

وزارت معارف
معینیت انکشاف نصاب تعلیمی، تربیهٔ معلم و
مرکز ساینس
ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و
تألیف کتب درسی

زبان و ادبیات دری

صنف نهم

زبان دوم



سال چاپ: ۱۳۹۰ هـ. ش.

دری صنف نهم زبان دوم


ISBN 978-9936-25-061-1



وزارت معارف
معینیت انکشاف نصاب تعلیمی،
تربیهٔ معلم و مرکز ساینس
ریاست عمومی انکشاف نصاب
تعلیمی و تألیف کتب درسی

زبان و ادبیات دری

صنف نهم

زبان دوم

سال چاپ: ۱۳۹۰ هـ .ش.



مؤلفان:
- دکتور سید اکرام الدین حصاریان
- پوهنوال شجاع الدین خراسانی

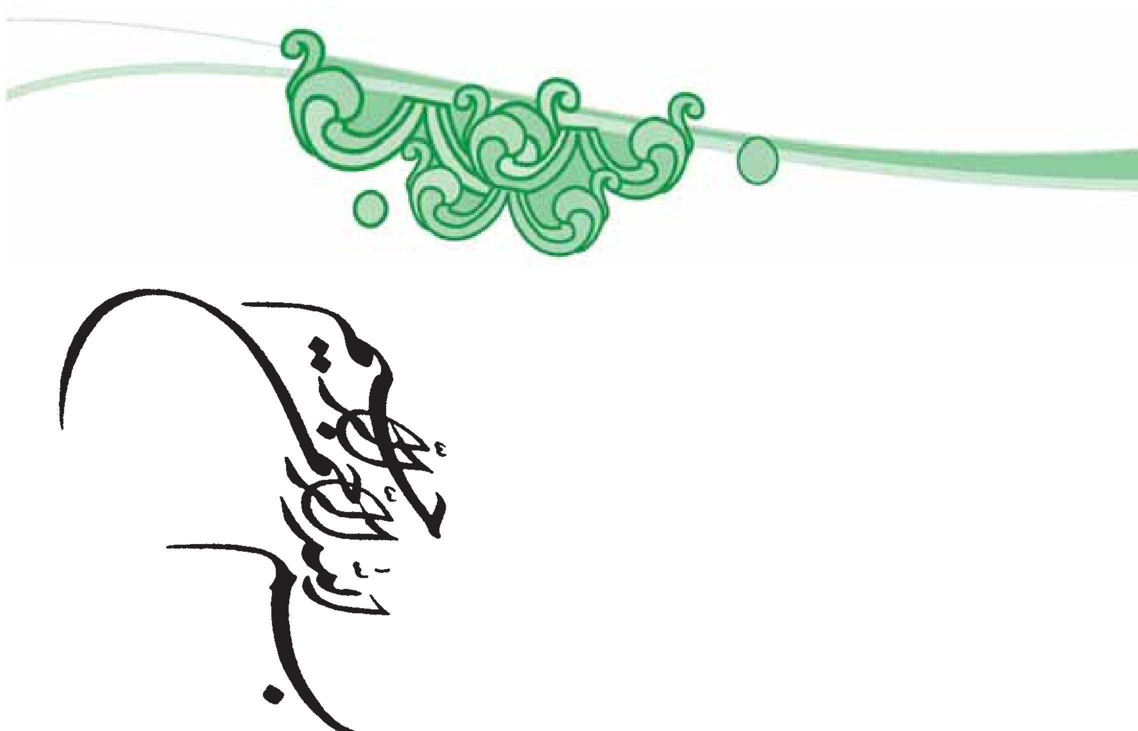
ادیتور علمی و مسلکی: محمد نسیم فقیری
ادیتور زبانی: دکتور اسد الله محقق

کمیتهٔ دینی، سیاسی و فرهنگی:
- مولوی عبدالصبور عربی
- دکتور محمد یوسف نیازی
- حبیب الله راحل مشاور وزارت معارف در ریاست انکشاف نصاب تعلیمی.

کمیتهٔ نظارت:
- دکتور اسدالله محقق معین انکشاف نصاب تعلیمی، تربیه معلم و مرکز ساینس.
- دکتور شیر علی ظریفی مسؤول پروژه انکشاف نصاب تعلیمی.
- معاون سرمؤلف عبدالظاهر گلستانی رئیس عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

طرح و دیزاین: عنایت الله غفاری

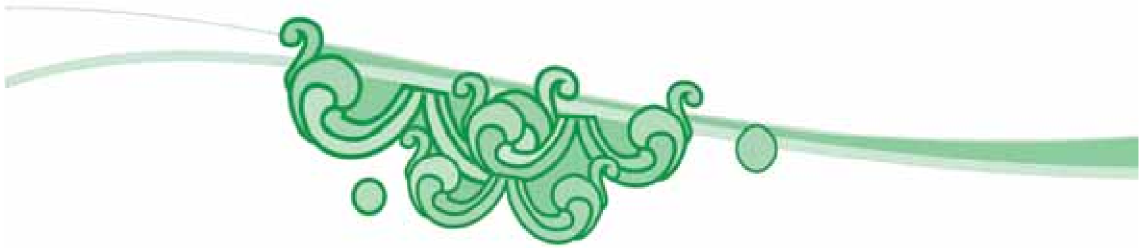



بسم الله الرحمن الرحیم



سرود ملی

دا وطن افغانستان دی — دا عزت د هر افغان دی
کور د سولې کور د تورې — هر بچی یې قهرمان دی
دا وطن د ټولو کور دی — د بلوڅو د ازبکو
د پښتون او هزاره وو — د ترکمنو د تاجکو
ورسره عرب، ګوجر دي — پامیریان، نورستانیان
براهوي دي، قزلباش دي — هم ایماق، هم پشه یان
دا هیواد به تل ځلیږي — لکه لمر پر شنه اسمان
په سینه کې د آسیا به — لکه زړه وي جاویدان
نوم د حق مو دی رهبر — وایو الله اکبر وایو الله اکبر



بسم الله الرحمن الرحیم

پیام وزیر معارف

معلمان و شاگردان عزیز،

تعلیم و تربیه اساس انکشاف و توسعهٔ هر کشور را تشکیل می دهد، نصاب تعلیمی یکی از عناصر مهم تعلیم و تربیه می باشد که مطابق انکشافات علمی معاصر و نیازمندی‌های جامعه وضع می گردد، واضح است که انکشافات علمی و نیازمندی‌های جامعه همواره در حال تَطَوُّر می‌باشد؛ بناءً لازم است نصاب تعلیمی نیز به صورت علمی و دقیق انکشاف نماید. البته نباید نصاب تعلیمی تابع تغییرات سیاسی، نظریات و تمایلات اشخاص گردد.

کتابی که امروز در دسترس شما قرار دارد بنابر همین مشخصات تهیه و ترتیب گردیده است، موضوعات علمی مفید در آن اضافه شده، فعال نگه داشتن شاگردان در عملیهٔ تدریس جزء پلان تدریس گردیده است.

امیدوارم تدریس این کتاب با استفاده از روش‌های آموزش فعال مطابق رهنمود ها و پلان تعلیمی تعیین شده صورت گیرد، و اولیای شاگردان نیز در تعلیم و تربیهٔ با کیفیت دختران و پسران خود همکاری متداوم نمایند، تا اهداف و آرزوهای نظام معارف برآورده گردیده، نتایج و دست آوردهای خوبی برای شاگردان و کشور ما داشته باشد.

باور دارم که معلمان گرانقدر ما در تطبیق مؤثر نصاب تعلیمی مسؤولیت خود را صادقانه ادا می‌نمایند.

وزارت معارف همواره تلاش می نماید تا نصاب تعلیمی معارف مطابق اساسات دین مبین اسلام، حس وطن دوستی و معیار های علمی با در نظرداشت نیازمندی های مُبرم جامعهٔ ما انکشاف نماید.

در این عرصه از تمام شخصیت‌های علمی و دانشمندان تعلیم و تربیهٔ کشور و اولیای محترم شاگردان تمنا دارم، تا با ارائهٔ نظریات و پیشنهادات سالم و مفید خویش مؤلفان ما را در بهبود بیشتر تألیف کتب درسی یاری نمایند.

از همهٔ دانشمندانی که در تهیه و ترتیب این کتاب سهم گرفته اند، و از مؤسسات محترم ملی و بین‌المللی و سایر کشور های دوست که در تهیه و تدوین نصاب تعلیمی جدید و طبع و توزیع کتب درسی همکاری نموده اند، صمیمانه اظهار امتنان و قدردانی می‌نمایم.

و من الله التوفیق

فاروق وردگ

وزیر معارف جمهوری اسلامی افغانستان



فهرست



درس اول

حمد شریف

به نام خداوند دانای راز

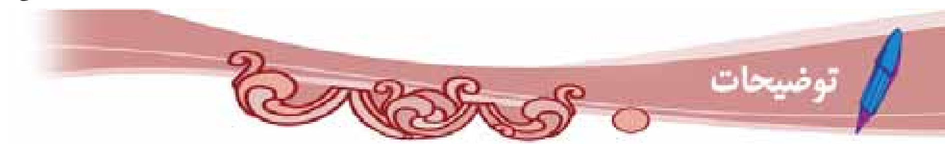


به نام خداوند دانای راز
خداوند ناز و خدای نیاز

خدایی که جهان را آفرید و جهانیان را، خدایی که انسان را آفرید و خرد را و زبان را، خدایی که زمان را آفرید و زنده گی و مرگ عالمیان را، خدایی که عزت را آفرید و زیبایی و آزادی و بهاران را، سزاوار ثنا و ستایش و عبادت است. این تنها انسان نیست که او را به پاکی و بزرگی و مهربانی یاد می کند؛ «کوه و صحرا و درختان همه در تسبیح اند». به جاست که کتاب را با نام او باز کنیم و درس را با نام او آغاز .

فضل خدای را که تواند شمار کرد — یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد
بحر آفرید و برّ و درختان و آدمی — خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار کرد
توحید گوی او نه بنی آدم است و بس — هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد
بخشنده‌گی و سابقهٔ لطف رحمتش — ما را به حسن عاقبت امیدوار کرد
پرهیزگار باش که دادار آسمان — فردوس جای مردم پرهیزگار کرد
هر کاو عمل نکرد و عنایت امید داشت — دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد
نا برده رنج، گنج میسر نمی شود — مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
بعد از خدای هرچه پرستید هیچ نیست — بی دولت آنکه بر همه، هیچ اختیار کرد

(سعدی)



در توضیح بیت: هر کاو عمل نکرد و عنایت امید داشت، دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد، باید گفت: درست است که دروازهٔ رحمت خدای مهربان گشوده است؛ اما آنانی که هرگز عمل نیکی انجام نمی‌دهند، چگونه انتظار لطف خداوند را دارند؟ مگر آنها نمی‌دانند که بدون زرع دانه باز کردن دروازهٔ انبار و انبان ابلهی است؟ ضرب المثل معروفی داریم که گفته اند: « از تو حرکت از خداوند برکت» یعنی که بدون زحمت و رنج، گنج به دست نمی آید.



در صنف هشتم موضوعات دستوری چون: کلمه و انواع آن، فعل و انواع آن، شخص و وجوه فعل، قید و انواع آن، پیشینه و پسینه، عطف، نشانه ها، پیشوندها و پسوندها و انواع آن ها، ضمیر و انواع آن را به تفصیل خواندیم که همهٔ آن ها یکی از بخش های صرف یا

واژه شناسی را بیان می کرد و در درس بعدی قبل از ورود به مبحث نحو مروری خواهیم داشت به تعریف دستور و بخش های آن.



خلاصهٔ درس

فضل خداوند در حدی است که از هزار آن یکی را هم شمرده نمی توانیم. خالقی که آفتاب و ستاره، شب و روز و زمین، آب و درخت و آدم و ... را آفرید، تنها مورد توصیف انسان نیست؛ بلکه هر بلبلی که چهچه بر شاخسار می کند، در حقیقت ثنای خداوند را می گوید.

هر چند سابقهٔ احسان خداوند برکس پوشیده نیست و یاد همان خوبی اولین او ما را به نیکی آینده هم امیدوار می سازد؛ با خبر باش که خداوند بهشت را برای مردمان پاک و پرهیزگار آفریده است.



فعالیت ها

بشنو و بگو

- خداوند (ج) سزاوار ثنا و سپاس است؛ شما دلایل آن را بگویید.
- «کوه و صحرا و درختان همه در تسبیح اند»، چه معنایی دارد؟
- **این بیت را توضیح نمایید:**

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست
بی دولت آنکه بر همه، هیچ اختیار کرد

به دوستانت بگو

- آنانی که بدون انجام عمل خیر، انتظار لطف خداوند را دارند، ابلهانی بیش نیستند.

- خداوند بهار و زیبایی و عزت و آزادی را برای انسان آفریده است.

بخوان و بنویس

- پیام این بیت برای ما چیست؟

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود　　　مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

- هدف از حمد و ثنای بنده به دربار الهی چیست؟

از چهار جواب یکی را تأیید کنید

کدام یک از ابیات متن خوانده شده به ضرب المثل تبدیل شده است:

الف: بیت اول،　ب: بیت سوم،

ج: بیت هفتم،　د: بیت هشتم،

با استفاده از این کلمه ها دو جمله بسازید

شکر، پرهیز، رحمت، بلبل، زمزمه، فردوس، خداوند، تحلیل و مباحثه

تحلیل و مباحثه

صنف به چهار گروه تقسیم شود، سه گروه پس از تفکر و تحلیل همه جانبه نتیجهٔ درس را توسط نماینده های خویش در برابر صنف ارائه نمایند؛ اما گروه چهارمی به نقد نظرات آنها بپردازند.

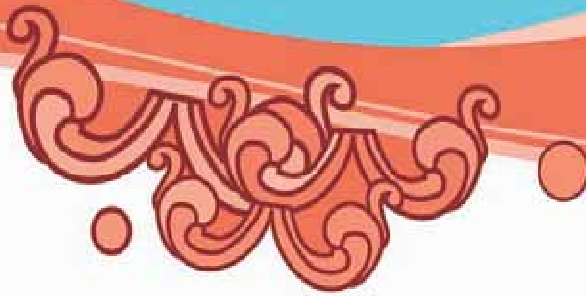


شعر ستایش خداوند را که موضوع درس شماست، از یاد نموده در صنف قرائت نمایید.

اندرز

بنده همان به که زتقصیر خویش　　　عـــذر بـــه درگاه خـــــدا آورد
ورنه ســزاوار خـــــداوندیش　　　کس نتـــواند که به جـــا آورد

سعدی



درس دوم

نعت

پیامبر اکرم (ﷺ)



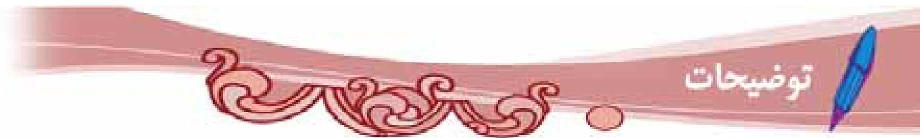
ای پـــــادشـــــهٔ مسند اقلیم تجـلّا   قصر تو فلک، تکیه گهت عرش معلا

(غیاثی)

از دیرباز تاکنون مرسوم بوده است که نویسنده‌گان و شعرای متعهد، کلام خود را با نام خداوند (ج) و درود بر پیامبر اکرم (ص) آغاز می‌کردند و در حقیقت با این تمهید، درهای رحمت و مغفرت الهی را به روی خویش و خواننده گان می گشودند و آنان را با خود به سر سفرهٔ پربرکت نعت رسول و حمد الهی می‌نشاندند و از برکت آن خویشتن و دیگران را بهره‌مند می‌ساختند.

ما نیز این کتاب را به پیروی آن بزرگواران با حمد آفریدگار هستی و نعت پیامبر اکرم (ص) آغاز می کنیم.

امام رسل، پیشوای سبیل   امین خدا، مهبط [۱] جبرئیل
یتیمی که نا کرده قرآن درست   کتب خانهٔ چند ملت بشست [۲]
چو صیتش در افواه دنیا فتاد   تزلزل در ایوان کسری افتاد [۳]
شبی برنشست؛ از فلک برگذشت   به تمکین و جاه از ملک برگذشت [۴]
چنان گرم در تیه قربت براند   که در سدره جبریل از او بازماند [۵]
بدو گفت سالار بیت الحرام   که ای حامل وحی، برتر خرام [۶]
بگفتا فراتر مجالم نماند   بماندم؛ که نیروی بالم نماند
اگر یک سر مو فراتر پرم   فروغ تجلی بسوزد پرم
چه نعت پسندیده گویم ترا؟   علیک السلام ای نبی الوری [۷]
خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد   زمین بوس قدر تو جبریل کرد
چه وصفت کند سعدی ناتمام   علیک الصلوة ای نبی السلام [۸]



* این نعت از مشرف‌الدین سعدی شیرازی (۶۱۹ هـ ش.) است که از دیباچهٔ بوستان وی انتخاب شده است.

۱. مهبط: محل فرود آمدن

۲. پیامبری که هنوز نزول وحی بر او تمام نشده بود، با رسالت خود، آثار همهٔ ادیان را منسوخ کرد.

۳. تزلزل در دیوان کسری فتاد: ایوان مداین، کاخ بزرگ ساسانیان در تیسفون، که بخشی از آن هنوز باقی است، در هنگام تولد پیامبر اسلام تاق آن شکاف برداشت و فرو ریخت. به تعبیر دیگر در قدرت ساسانیان خلل راه یافت،

۴. اشاره به رفتن پیغمبر اسلام در شب معراج است. تمکین (احترام)، از ملک برگذشتن نیز پیشی گرفتن پیامبر (ص) از جبریل امین در سفر معراج را افاده می کند.

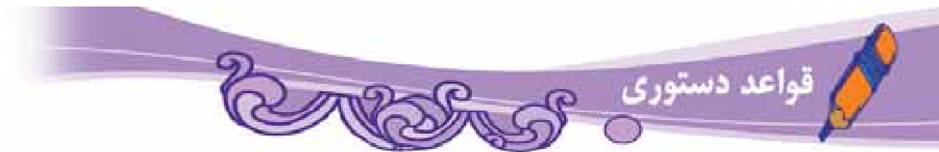
۵. اشاره به رفتن پیامبر به معراج است که با رسیدن پیامبر (ص) به سدرة‌المنتهی، جبریل توان رفتن بیشتر را نداشت.

۶. حامل وحی: جبریل امین و سالار بیت الحرام (مکه) پیامبر اکرم (ص) است.

۷. سلام و درود بر تو باد ای (نبی الوری): ای پیامبر و فرستادهٔ خدا بر مردم (وری: مردم)

۸. بیت الحرام : نام کعبهٔ معظمه است.

۹. نعت ذکر نام و ادای احترام به پیامبر اکرم (ص) و ستودن ایشان است که معمولاً در خطبه ها و دیباچهٔ کتابها می‌آید.



قواعد دستوری

برای تکرار احسن یک بار دیگر دستور زبان را تعریف می کنیم: دستور زبان علمی است که به شرح و بیان قواعد و ساختار و ضوابط صرفی و نحوی زبان می پردازد. این اشتباه است که دستور را کسی این چنین تعریف کند: « علمی است که با یاد گرفتن آن، درست خواندن و درست نوشتن را یاد می گیریم » در حالی که ما بسیار اشخاص را می شناسیم که دستور زبان را فرا گرفته؛ ولی درست خواندن و درست نوشتن را به طور کامل یاد ندارد و نیز اشخاصی را می شناسیم که دستور زبان را نخـــوانده؛ ولی درست می خواند و درست می نویسد.

دستور زبان متشکل از سه بخش است:

۱. آواز یا آوا شناسی یا اصوات شناسی.

۲. کلمه یا واژه شناسی که به نام صرف یاد می شود.

۳. نحو که عبارت از مطالعهٔ قواعد و ضوابط و ساختار عبارت ها و جمله ها می باشد.



فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

۱. این بیت حافظ با کدام بیت از متن درس نزدیکی دارد؟

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

۲. مضمون این شعر سعدی که:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

با کدام بیت متن قرابت مفهومی دارد؟ توضیح دهید.

۳. چرا نویسنده‌گان و شعرا به حمد و ستایش خداوند (ج) ونعت حضرت پیامبر (ص) در ابتدای کتاب، خود را ملزم می دانستند؟

۴. شاگردان متن نعت شریف را یک یک بیت توضیح و تفسیر کنند.

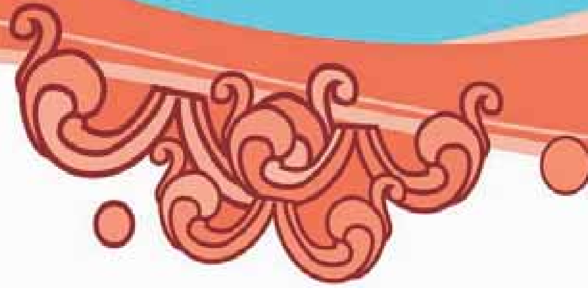
◆ بخوان و بنویس

- شاگردان به نوبت پیش تخته رفته ابیاتی از نعت را که معلم محترم مشخص کرده، املا بنویسند.
- شاگردان به نوبت یک یک بیت نعت را طبق دستور معلم محترم بخوانند.



کارخانه‌گی

کلمه های جدید درس را با معنای آن ها در خانه نوشته برای آن ها یک یک جمله بسازید.



درس سوم

مصراع رنگین روزگار



آمد بهار خرم، با رنگ و بوی طیب   باصد هزار زینت و آرایش عجیب

پس از نعت و صفت پیغمبر امروز پیرامون بهار و طبیعت سخن می‌گوییم.

از «مصراع رنگین روزگار» از فصلی که همهٔ ما تا حدی آن را می شناسیم؛ چرا که هر سال در حد نیاز در اختیار داریم؛ پس شما که بهار خانواده‌ها استید و شما که گل‌های شاداب و غنچه‌های ادب، حکمت و معرفت استید، آماده اید که در مورد این عروس طبیعت چیزی بگویید یا درباره اش شعری بخوانید؟

شاید با هم همصدا باشیم که کم توجهی به بهار، بی مهری با زیبایی است.

در بخش دستور، تعریف علم نحو، جمله و ارکان آن به نوبت ارائه خواهد شد.

بهار جشن تولد زیبایی، جشن جوانی طبیعت و هنگامهٔ شکوه رستن و شگفتن است. با فرا رسیدن بهار و روزهای بلند آفتابی و آسمان سراسر آبی، بیچاره گی زمستان فرا می رسد. دیگر سردی و سکوت در برابر خورشید فروردین جز تسلیم چاره یی ندارد. در این موقع است که طبیعت قبای فرسودهٔ خود را بیرون نموده، ابریشم هفت رنگ بهار را بر تن می‌کند. خندهٔ گلها، چهچهٔ پرنده گان خوش آواز، زمزمهٔ جویباران و طراوت چشمه ساران همه و همه انسان را حال و هوای دیگر می‌بخشند.

در این فصل طلایی طبیعت، بذرافشانی دهقانان، نسل‌گیری شبانان، غوره بندی درختان میوه دار و برنامه‌ریزی پدران و مادران به خاطر آموزش فرزندان شان لذت و معنای دیگر دارد.

بهار که همزاد جوانی و همخون سرسبزی است، به انسان نیرو می‌بخشد تا محکم بایستد، درست فکر کند و با بررسی گذشتهٔ کهنه، آیندهٔ نو را با تمام امید پذیرایی نماید.

استاد فرخی سیستانی در پذیرایی از بهار می‌گوید:

ز باغ ای باغبان مــــــا را همی بوی بهار آید
کلید باغ مــــــا را ده که فردامان به کار آید
چـــو اندر باغ تو بلبل به دیدار بهــــــار آید
تو را مهمان ناخوانده به روزی صد هـــزار آید

انسانی به بزرگی مولانا جلال الدین محمد بلخی هم در فصل بهار عروسان چمن را فراموش نمی‌کند:

آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم
گرد عروسان چمن خیزید تا جـــــولان کنیم



نحو : علمی است که نظام ساختاری، جمله و اجزای آن را مورد بحث قرار می دهد. به بیان ساده تر: نحو ساختمان عبارات، گفته‌ها، فقره‌ها و جمله‌های یک زبان را معرفی می‌نماید.

جمله: مجموعه یی از کلمه‌های مستقل و نامستقل است که به یکدیگر رابطه نحوی داشته و دارای معنی و مفهوم تام و کامل باشد.

همه اجزای جمله ارزش یکسان ندارند در میان اجزای جمله دو جزء استند که استخوان بندی جمله بر آنها استوار است و اگر آنها نباشد، جمله وظیفهٔ خود را اجرا کرده نمی‌تواند؛ پس به چنین اجزای عمده، ارکان جمله می‌گویند؛ به مثال‌ها

توجه کنید:

ابراهیم آمد.　　ابراهیم باهوش است.　　ابراهیم کتاب خرید.

در مثال اول جمله دو رکن دارد: ابراهیم (نهاد)، (آمد) گزاره

در مثال دوم جمله دو رکن دارد: ابراهیم (نهاد) باهوش است (گزاره)

در مثال سوم نیز جمله دو رکن دارد: ابراهیم(نهاد) کتاب خرید (گزاره)

این هم مثال‌هایی از درس که ارکان اساسی جمله در متن آنها رعایت شده است.

بهار می‌رسد.

* بهار مصرع رنگین روزگاراست. طبیعت ابریشم هفت رنگ بهار را بر تن می‌کند.



خلاصهٔ درس

بهار جشن مشترک طبیعت و انسان است که از قدیم‌ترین زمانه‌ها تا حال مورد تجلیل قرار دارد. نیکو داشت بهار احترام به جوانی، زیبایی، سرسبزی و بویایی است. بهار فصل آغاز روییدن و شگفتن است.

ارکان اساسی جمله عبارت از نهاد و گزاره و یا مسندالیه و مسند می‌باشد.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

- بهار چگونه فصل سال است؟
- چرا بهار را عروس سال می‌گویند؟
- چه شباهت‌هایی بین جوانان و بهاران وجود دارد؟

به دوستانت بگو

- بهار جشن جوانی طبیعت است.
- کم توجهی به بهار بی مهری، با زیبایی است.
- آمدن بهار را اکثر مردمان جهان با برگزاری جشن‌ها تجلیل می‌نمایند.

◆ بخوان و بنویس

- نوروز که مژدهٔ بهاراست در سرزمین ما چه سابقه یی دارد؟
- رسول اکرم(ص) دربارهٔ نوروز چه گفته‌اند؟
- پذیرایی از بهار در شعر دری چگونه است؟

جاهای خالی را پر کنید:

- بهار جشن تولد . . . است.
- بهار هنگامهٔ رستن و . . . است.

تحلیل و مباحثه

چه فکر می‌کنید که خداوند چرا در میان چهار فصل یکی آن را بهار آفرید، این موضوع را در چهار گروه در صنف مورد بحث و تحلیل قرار دهید و نتیجهٔ تحلیل خود را به وسیلهٔ نمایندهٔ گروه ارائه کرده و ازآن دفاع نمایید.



کارخانه‌گی

شاگردان به دو گروه تقسیم شوند. یک گروه دربارهٔ بهار و گروه دیگر دربارهٔ خزان، مقاله های آماده نموده، در صنف بخوانند.

درس چهارم

حکایت



شاگردان عزیز، در صفحاتی که از نظرتان گذشت، شما دربارهٔ «بهار، مصرع رنگین روزگار» و «نحو و ارکان جمله» معلومات حاصل نمودید.

آیا شما می‌دانید که انگیزهٔ بسیاری از دانشمندان در کشف حقایق هستی، شنیدن حکایاتی بوده که باعث دگرگونی روحیه وسرنوشت آنان و جهان شده است؟ آیا گاهی تجربه نموده‌اید که با خواندن یا شنیدن یک حکایت پر جاذبه چه تغییرات در افکار و اندیشه های تان رخ می‌دهد؟ در این درس به نوع «حکایت و کاربرد آن در زبان دری» می‌پردازیم و نمونه‌هایی چند از حکایات دری را مطالعه می‌نماییم؛ همچنان درین درس با نهاد و گزاره آشنا خواهیم شد.

حکایت چیست؟

حکایت به معنای داستان، قصه و سرگذشت آمده است. در ادبیات دری حکایت نوعی قصهٔ منثور یا منظوم است که راوی و حکایتگر، آن را به شیوهٔ توصیفی و ساده ارائه می‌کند. این حکایت می‌تواند جنبهٔ واقعی داشته یا اینکه غیر واقعی و تخیلی باشد.

حکایت ها دو جنبه دارند: یا جنبهٔ پند، حکمت، اخلاق و عرفان و یا مبین حوادث تاریخی‌اند. موضوع حکایت هم ممکن است دربارهٔ شخصیتهای تاریخی، رهبران دینی و یا عرفانی باشد. حکایتهای مطایبه‌آمیز اغلب حکایت های خنده آور و در عین زمان آموزنده می باشند.

در ادبیات دری کتب زیادی اعم از نثر و نظم حکایتی وجود دارد؛ به حیث مثال: گلستان سعدی، بهارستان جامی، جوامع الحکایات عوفی، لطایف الطوایف عبید زاکانی و ... از آن شمارند. درین جا با نمونه هایی از حکایات حکمت آمیز و پند آموز آشنا می‌شویم:

از بهارستان جامی:

حکایت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی ده برابر خود را برداشته؛ به تعجب گفتند: این مور را ببینید که به این ناتوانی باری را به این گرانی چون می کشد. مور چون این بشنید، بخندید و گفت: مردان بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن و ضخامت بدن.

حکایت

شتری و درازگوشی همراه می رفتند؛ به کنار جویی بزرگ رسیدند؛ اول اشتر درآمد؛ چون به میان جوی رسید، آب تا شکم وی برآمد. درازگوش را آواز داد، در آی که آب تا شکم بیش نیست. درازگوش گفت: راست می‌گویی؛ اما از شکم تا شکم تفاوت است؛ آبی که به شکم تو نزدیک گشت، از پشت من خواهد گذشت.

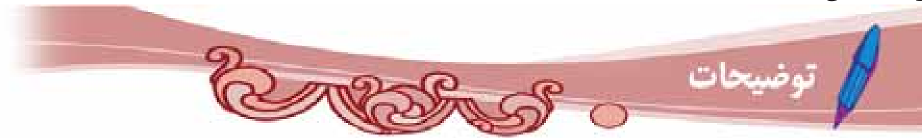
قطعه

ای برادر، از تو بهتر هیچ کس نشناسدت
زانچه هستی یک سر مو خویش را افزون منه
گر فزون از قدر تو بستایدت نابخردی
قدر خود بشناس و پای از حد خود بیرون منه

از قابوسنامه

حکایت

«گویند روزی افلاطون نشسته بود با جمله از خواص آن شهر، مردی به سلام وی درآمد و بنشست و از هر نوعی سخن می گفت؛ در میانهٔ سخن گفت: ای حکیم، امروز فلان مرد را دیدم که حدیث تو می‌کرد و ترا دعا و ثنا می‌گفت، که افلاطون حکیم سخت بزرگوار است و هرگز چو او کس نباشد و نبوده است. خواستم که شکر او به تو رسانم. افلاطون حکیم چون این سخن بشنید، سر فرو برد و بگریست و سخت دلتنگ شد. افلاطون حکیم گفت: مرا ای خواجه از تو رنجی نرسید ولیکن مصیبتی ازین بزرگتر چه باشد که جاهلی مرا بستاید و کارمن او را پسندیده آید؟ ندانم که چه کار جاهلانه کرده‌ام که به طبع او نزدیک بوده است و او را خوش آمده است و مرا بستوده تا توبه کنم از آن کار. مرا این غم از آن است که هنوز جاهلم: که ستودهٔ جاهلان هم از جاهلان باشند.



بهارستان: کتابی است به نثر که مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی در قرن نهم

هجری به تقلید از گلستان سعدی شیرازی تألیف کرده است.

قابوسنامه: تألیف امیر عنصر المعالی قابوس وشمگیر زیاری است که در سال ۴۷۵ هـ ش. به فرزندش گیلانشاه به گونهٔ نصیحت به نثر تألیف نموده است.



قواعد دستوری

دراین جا به سه اصطلاح دستوری مسند الیه، مسند و رابطه می پردازیم و با آنها آشنا می‌شویم:

نهاد: آن قسمت جمله را گویند که دربارهٔ چیزی گفته شود.

گزاره: آن قسمت جمله را گویند که دربارهٔ نهاد گفته شده باشد؛ مثلاً:

کریم دیروز با برادرش دوان دوان به خانه رفت.
نهاد گزاره

کریمه محصل صنف اول پوهنحی ادبیات است.
نهاد گزاره

نهاد	گزاره
کریم	دیروز با برادرش دوان دوان به خانه رفت
کریمه محصل صنف اول پوهنحی ادبیات	است.



خلاصهٔ درس

حکایت به معنای داستان، قصه و سرگذشت می‌باشد. این حکایت می‌تواند جنبهٔ واقعی یا غیر واقعی و خیالی داشته باشد.

حکایتها یا موضوعات پند، اخلاق و عرفان را بیان می کنند؛ و یا اینکه بیان کنندهٔ موضوعات تاریخی‌اند.

زبان حکایت هم گاهی جنبهٔ مطایبه و شوخی دارد و گاهی هم ساده است. در ادبیات دری کتابهای فراوانی تألیف شده که دارای حکایت ها می باشند؛ از شمارآنها گلستان سعدی، بهارستان جامی، جوامع الحکایات عوفی، لطایف الطوایف عبید زاکانی و علی ابن حسین فخرالدین صفی معروفند.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان در متن درس به حکایتی که توسط معلم خوانده می شود، گوش فرا دهند.
- سه تن از شاگردان بعد از معلم، سه حکایت متن را به ترتیب بخوانند و لغات آنها را توضیح دهند.

شاگردان در موارد آتی با هم مباحثه کنند:

- حکایت چیست؟ و کدام اشخاص بیشتر به نگارش حکایات منثور و منظوم فارسی پرداخته اند؟
- هدف و نتیجهٔ حکایت افلاطون در متن چیست؟ توضیح دهید.
- هدف از حکایتهای مور و اشتر و دراز گوش چیست؟ با هم بحث کنید.

بخوان و بنویس

- پنج تن از شاگردان به نوبت به پیش روی صنف رفته، مفهوم حکایت در زبان دری و هدف از سه حکایت متن را بالای تخته بنویسند.
- یک تن از شاگردان یک حکایت بخواند و از یک تن دیگر بخواهد که مفهوم آن را روی تخته بنویسد.

درست و نادرست

در برابر جواب های صحیح علامهٔ (ص) بگذارید:

۱) حکایت ها:

الف) دو جنبه دارد؛ مانند: اخلاق عرفان و موضوعات تاریخی

ب) سه جنبه دارد، مانند: پند، واقعی، خیالی

۲) عمده‌ترین کتابهای حکایتی اینهاست:

الف) گلستان سعدی، بهارستان جامی

ب) چهار مقاله عروضی سمرقندی، خمسهٔ نظامی گنجوی



کارخانه‌گی

شاگردان در کتابچه های خود بنویسند:

۱. یک حکایت تاریخی و یک حکایت شوخی‌آمیز از خود بنویسید و آنها را در صنف قرائت کنید.

۲. لغات آتی را معنی نموده، در جمله‌های مناسب استعمال کنید:

حمیت، نابخرد، حدیث، ستودن، عقوبت، وافر، خلعت فاخر



درس پنجم

جوانمردی نصف انسانیت است



شاگردان ارجمند، شاید با هم همصدا باشیم که نیمی از انسانیت جوانمردی است. حاکمیت بر نفس و تبارز اخلاق نیک آرزویی است که در نهاد همهٔ انسانها جوش می‌زند و موجود میباشد. جوانمردی یک صفت عالی انسانی است؛ تنها به مردان محدود نمی‌شود؛ به همین خاطر است که حافظهٔ تاریخ از حضور زنان فداکار و با وقار ستاره باران است.در این درس شناخت عبارت را نیز پی می گیریم.

عیاری یا جوانمردی یک نهضت اجتماعی و اخلاقی بوده که پیوسته مورد توجه است. انگیزهٔ عیاری در وجود هر انسان خیراندیش و فداکار موجود است؛ اما رعایت معیار و موازین آن به خود گذری و ریاضت بسیار ضرورت دارد. اهمیت این گروه درآن است که اخلاق گزیدهٔ ایشان در بسیاری از موارد با صفات بزرگان مکتب دین، تقوی و آزاده گی همسویی کامل دارد. توجه به باطن و پاکی نفس، دوری از هوا و هوس و اجتناب از ریا و دروغ که از بهترین صفات عیاران است، در تمام حلقه‌های فکری جوامع انسانی مورد تأیید

است. جوانمردان اهل تظاهر و خودنمایی را حقیر می‌شمارند و این امر در فرهنگ اسلامی ما جاذبهٔ بسیار دارد. لفظ فتی در هشت جای قرآن کریم به معنای جوانمرد، با شهامت و شجاع آمده است. اساساً اسلام و تمام ادیانی که برای راهنمایی بشر نازل شده ا ند آیین درستی، رستگاری و جوانمردی اند. اسلام به روشنی حکم می‌کند که:

رهٔ نیکمـردان آزاده گیـر چو ایستاده ای دست افتاده گیر

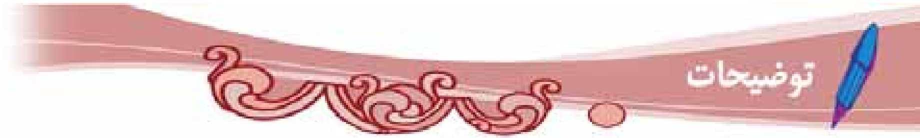
عیاران در اکثر موارد دندان بر جگر گرفته ملامت و سرزنش را می‌پذیرند؛ اما آبرو و عزت طرف را نگاه می‌دارند.

داشتن همین اخلاق ملامتی موجب شده است که بسیاری از گفتنی‌ها و عملکردهای پسندیدهٔ عیاران ناگفته و نادیده بماند. برخی از جوانمردان گهگاه مثل ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفار در رأس جنبش‌ها و دولت‌هایی هم قرار داشته اند که عدم یادآوری آنان در این درس دور از صواب است. مگر این عیاران نبودند که در عهد ابومسلم خراسانی در جنگ مرغاب، غور، هرات و تالقان بر نیروهای مغل یورش برده با از بین بردن آنها حاصل غارت شان را غنیمت گرفته، به فقرا و مساکین و گرسنه گان به طور عادلانه تقسیم نمودند.

به هر حال عیار به کسی گفته می‌شود که رازداری، صداقت، دستگیری، پاک دامنی، فداکاری، وفا، امانت، شکیبایی، نمک شناسی، سخاوت، مروت، دینداری، حیا و عقل را به حیث مقررات و موازین مکتب جوانمردی به بهترین وجه آن رعایت نماید.

عیاران که خود از میان مردم برخاسته اند، توجه دارند که اعضای فرقهٔ خود را از اهالی نادار جامعه، از جمع جوانان آگاه و پرشور و نیرومند و نیکنام انتخاب نمایند. بزرگان مکتب جوانمردی دارای عناوین استاد، سرهنگ و پدر عهد بودند. دلبسته‌گان این اصول تحت شرایط خاص پذیرفته می‌شدند. یعنی پس از آنکه تحلیف مربوط بالای نامزدان عیاری اجرا می‌شد، با بستن کمر و چشاندن نمک آب و گذاشتن مراتب سخا و صفا، وفا و پوشیدن پای جامهٔ عیاری، برنامهٔ عضویت آن‌ها در صفوف فتوت آغاز می‌گردید.

عیاران که در اروپا، ترکیه، کشورهای عربی، ایران و افغانستان به ترتیب به نامهای شوالیه، اخی، جوانمرد و عیار خوانده می‌شدند،چندین سال قبل در افغانستان نام کاکه به آنها افزوده شده بود. این جماعت به یکدیگر شیر بچه خطاب می نمودند.



ز زهد و نیکنامی عار دارم   من آن عطار دردی خوار مستم

❖ملامتی ها مجموعهٔ فکری اند که بیشتر به اوصاف ضد روشهای اجتماعی شناخته شده اند؛ اما در نزد عرفا و انسان های نخبه، مقامی است که هر کس را در آن راه نیست.



عبارت، مجموعه‌یی دو یا چند کلمهٔ مستقل و نامستقل است که با یکدیگر رابطهٔ نحوی داشته باشند. عبارت جزوی از جمله است که به دو گروه تقسیم می‌شود.

به چند مثال توجه نمایید:

شهر کابل، گل سرخ، احمد دریور، سه پرنده،

این هم مثالی از متن درس:

... گرفتن راه آزاده و دست افتاده عمق اندیشهٔ عیاری است.

درجملهٔ فوق حد اقل سه عبارت وجود دارد: راه آزاده، دست افتاده و عمق اندیشه.



◆ **بشنو و بگو**

- اگر با آیین جوانمردی موافق استید، استدلال خود را بگویید.
- در کدام موارد، جوانمردی با عرفان و شریعت اسلامی ما وجه یکسان دارد؟
- این چند مصراع با محتوای درس شما چه رابطه دارد؟

جام‌ها را لباب زهر کنید ؛ کشتی‌ها را در لنگر اندازید؛

زندگی را شکوهی نیست، جوانمردان رفتند.

به دوستانت بگو

- خواست اساسی عیاران دستگیری درمانده گان، بیچاره گان و مظلومان است.
- رازداری، صداقت و پاک دامنی سه مشخصهٔ عمده جوانمردان میباشد.
- مروت، دین‌داری، نمک شناسی از اصول اساسی عیاران است.

بخوان و بنویس

- جوانمردان اعضای گروپ خود را از جمع چگونه افرادی انتخاب می کنند؟
- بزرگان مکتب عیاری دارای کدام عناوین و القاب بودند؟
- عیاران در اروپا، ترکیه، کشورهای عربی، ایران و افغانستان به کدام نام ها یاد می‌شدند؟
- شناخت خود را از عبارت در سه مثال مشخص نمایید.

درست / نادرست

- عیاران از هر کاری، دشوارش را به خود نمی‌پذیرفتند. (   )
- جوانمردان به یکدیگر شیر بچه خطاب می‌نمودند. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- جوانمردان انتخاب .... شب روی و نجات را .... خود می‌دانستند.
- عیاران ورزش پهلوانی و .... را همیشه رعایت می‌نمودند.

تحلیل و بررسی

پس از بررسی و تحلیل درس بگویید که اگر جامعهٔ بشری از داشتن ارزشی به نام جوانمردی محروم می بود چه مشکلاتی پیش می‌آمد؟



کارخانه‌گی

به ترتیب شماره‌های تاق و جفت حاضری، صنف به دو گروپ تقسیم شود. شماره‌های جفت در مورد آدم‌های جوانمرد و شماره‌های تاق در مورد انسان‌های ناسپاس در حدود هفت سطر بنویسند و در صنف بخوانند.

نکته

هر آن سری که داری با دوست در میان منه؛ چه دانی که وقتی دشمن گردد و هر گزندی که توانی به دشمن مرسان که باشد وقتی دوست شود.

درس ششم

بانوی سخنور و آزاده



بدی به کس مرسان، مخفیا و شاکر باش
بـــه قدر هـــر عمـلی عاقبت جـزایی هست
(مخفی)

دانش‌آموزان عزیز؛ در درس قبلی، شما در مورد «عیاران تا کاکه‌ها» معلومات حاصل نموده با معنای «عیاری» آشنا شده، عیاران و کاکه‌های معروف کشور و نحوهٔ فعالیت‌شان را آموختید.

درین درس می خواهیم تا شمارا با یک تن از شاعر زنان مشهور کشور که در تاریخ و ادبیات معاصر زبان فارسی دری به نام «مخفی بدخشی» شهرت دارد، آشنا کنیم.

آیا شما با نام این شاعر معروف آشنا بوده اید یا خیر و یا نمونه هایی از آثار او را مطالعه کرده‌اید؟ علاوه بر آن درین درس در زمینهٔ قواعد دستوری زبان پیرامون شناسایی «فقره» نکاتی را فراخواهید گرفت.

مخفی بدخشی از چهره‌های مشهور در ادبیات فارسی دری شمرده می‌شود. او در یک خانوادهٔ مرفه حال بدخشان در سال ۱۲۵۵ خورشیدی زاده شد. پدرش محمودشاه «عاجز» از امرای سدهٔ اخیر بدخشان بود که به امر امیر شیرعلی خان همراه با خانواده‌اش

در شهر تاشقرغان به حال تبعید زنده گی می‌کرد. نام اصلی مخفی «شاه بیگم» و لقب خانواده‌گیش سیده، سید نسب و پاچاجان و تخلص شعری و ادبی او «مخفی» بوده است که از همه بیشتر به همین تخلص شعری خود در حلقه‌های فرهنگی کشور و منطقه به شهرت رسیده است.

مخفی یک و نیم ساله بود که پدرش در شهر تـــاشـــقرغان وفات کرد و در چهارساله گی همراه خانوادهٔ برادرش محمدشاه «غمگین» به بدخشان برگشت؛ ولی عبدالرحمان خان وجود خانوادهٔ مخفی را در بدخشان مناسب ندیده، آنان را به قندهار تبعید کرد؛ لهذا مخفی مدتی در ولایات کندز و کابل و بیست سال متواتر در قندهار سپری کرد و در عهد امیر حبیب‌الله خان فرزند عبدالرحمان خان خانوادهٔ او به کابل خواسته شد و همراه برادرش میرسهراب «سودا» مدت شانزده سال دیگر به طور اجباری در کابل سپری کردند.

مخفی تحصیلات ابتدایی را در نزد برادرش غمگین در قندهار به پیش برده و علوم دینی، ادبیات عربی و دری را نیز از محضر استادان خصوصی فرا گرفت و هنگامیکه در قندهار پانزده ساله بوده، به شاعری پرداخته است. او به زبان‌های دری و پشتو شعر می سروده است؛ چنانچه دیده می‌شود که اکثر اعضای خانوادهٔ وی اعم از پدر، برادران و کاکاهایش عالم، ادیب و شاعر بودند.

مخفی در سن کودکی به پسر کاکایش «سیدمشرب» نامزد بود؛ اما متأسفانه قبل از آنکه با او ازدواج کند، سید مشرب وفات کرد و مخفی را در سوگ و اندوه عمیقی نشاند؛ چنانکه مخفی بعد از این واقعهٔ المناک هیچ همسری انتخاب نکرده و زنده‌گی را با شعر و مطالعه و عبادت شبا روزی به پایان برده است.

اشعار باقی ماندهٔ مخفی از محتوا و موضوعات گوناگونی برخوردار است؛ چنانکه اشعار دورهٔ جوانی او از حال و هوای عاشقانهٔ دنیایی حکایت می‌کند؛ در حالیکه سروده‌های مرحلهٔ کهن سالی وی حد اکثر جنبهٔ عارفانه و صـــوفـــیانه دارد. مخفی در هنگام زنده گانی خود با شعرا و ادبای معروف کشور چون استاد خلیل الله خلیلی، شاه عبدالله بدخشی، غلام حبیب نوابی و از میان زنان کشور با محجوبهٔ هروی وعده‌یی دیگری رابطهٔ خطی و ادبی داشته است. او بر علاوه شعرگویی در علم تاریخ و هنر نویسنده‌گی نیز مهارت داشته و خوشبختانه برخی از نامه‌های وی خطاب به دوستانش در دست است؛ همینطور او از چهره‌های فعال سیاسی و نهضت نسوان کشور شناخته می‌شود. مخفی دارای دیوان شعری بوده که رقم ابیات آن تا پنجهزار بیت می‌رسد. اشعار او در

مطبوعات کشور اعم از کابل و بدخشان مکرر به چاپ رسیده است. مخفی در شعر، پیرو سبک هندی بوده، به شاعران متعدد چون سعدی، حافظ، بیدل، صایب، زیب النساء مخفی هندی، محجوبهٔ هروی، برادرش «غمگین» و شمار دیگری نظر داشته و اشعار آنان را نیز پیروی کرده است. او در قالب‌های متنوع شعر چون غزل، قصیده، مخمس، قطعه، دوبیتی، رباعی و تک بیت شعر سروده و در دیوان او اشعاری در موارد مادهٔ تاریخ و مرثیه زیاد است و از این جهت مخفی را از شاعران مرثیه سرا در شعر معاصر دری می‌توان به حساب آورد. مخفی در سال ۱۳۴۶ شمسی به عمر ۸۷ سالگی وفات یافته و در روستای «قره قوزی ارگو» مدفون شده است.

اینک به یک نمونه از غزل وی نیز آشنا می‌شوید:

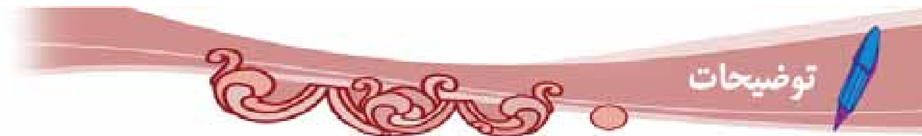
یاد باد آنکه گذارم به سر کوی تـــو بود   دیده‌ام جلوه گهی آیینهٔ روی تـــو بود

گـــــردش قبله نمای دل دیوانهٔ مـــن   به سجـود خم محراب دو ابروی تو بود

قمری دلشده در باغ که کوکو می‌گفت   عـاشق سرو روان قـــد دلجوی تو بود

تابش ماه شب افـروز و ضیای خورشید   ذرهٔ پرتـــوی از عـارض نیکـــوی تو بود

شیخ و ترسا به در کعبه و بتخانه شدند   دست «مخفی» به خم حلقهٔ گیسوی تو بود



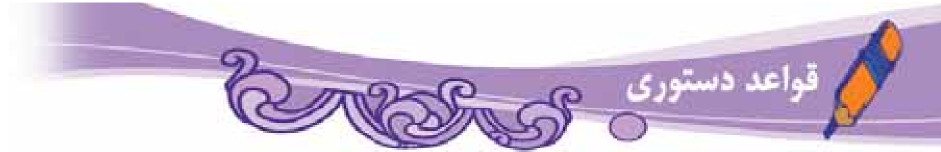
قره قوزی: روستای محل زیست مخفی بدخشی در ولسوالی ارگوی بدخشان است؛ چون این محل ترک‌نشین بوده؛ قره قوزی (به ترکی بره سیاه) نامیده شده است.

با آنکه شور و حال عشق دنیایی در شعر مخفی زیاد است؛ اما بیشتر اشعار وی از جمله این شعر او جنبهٔ عارفانه دارد:

شیخ، پیر و مرشد و رهبر طریقهٔ تصوفی را می‌گویند.

ترسا، ترسکار، ترسنده، راهب مسیحی، عیسوی مذهب، نصرانی

بعد از مرگ مخفی یک مکتب دخترانه در فیض‌آباد بدخشان و یک مکتب دیگر در خیرخانهٔ کابل به نام «لیسه مخفی بدخشی» نامگذاری شده است.



فقره:

به جمله‌های زیر توجه کنید:

۱. کجا هستی؟ اینجا
۲. چه می‌کنی؟ هیچ
۳. شما وقت تر آمدید؛ اما او ناوقت آمد.
۴. او بسیار کوشید؛ لیکن موفق نشد.

با این که هر یک از جمله‌های بالا دارای ارکان اساسی «نهاد و گزاره» است؛ اما از نگاه معنی غالباً با واحدهای کلی دیگر در سخن مرتبط می‌باشند که این بخش سخن را «فقره» می‌گویند.

در زبان فارسی دری به طور عمده دو نوع فقره وجود دارد که به آنها فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ گفته می‌شود. در نمونه‌های بالا، جمله‌های ۱ و ۲ را فقرهٔ کوچک و جمله‌های ۳ و ۴ را فقرهٔ بزرگ می‌گوییم.



مخفی بدخشی از شاعر زنان و از چهره‌های مبارز در نهضت نسوان کشور شناخته می‌شود. او به خانوادهٔ میران مستقل بدخشان تعلق دارد. خانوادهٔ مخفی ۳۷ سال از بدخشان دور بودند. مخفی تعلیمات خود را نزد برادرش «غمگین» و معلمان خصوصی فراگرفت و علوم دینی و به خصوص ادبیات عربی و فارسی دری را نیز آموخت. وی به سبک هندی شعر می‌سرود و از شاعرانی چون سعدی، حافظ، بیدل، مخفی هندی و... پیروی می‌نمود. در شعر مخفی مسایل اخلاقی و اجتماعی انعکاس یافته؛ ولی بخش زیاد اشعار او را محتوای عرفانی در بر می‌گیرد.

فقره قسمتی از جمله است که خودش نیز جمله می‌باشد. در زبان فارسی دری عموماً دو نوع فقره وجود دارد که به نام فقره‌های کوچک و فقره‌های بزرگ یاد می‌شوند.



فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

- شاگردان به طور دسته جمعی به متن درس مخفی بدخشی گوش فرادهند.
- شاگردان دو گروه شوند و جمله‌های اساسی از متن درس را استخراج نمایند و به نوبت ارائه کنند.

شاگردان، متن درس را بخش بخش به همصنفان خود بشنوانند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان خلاصهٔ درس مخفی بدخشی را به زبان خود در کتابچه‌های‌شان بنویسند.
- دانش آموزان جمله های زیر را در کتابچه‌های شان بنویسند و خانه‌های خالی آن را پر کنند.

نام اصلی مخفی بدخشی (   ) و لقب خانواده‌گی او (   )تخلص شعری و ادبی وی (   ) بوده است.

- شاگردان جواب سؤال‌های زیر را در کتابچه‌های خویش بنویسند.
- مخفی   در   شعر   از   سبک (   ) پیروی می کرده و به شاعرانی چون (   ) نظر داشته و اشعار آنان را تخمیس و استقبال کرده است.
- مخفی در کجا متولد شده، چرا خانوادهٔ وی از زادگاهش به ولایات دیگر کشور تبعید شده‌اند؟
- اشعار مخفی از نگاه موضوع عمده تاً به چند بخش تقسیم می‌شود؟
- فقره را تعریف کنید از متن درس مخفی یک نمونهٔ آن را انتخاب نموده، بنویسید.
- دو نمونه شعر مخفی بدخشی را از روی متن در کتابچه‌های خود بنویسید و یکی از آنها را حفظ کنید

شاگردان متن درس مخفی بدخشی را با دقت خوانده مانند نکات زیر جمله‌های اساسی بسازند و آن را حفظ کنند.

- مخفی بدخشی با سرایش شعر و آثار خود نقش ارزشمندی را در تاریخ ادبیات معاصر

دری به جا گذاشته است.

- ۳۷ سال زنده گانی مخفی با خانواده اش در تبعید از زادگاه او؛ در ولایات سمنگان، کندهار و کابل سپری شده است.
- مخفی در نوجوانی با سید مشرب پسر کاکای خود نامزد بود. بعد از مرگ وی هیچ همسری انتخاب نکرد و با تجرد زیست.

گفتگو و مباحثه

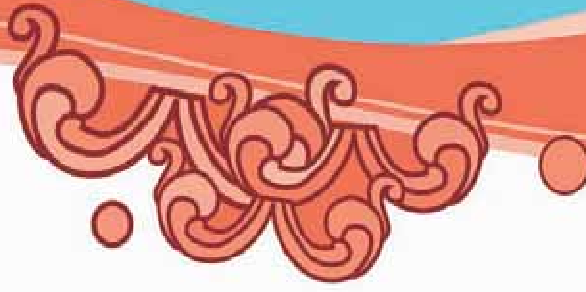
- شاگردان در مورد زنده گینامه و خصوصیات شعر مخفی بدخشی گفتگو و مباحثه نمایند.
- شاگردان عوامل رشد و شهرت فرهنگی مخفی را در چه مسأله‌یی ارزیابی می‌کنند؟ در مورد آن مباحثه کنند.
- چرا مخفی تا پایان زنده گانی خویش ازدواج نکرد؟ علت آن را در چه می‌دانید؟ تبصره نمایید.
- فقرهٔ کوچک و بزرگ با هم چه فرقی دارند؟ با هم بحث نمایند.



◆ شاگردان در کتابچه‌های خویش مطالب زیر را بنویسند وخالیگاه‌های آن را با استفاده از متن درس خانه پری کنند.

چون در یک خانوادهٔ فرهنگی زاده شده بود، در ( ) ساله گی به شعرگویی پرداخت. دیوان شعر مخفی ( ) دارد. مفاهیم عشق و وصف طبیعت و زیبایی های آن در اشعار مرحلهٔ ( ) مخفی به طرزجالبی ارائه شده و اما اشعار در دورهٔ کهنسالی مذکور رنگ ( ) دارد.

مخفی به سبک ( ) شعر می‌سرود و از شاعران مشهور چون( ) پیروی می کرد.



درس هفتم

فیلسوف چراغ به دست



دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

(مولوی بلخی)

شاگردان عزیز، در درس قبلی در مورد «مخفی بدخشی و نمونهٔ کلام او» همچنان تعریف «فقره» در دستور، معلومات کسب کردید. درین جا به زنده گینامه و سخنان دیوجانس از فیلسوفان معروف یونان باستان که در ادبیات دری نیز شهرت دارد، آگاهی می‌یابید. شما می‌دانید که مردان بزرگ نه تنها در گفتار و اقوال خود؛ بلکه در سیرت و رفتارشان نمونهٔ دیگران اند. شما هم می توانید با تلاش و تقوا در آینده مصدر خدمات مفید و ارزنده شوید و مورد تقلید دیگران قرار گیرید.

علاوه بر آن معلوماتی را پیرامون «فقرهٔ تابع» درین گفتار حاصل خواهید کرد.

یکی از فیلسوفانی که در آثار نویسنده‌گان و شعرای فارسی دری از آن بسیار نام برده شده است، دیو جانس (دیوژن) یونانی است.

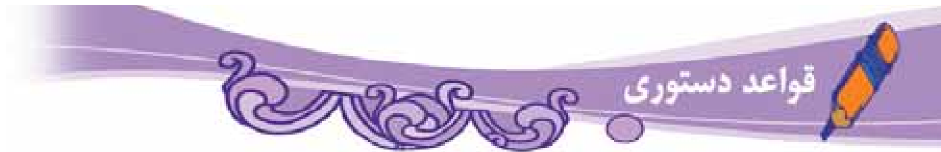
او در قرن پنجم پیش از میلاد در سینوپ به دنیا آمد. پدرش وظیفهٔ صرافی داشت. دیوجانس در نوجوانی شیفتهٔ تحصیل و آموزش علم بود؛ از این رو از زادگاه خود به شهر آتن آمد و در آن جا به تحصیل پرداخت.

دیوژن در شرایطی زنده گانی می‌کرد که بی‌عدالتی، خودخواهی، زر اندوزی و دهها معایب اجتماعی دیگر باب روز بود و او که با این گونه شرایط مخالف بود، زنده گانی همرنگ مردم اختیار کرد؛ چنانکه لباس عادی می‌پوشید و به حداقل غذا قناعت می‌کرد و در منزل محقر بسر می برد. او فضیلت انسان را در زیست و زنده گانی ساده و هم سطح مردم می دانست و همواره مخالف تن پروری و تجمل بود. دیوژن در پیری به جزیرهٔ ایجنیا به غرب آتن رفت و توسط دزدان دریایی اسیر شد و در جزیرهٔ کرت به عنوان برده فروخته شد. زمانی که از او پرسیدند چه وظیفه داشته و چه کاری می‌تواند انجام دهد، جواب می‌دهد که می‌توانم حکمرانی کنم.

مشتریان از سخن او متعجب می‌شوند؛ اما شخصی در پیشانی او نشانهٔ بزرگی و فضیلت می بیند و وی را می‌خرد و آزادش می‌کند و به آموزش فرزندان و امور منزل خود می گمارد. دیوژن این وظیفه را با صداقت انجام می‌دهد، نوشته اند اسکندر که دربارهٔ شهرت دیوجانس حرفهای بسیار شنیده و فریفتهٔ شخصیت او شده بود روزی بعد از جستجو وی را در محل بود و باشش در زیر نور آفتاب می یابد و خود را به او معرفی نموده می‌گوید که من اسکندر کبیر هستم. فیلسوف جواب می‌دهد که: من دیوجانس کلبی هستم. اسکندر می‌پرسد که چه کاری می‌توانم برایت انجام دهم. فیلسوف به او پاسخ می‌دهد که جلو آفتاب را نگیر و سایه ات را کم کن. اسکندر از این جواب دیوجانس متعجب شده، رو به اطرافیان می‌کند و مناعت طبع و اعتماد به نفس دیوژن را می‌ستاید؛ و می گوید: اگر من اسکندر نبودم، آرزو می‌کردم که دیوجانس باشم.

چنانکه اشاره شد دیوژن با اعمال و اخلاق ثروتمندان و طبقهٔ مرفه جامعهٔ خود سخت مخالف بود و رفتار آنان را پیوسته مورد انتقاد قرار می‌داد؛ چنانکه او در روز روشن چراغ به دست گرفته، در کوچه‌ها و شهر می‌گشت و انسان جستجو می‌کرد؛ یعنی انسانی که معرف فضایل عالی بشری بوده باشد. در ادبیات فارسی دری شعر معروف مولانای بلخی به سرگذشت دیوجانس اشاره یی دارد که گفته است:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر کـــــز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست



قواعد دستوری

چنانکه گفته بودیم، فقره‌ها دوگونه‌اند؛ فقره های کوچک و فقره‌های بزرگ؛ اما فقره‌های بزرگ از نگاه ساختمان در زبان دری دو حالت دارند؛ فقرهٔ آزاد یا مستقل و فقرهٔ بسته و نامستقل. فقرهٔ آزاد و مستقل آن است که ظاهراً از نگاه شکل کامل است و مفهوم کامل را انتقال می‌دهد؛ مثلاً: «اونیامد؛ زیرا مریض بود» که درین جا (او نیامد) فقرهٔ آزاد است.

اما فقرهٔ بسته آنست که نتوان آن را به صورت مستقل به کار برد. درین فقره‌ها غالباً نشانه‌های عطف و ربط وجود دارند؛ مثلاً، «احمد آمد و محمود رفت» که به فقرهٔ دومی این جمله (محمود رفت) فقرهٔ نا مستقل، وابسته و پیرو گفته می‌شود.



خلاصهٔ درس

یکی از فیلسوفان و حکمای یونان باستان که از او در ادبیات فارسی دری بیشتر یاد شده است. دیوجانس (دیوژن) است. دیوجانس در زنده گانی روش ساده‌یی داشت، از کبر و جاه‌طلبی پرهیز می‌کرد؛ لباس خشن می‌پوشید و اغلب در منازل محقرانه و بدون سرپناه زنده گانی خود را می‌گذرانید و از مناعت طبع و اعتماد به نفس برخوردار بود. این فیلسوف فضیلت انسان را در زنده گی ساده و عادی می‌دانست. گویند روزی اسکندر به دیدار او رفت و او اعتنای چندانی به وی نکرد. دیوجانس در روزهای روشن چراغ به دست گرفته و در شهر می‌گشت و انسان واقعی و آرمانی جستجو می کرد.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

شاگردان به خواندن متن توسط معلم گوش دهند.

- سه تن از شاگردان به نوبت درس را در صنف، با صدای بلند بخوانند و دیگران گوش دهند.
- یک نفر دربارۀ شرح حال و زنده گانی دیوجانس در صنف معلومات ارائه نماید.

◆ بخوان و بنویس

چند تن از شاگردان به نوبت پیش تخته رفته، هر یک معلوماتی را که دربارۀ اعمال و صفات دیوجانس دارند بنویسند.

این جمله ها را بخوانید و بنویسید:

- دیوجانس به جامعۀ همروزگار خویش به دیدۀ اعتراض می نگریست و به همین جهت در روز روشن چراغ به دست گرفته و در جستجوی انسان آرمانی بوده است.
- فقرۀ بسته و نا مستقل را فقره تابع می‌گویند. در این فقره‌ها نشانه‌های عطف و روابط وجود دارد؛ مثلاً: در جملۀ «احمد آمد و محمود رفت» فقرۀ دومی «محمود رفت» فقرۀ تابع و پیرو است.

شاگردان در موارد زیر با همدیگر بحث نمایند:

- چرا دیوجانس به اسکندر اعتنایی نکرد؟
- این شعر مولانا:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر　　کز دیو و دد ملولم و انسانـــم آرزوست

به داستان زنده گانی دیوجانس چه مشابهت می تواند داشته باشد؟ در این مورد بحث کنید.



کارخانه گی

شاگردان در کتابچه‌های خود وظایف آتی را بنویسند:

- سه جملۀ اساسی از طرز فکر و روش زنده گانی دیوجانس از متن درس استخراج نموده، آنرا بنویسند و حفظ کنند.
- لغات زیر را معنا نموده و در جمله‌های مناسب استعمال کنید:

فیلسوف ، اقوال، سیرت، نخبه، دیو ، دد، ملول

درس هشتم

استاد خلیل الله خلیلی



آن نیمهٔ نان که بی‌نوایی یابد
و آن جامه که کودک گدایی یابد
چون لذت فتحی است که اقلیمی را
لشکرشکنی،جهان گشایی یابد

شاگردان ارجمند! با نام استاد خلیلی آشنا استید؟ خلیلی که یکی از شاعران معاصر دری است، به خاطر هنر شاعری و دانش بسیار، شهرت فراوان دارد. امروز با او، هم به حیث نمایندهٔ مکتب خراسانی و هم به عنوان اولین شاعر نوآور معاصر دری آشنا شده، آگاه می‌شویم که این سخن سرای بزرگ تا چه پیمانه پشتوانهٔ روحی عاشقان آزادی بود. در این درس سعی می‌کنیم که شناخت خود را از جمله‌های پیرو، کامل نماییم.

خلیل‌الله خلیلی فرزند میرزا محمدحسین خان مستوفی‌الممالک در سال ۱۳۸۵ هجری شمسی در باغ شهر آرای کابل به دنیا آمد. هفت ساله بود که مادر و یازده ساله بود که پدرش را از دست داد. آغاز جوانی را با مشکلات زنده گی و محکومیت‌های سیاسی سپری کرد. بر اساس همین ناگزیری‌ها بود که سه سال آواره گی و پریشانی

را در کوهستان، کابل و شمال افغانستان تحمل کرد. همین که خشم روزگار بر او کاهش یافت، به حیث مستوفی مزار شریف، معاون پوهنتون کابل، منشی شورای عالی وزیران، رئیس مستقل مطبوعات و مشاور ارشد اعلیحضرت محمدظاهر شاه انجام وظیفه نمود.

خلیلی با دست یافتن به گنجینهٔ بزرگ معنوی (کتابخانهٔ سلطنتی) امکان یافت تا به نوشتن کتاب‌های مهمی دست بزند.

استاد خلیلی در اواخر دورهٔ محمدظاهرشاه نخست در عربستان سعودی، سپس در عراق به حیث سفیر ایفای وظیفه نمود و پس از کودتای ۱۳۵۷هـ .ش. مدتی را در امریکا و اروپا سپری کرد؛ اما جاذبهٔ وطن و هموطن او را در صف مهاجران و آواره گان کشاند.

استاد خلیلی در سال ۱۳۶۶هـ .ش. در پاکستان چشم از جهان فروبست و در گورستان هزار خانی پشاور جایی که رحمان بابا نیز در آن جا مدفون است؛ به خاک سپرده شد؛ زیرا گفته بود:

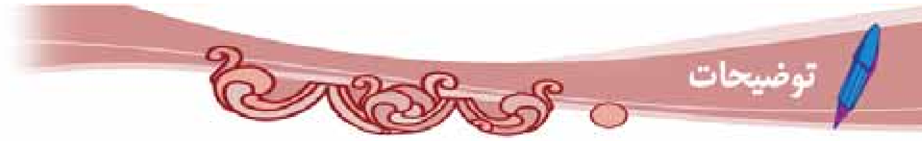
چون به غــربت خواهد از من پیک جانان نقد جان
جــا دهیــــدم در کنــــار تربت آواره گان
گـــــور من در پهلوی آواره گان بهتر که مــن
بی کســـم، آواره‌ام، بی‌میهنم، بی‌خانمــــان

سخن سنجان، خلیلی را از قصیده سرایان بزرگ معاصر پارسی دری شمرده اند. او اولین نیمایی سرای است که روش‌های قدیمی شعر را تا حدی بر هم زد.

شخصیت ادبی استاد خلیلی نزد دانشمندان عرب و عجم هم روزگارش مورد تأیید و توصیف بوده است.

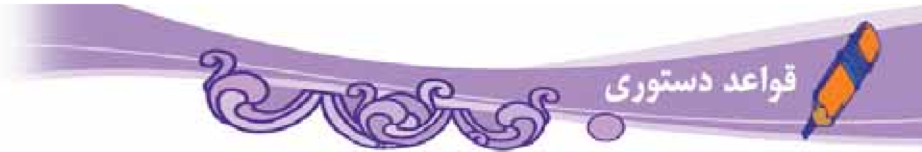
اگر به صورت خلاصه بگوییم، شعر استاد خلیلی مظهر شرف، عزت، عرفان وآزاده گی است. اوست که کشورگشایان و قدرت طلبان را در برابر مظلومان و سیه‌روزان و پابرهنه‌گان حقیر می‌داند و می‌گوید:

شهرت طلبی، بی هنری، دونی چند   کردند جهان را به جهـنم مانند
کردند به زیر پا هزاران سر و دست   تا گردن شُوم خود برافراخته اند



* نیمایوشیج نام هنری علی اسفندیاری است، و این نیمایوشیج کسی است که بر اساس پیشنهاد های او شعر نو فارسی دری تحول بزرگ پذیرفت.

* نیمایی سرایی در افغانستان با شعر استاد خلیلی آغاز شد.



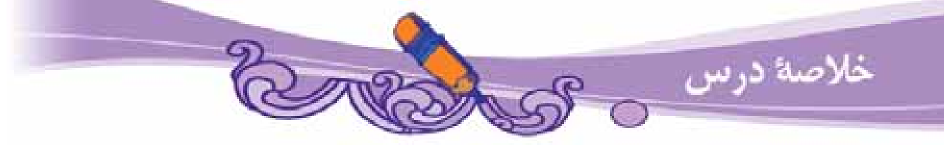
فقرهٔ پیرو: بخشی از جمله است که با فقرهٔ پایه (هسته) رابطهٔ وابسته گی دارد و توضیحی به جملهٔ هسته می افزاید. انواع این وابسته گی بسیار است. پس به مثال‌ها توجه کنید:

- لیلی که کتابهایش را در دست داشت، جانب مکتب رفت.

در این جمله «که کتابهایش را در دست داشت» فقرهٔ پیرو است.

در دو مثال زیر فقرهٔ پیرو را در متن درس مشخص می‌نماییم تا مفهوم واضح تر شود:

- استاد خلیلی که در سرایش شعر تعلیمی دست بالا داشت، پس از پیوستن به صف مبارزان کشور به حیث شاعر مبارز ملی شهرت یافت.
- خلیلی که عاشق صلح و صفاست، قدرت طلبان را در برابر مظلومان و سیه‌روزان حقیر می‌داند.
- در جملهٔ اول «که در سرایش شعر تعلیمی دست بالا داشت» و در جملهٔ دوم «که عاشق صلح و صفاست» فقرهٔ پیرو استند.



استاد خلیلی بعد از پیوستن به صف مبارزان به عنوان شاعر مبارز ملی شهرت یافت. وی هم نمایندهٔ مکتب خراسانی در سدهٔ بیستم و هم اولین نیمایی سرای شعر افغانستان است. موصوف به خاطر اندیشهٔ والا و موضع انسانی در شعر مورد احترام همه گان قرار دارد.



بشنو و بگو

- خلیلی در کدام سال و در کجا به دنیا آمد؟
- برای خلیلی در هفت ساله گی و نه ساله گی چه واقعاتی پیش آمد؟
- چه انگیزه باعث شد که خلیلی کتاب‌های ارزشمند بنویسد؟
- کدام انگیزه‌ها خلیلی را از دیار های دور به جانب وطن و هموطن کشانید؟
- فقرهٔ پیرو با چگونه فقره یی وابسته گی دارد و چرا؟

به دوستانت بگو

- استاد خلیلی مهمترین نمایندهٔ مکتب خراسانی در سدهٔ چهاردهم هجری شمسی است.
- شمار آثار خلیلی به بیش از شصت عنوان می رسد.

بخوان و بنویس

- استاد خلیلی در ادبیات امروز افغانستان چه جایگاهی دارد؟
- شعر خلیلی بستر چگونه اندیشه‌هایی است؟
- خلیلی در برابر زورگویان چه موضعی داشت؟
- با استفاده از این واژه‌ها سه جمله بسازید:

خلیلی، امروز، شعر، اندیشه، عشق، فقراء، زورگویان، مکتب

- متضاد این کلمه‌ها را بنویسید:

با وقار (   )، سخت کوش (   )، دانشمند (   )

درست / نادرست

- خلیلی تنها یک مبارز بود. (   )
- خلیلی شاعر عاطفی و انسان دوست بود. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- شعر خلیلی مظهر .... و .... و انسانگرایی است.
- خلیلی جنگ جویان و قدرت .... را در برابر مظلومان و .... حقیر می‌دانست.
- اکثر دانشمندان همروزگار خلیلی، او را .... نموده اند.

از چهار جواب یکی را تأیید کنید:

- استاد خلیلی:

الف: مبارز بود (   ) ب: آزاده بود، (   )

ج: شاعر بود، (   ) د: هر سه صفت را داشت. (   )

- خلیلی به خاطر معروف بودن در یکی از زمینه‌های زیر، موفق بود:

الف: سیاست، (   ) ب: ژورنالیسم (   )

ج: علوم اجتماعی (   ) د: ادبیات (   )

- از فقرهٔ پیرو چه مفهومی در ذهن شما وجود دارد؟ توضیح کنید.
- با استفاده از دو اسم زیر، دو جمله بسازید و بعد فقره‌های تابع و هسته یی آن را با کشیدن خط نشان دهید.

نیما:

خلیلی:

گفتگو و مباحثه

در شعر آتی، خلیلی به زمامدار وقت پیامی دارد؛ شماری این پیام را وصف و شمار دیگر رهنمایی می‌دانند. شما در مورد بحث و گفتگو نمایید که پیام محوری شاعر چیست؟ استدلال

خود را به دقت بنویسید و در برابر صنف بخوانید:

گر گویم عمرت از هزار افـــزون باد / قـــولیست خطا
ور گــــــویم دشمنت واژگون بـــاد / این نیست دعـــا
امید مـــــن آن است که در روز جزا / در پیش خـــــدا
نامت به شمار عادلان مقـــــرون باد / این است به جـا

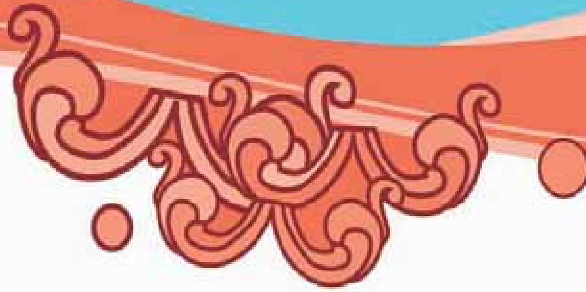


کارخانه‌گی



بعد از مراجعه به کتابخانهٔ مکتب هر کدام‌تان یک رباعی استاد خلیلی را مطابق ذوق انتخاب کنید و پس از نبشتن آن در کتابچه‌های خویش در صنف بخوانید.





درس نهم

چهار مقاله



چهار مقاله، بعد از تاریخ بیهقی و قابوسنامه و سیاستنامه خاتم کتب متقدمان است.

(محمدتقی بهار)

در درسی که از نظر شما دانش آموزان عزیز گذشت، با چهرهٔ زبده‌ترین شاعر، نویسنده معاصر کشور، استاد خلیل الله خلیلی آشنا شده و نمونهٔ شعر او را از نظر گذراندید و در همانجا نیز به «فقرهٔ پیرو» از نگاه دستور آگاهی یافتید.

درین مبحث با کتاب «چهار مقاله» تألیف نظامی عروضی سمرقندی و زنده گینامه و نمونهٔ نثر او آشنا می شوید. آیا می‌دانید که در جمع کتب قدیم ما «چهار مقاله» از مهمترین کتابهای زبان فارسی دری شناخته می شود؟ در صنوف بعدی و در درجات بلندتر تحصیلی نیز با نام چهار مقاله بیشتر روبه رو خواهید بود.

همین طور از نگاه دستور «اجزای جمله را با نمونهٔ آن» درین مراحل مطالعه‌می کنید.

کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقالهٔ عروضی، تألیف ابوالحسن نظام الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی، مشهور به نظامی عروضی از کتب ادبی بسیار مهم زبان فارسی دری است. چون این اثر حاوی چهار مقاله در موارد ماهیت دبیری، علم شعر، علم نجوم و علم طب می‌باشد، بنابراین به نام «چهار مقالهٔ عروضی» شهرت یافته است که مؤلف آن را به نام ابوالحسن حسام الدین علی، شاهزادهٔ غوری ابن فخرالدین مسعود تألیف کرده است.

این اثر از حیث ثبت و ضبط برخی مسایل تاریخی و سوانح شخصیت های سیاسی و فرهنگی و نام جایها که در سایر مآخذ نیامده است، از ارزش فراوان برخوردار است. همین طور چهارمقاله از لحاظ درستی انشا و ساده گی و درستی بیان چون ایجاز لفظ و کاربرد معنی و شیوایی کلام، وصف کامل، استعمال جمله‌های فراخور مقصود و مقام و بیان محاورهٔ عصر مؤلف از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است.

در مورد شرح حال و زنده گانی نظامی عروضی، مؤلف چهارمقاله نیز معلومات اندکی در دست است؛ چنانکه سالهای تولد و وفات نویسنده معلوم نبوده ولی تذکره‌ها وی را از شمار شعرا و نویسنده گان قرن ششم هجری خوانده اند. از رؤیت چهار مقاله هم معلوم می‌شود که نظامی علاوه بر شعر و نثر در فن طبابت و نجوم نیز مهارت داشته است و با شخصیتهای معروف قرن ششم چون عمرخیام نیشاپوری و امیر معزی معاصر بوده و حتی از آنان کسب علم کرده است. همین گونه موصوف از معاصران سلطان علاء الدین حسین جهانسوز غوری و سلطان سنجر سلجوقی بوده و حتی در جنگی که میان علاء الدین غوری و سلطان سنجر سلجوقی به وقوع پیوسته، عروضی نیز حضور داشته و مدتی را در شهر هرات به صورت مخفی بسر برده است.

نمونه یی از چهار مقاله **حکایت**

احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده بودی؛ به امیری خراسان چون افتادی؟ گفت: به باد غیس در خجستان روزی دیوان حنظلهٔ بادغیسی همی خواندم؛ بدین دو بیت رسیدم:

مهتری گر به کام شیر در است — شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگــی و عز و نعمت و جاه — یا چو مــردانت مرگ رویا روی

داعیه یی در باطن من پدید آمد که به‌هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم، راضی نتوانستم بود. خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و به‌خدمت علی‌بن‌اللیث شدم، برادر یعقوب بن اللیث و عمر و بن اللیث، و باز دولت صفاریان در ذروهٔ اوج علیین پرواز همی‌کرد و علی برادر کهین بود و یعقوب و عمرو را بر او اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان به‌غزنین شد، از راه جبال، علی بن اللیث مرا از رباط سنگین بازگردانید و به‌خراسان به شحنه گی اقطاعات فرمود و من از آن لشکر سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم. از اقطاعات علی بن‌اللیث یکی کروخ هری بود و دوم خواف نیشاپور. چون به‌کروخ رسیدم؛ فرمان عرضه کردم. آنچه بمن رسید نفقهٔ لشکر کردم و به‌لشکر دادم. سوار من سیصد شد. چون به‌خواف رسیدم و فرمان عرضه کردم؛ خواجه گان خواف تمکین نکردند و گفتند ما را شحنه یی باید باده تن. رأی من بر آن جمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خواف را غارت کردم و به روستای بشیت بیرون شدم و به بیهق در آمدم. دو هزار سوار بر من جمع شد؛ بیامدم و نیشاپور بگرفتم و کار من بالا گرفت و ترقی همی‌کرد تا جملهٔ خراسان خویشتن را مستخلص گردانیدم. اصل و سبب این دو بیت شعر بود». و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبدالله به درجه یی رسید که به نیشاپور یک شب سیصد هزار دینار و پانصد سر اسپ و هزار تا جامه بخشید و امروز در تاریخ از ملوک قاهره یکی اوست. اصل آن دو بیت شعر بود و در عرب و عجم امثال این بسیار است اما بر



مجمع النوادر: نام دگر کتاب چهار مقاله است که به معنای مجموعهٔ کمیاب و نادر و با ارزش تعبیر می‌شود.

تاریخ بیهقی: نوشتهٔ ابوالفضل محمد بن حسین کاتب که منشی دیوان رسایل غزنویان بود. این تاریخ سی جلد بوده و امروز چند مجلد آن باقیمانده است که به حوادث عهد مسعود غزنوی متعلق است و بدین رو به نام تاریخ مسعودی و تاریخ بیهقی معروف است.

حنظلهٔ بادغیسی: از شاعران مشهور قرن سوم هجری معاصر عبدالله بن طاهر

است.

عجم: گنگ یا لال، این کلمه را عربها در برابر غیر عرب به خصوص دری زبانان استعمال می کردند.

اقطاعات: جمع اقطاعه، قطعه یی از زمین خراج که به لشکریان می‌دادند و غلهٔ آن، معاش آنان را تأمین می‌کرد.

◆ بشنو و بگو

- شاگردان متن درس را که معلم می‌خواند، به دقت گوش کنند و آن را نزد خود جدا تکرار نمایند.
- شاگردان دو گروه شوند و در موارد ذیل در صنف کنفرانس بدهند:

الف) مؤلف چهار مقاله کی بود؟

ب) شرح نمونهٔ چهار مقاله از روی متن درس

به دیگران بگو

- آنچه شاگردان از متن درس فرا گرفته‌اند، گروپ وار با یکدیگر مباحثه کنند.

شاگردان جمله‌های اساسی ذیل را حفظ کرده و با همدیگر تکرار کنند:

- عروضی سمرقندی از شاعران و نویسنده‌گان سدهٔ ششم هجری قمری است که در دربار شاهان غور زنده‌گی می‌کرد. اگر چه شاعر بوده ولی بخش نویسنده گی او برتری دارد.
- در متن کتاب چهار مقاله به طور اساسی به شرح چهار موضوع دبـــیری (نویسنده گی)، شاعری، نجوم و طبابت پرداخته شده است. کتاب مذکور از لحاظ شیوایی، روانی، ایجاز در لفظ و معنی و ثبت یک سلسله مسایل تاریخی در زمان خود قابل اهمیت است.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان متن درس را به دقت خوانده، نکات آتی را در نظر گیرند:

الف: بعد از خواندن درس دو جملهٔ اساسی استخراج کرده، آنها را در کتابچهٔ خود بنویسند و حفظ کنند.

ب: حکایتی را که از کتاب چهار مقاله در درس آمده است، به دقت بخوانند و نتیجهٔ آن را در سه سطر بنویسند.

درست و نادرست:

- در برابر جواب صحیح علامهٔ (ص) را بگذارید.

چهار مقاله تألیف کدام شخص است:

الف) نظامی گنجوی　　　ب) عروضی سمرقندی

چهار مقاله و مجمع النوادر:

الف) کتابهای جداگانه‌اند　　　ب) هر دو یک اثر واحد می باشند.

- چهار مقاله به نام کدام یک از اشخاص ذیل تألیف شده است:

الف) سلطان سنجر سلجوقی　　　ب) ابوالحسن شاهزادهٔ غوری

شاعر این بیت:

مهتری گر بکام شیر در است　　　شو خطر کن زکام شیر بجوی

کی بوده؟ و این شعر کدام شخص را از خربنده‌گی به امارت رسانیده است؟ (　　　　)

گفتگو و مباحثه

شاگردان نتیجهٔ تحلیل خود را از درس در سه مورد بنویسند و به همدیگر بیان نمایند.

- عروضی سمرقندی کی بوده است؟
- چهار مقاله چه نوع کتابی است؟
- هدف از قصهٔ عبدالله خجستانی و پیام شعر حنظلهٔ بادغیسی چیست؟



در درس قبلی شما با «فقرهٔ پیرو» آشنا شدید و هم جمله را دریافتید. درین جا از اجزای جمله آگاه خواهید شد. به طور عام جمله از دو بخش و یا دو جزء عمده تشکیل شده است که به آنها «نهاد» و «گزاره» گفته‌اند.

مثال: عروضی سمرقندی مؤلف کتاب مجمع النوادر معروف به چهار مقاله است.

در جملهٔ بالا «عروضی سمرقندی» نهاد جمله بوده و «مؤلف کتاب مجمع النوادر

معروف به چهار مقاله است»، گزارهٔ جمله می‌باشد که دربارهٔ عروضی سمرقندی پیام یا خبری را به ما انتقال می‌دهد.



کارخانه‌گی

- با استفاده از این واژه‌ها جمله‌های امری، خبری و پرسشی بسازید:

چهار مقاله، عبدالله خجستانی، نظامی عروضی، حنظلهٔ بادغیسی

در جمله های زیر نهاد و گزاره را مشخص کنید:

- چون به کروخ رسیدم، فرمان عرضه کردم.

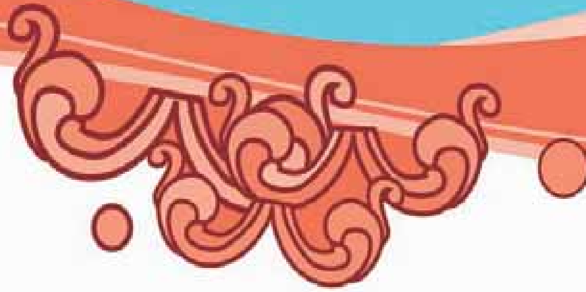
عروضی سمرقندی از نویسنده‌گان قرن ششم هجری محسوب می‌شود.

- چهار مقاله از موضوعات دبیری، شاعری، نجوم و طب بحث می‌کند.



درس دهم

مجسمه های بامیان




شاگردان ارجمند، شما می‌دانید که یک کشور به وسیلهٔ کدام افتخارات خود با جهان پیوند می‌خورد؟ شما می‌دانید که خوبترین وسیلهٔ شهرت ملـــت‌ها در مقـــیاس جـــهان ارزش‌هـــای علمی، تاریخی، هنری و باستانی آنها ست؟ شما از این آگاهی دارید که سرزمین‌ما گهوارهٔ یکی از تمدن‌های بزرگ بشری است؟

امروز با مجسمه‌های بامیان که یادگاری از مدنیت عصر کوشانی است، آشنا می‌شویم؛ با تندیسه‌هایی که سده‌ها ست در قلب کوه‌پایه‌های هندوکش عظمت تاریخی ملت ما را فریاد می‌زنند.

در مورد نهاد هم که رکن اساسی جمله است، معلومات خود را کامل می‌نماییم.

مجسمه‌های بامیان که در شهر بامیان بر روی صخره‌های بزرگ هندوکش تراشیده شده‌اند، از مهمترین آثار باستانی و هنری جهان به شمار می‌روند.

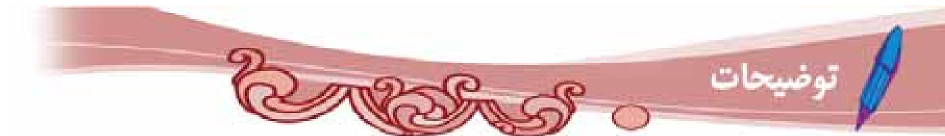
کار ساختار مجسمه‌های بامیان حدود دو قرن، یعنی از سدهٔ دوم الی چهارم میلادی را در بر گرفته است. این تندیسه‌ها که به نام‌های صلصال و شمامه‌اند، دارای ارتفاع ۵۵ متر و ۴۵ بوده، از یکدیگر چهارصد متر فاصله دارند. در محل موقعیت مجسمه‌ها دیوارهای

نگاره‌دار زیبایی به چشم می‌آیند که مدنیت عظیم دورهٔ یونانی، رومی و ساسانی را به نمایش می‌گذارند. محققان و باستان‌شناسان باور دارند که استفاده از رنگ‌های روغنی حتی قبل از اروپا در دیوارهای مغاره‌های حوالی این دو مجسمه کوه‌پیکر صورت گرفته است.

شماری از محققان عقیده دارند که مجسمهٔ دیگری به صورت خوابیده در بین این دو تندیسه در زیر خاک وجود دارد. به قول دانشمندی، سیاح معروف چینی به نام هیوان تسنگ در قرن ششم میلادی پس از درنگ در کنار مجسمه‌های بودا در بامیان، در کتاب خاطرات خود دربارهٔ یک بت خوابیده در مقابل دو مجسمهٔ چسپیده به کوه سخن گفته است. باستان‌شناسان می‌گویند تندیس خوابیده یی که پژوهشگران در پی کشف آن‌اند، درحدود صد متر طول دارد. اگر این مجسمه یافته شود، به حیث بزرگترین مجسمه، به عجایب هفتگانهٔ جهان افزوده خواهد شد.

بامیان، هم به عنوان یکی از عمده‌ترین خطوط جادهٔ ابریشم و هم به حیث یکی از مراکز تمدن بودایی از موجودیت این گنجینه‌های ارزشمند هنری و باستانی پیوسته درآمد قابل توجهی داشته است. رهبانان و خادمان معابد بودایی و سیاحان فراوانی به خاطر بازدید این ارزش‌های تاریخی هنری به این دره ها آمده، زنده گی را روی تخته‌سنگ‌های نزدیک مجسمه‌های آن تجربه می‌کردند.

بامیان چون شاخهٔ جنوبی گذرگاه ابریشم، امپراتوری‌های بزرگ چین و هند و روم را به هم پیوند داده، به مظهر کانون‌های علمی، فرهنگی مذهبی، هنری و اهدای موقوفات مذهبی آن زمان تبدیل شده بود؛ ولی با دریغ و درد که این آثار تاریخی کشور ما به انهدام مواجه ساخته شد.



بامیان که در گذشته‌های دور به نام شهر غلغله معروف بود، در ۸۵ کیلومتری شمال‌غرب کابل در یکی از دره‌های هندوکش موقعیت دارد. بامیان در ۲۰۰۳ میلادی به خاطر آثار فرهنگی ارزشمندش در ادارهٔ بین‌المللی میراثهای فرهنگی جهان ثبت گردیده است.



قواعد دستوری

نهاد یا مبتدا قسمتی از جمله است که دربارهٔ آن خبر می دهیم؛ مثال:

در جملهٔ «حمید به کتابخانه رفت» کتابخانه نهاد است.

حال نهاد را در جمله‌هایی از متن درس با کشیدن خط مشخص می‌نماییم تا شناخت‌مان از موضوع کامل شود:

مجسمه‌های بامیان از مهمترین آثار باستانی جهان به شمار می‌روند.

سرزمین ما گهوارهٔ یکی از تمدن‌های بزرگ بشریت است.



خلاصهٔ درس

افغانستان به خاطر داشتن آثار باستانیی چون مجسمه‌های بامیان که نماینده‌گی از یک تمدن بزرگ می‌نمایند، به عنوان یک کشور دارای افتخارات تاریخی و باستانی معروف است.

مجسمه‌های بامیان که یادگار دورهٔ کوشانی است، از قرنها بدین سو مورد توجه جهانگردان و سبب تقویت اقتصاد ملی افغانستان بود. افغانستان اگر تنها و تنها همین مجسمه‌های بامیان را می‌داشت؛ باز هم تاریخ آن باشکوه‌تر از تاریخ بسیاری از کشورها بود.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

- مجسمه‌های بامیان یادگار کدام عصر است؟
- مجسمه‌های بامیان در جوار کدام شهر و در چند کیلومتری کابل قرار دارد؟
- تراش این مجسمه‌ها از کدام قرن تا کدام قرن ادامه یافت؟
- این مجسمه‌ها از چه جهت برای مردم افغانستان اهمیت دارد؟
- از نهاد چه شناختی دارید؟

به دیگران بگو

- مجسمه‌های بامیان از یکدیگر ۴۰۰ متر فاصله دارند.

- اولین مورد استفاده از رنگ روغنی در نگاره‌های دیوارهای اطراف مجسمه‌های بامیان صورت گرفته است.
- باستان‌شناسان می‌گویند که مجسمهٔ دیگری به صورت افقی در فاصله بین این دو مجسمه در زیر خاک وجود دارد.

◆ بخوان و بنویس

- اگر موجودیت آن مجسمهٔ خوابیده بین این دو مجسمهٔ ایستاده ثابت شود، چه احساسی برای شما پیش می‌آید؟
- افغانستان از طریق راه ابریشم کدام امپراتوری‌ها را با هم پیوند داده بود؟

* نهاد را در یک جملهٔ کاملاً جدید نشان دهید.

درست / نادرست:

- مجسمه‌های بامیان برای مردم افغانستان ارزش باستانی و هنری دارند. (   )
- کار تراش مجسمه‌های بامیان دو قرن را در بر گرفت. (   )
- آثار باستانی به شکوه تاریخی ملت‌ها می‌افزایند. (   )

از چهار جواب یکی را تأیید کنید:

مجسمه‌های بامیان یادگار تمدن:

- الف: یونانی است (   )　　ب: کوشانی است(   )
- ج: ساسانی است (   )　　د:سامانی است (   )

راه ابریشم پیوند دهندهٔ امپراتوری‌های:

- الف: افریقا و اروپا بود (   )　　ب: جاپان و چین بود (   )
- ج: آسیای میانه و شوروی بود(   )　　د: هند و چین و روم بود (   )

خانه‌های خالی را پر کنید:

- مجسمه‌های بامیان در جوار شهر .... می‌باشند.
- نهاد قسمتی ازجمله است که .... دربارهٔ او به ما خبر می‌دهد.



کارخانه گی



دربارهٔ اهمیت تاریخی مجسمه های بامیان یک مقالهٔ کوتاه بنویسید.

درس یازدهم

نشانه گذاری



در دروسی که گذشت، معلوماتی را دربارهٔ مجسمه‌های بامیان، تاریخ اعمار و سرنوشت آنها در مسیر تاریخ به دست آوردید.

در این جا به شیوه و اصول نقطه گذاری در زبان فارسی دری می‌پردازیم؛ به مسأله‌یی که غفلت و عدم توجه به نشانه گذاری در نوشتن؛ مفهوم جمله های ما را یکسره دگرگون می‌کند و شاید هم گهگاهی شما «شَیر» را «شِیر» و «سَرور» را «سُرور» خوانده باشید و از این جهت اسباب تعجب دیگران را نسبت به خویش فراهم کرده باشید. درین درس با مفهوم «گزاره» در جمله نیز آشنا خواهید شد.

نشانه‌گذاری عبارت است از به کار بردن علامتها و نشانه‌هایی که خواندن و فهم درست مطالب را آسان می‌سازد و به ابهامهایی که ناشی از نبودن عناصر گفتاری در نوشته است، کمک می‌رساند.

در زبان فارسی دری نشانه‌های متعددی مروج است که از میان آنها تنها به علایم کامه، شارحه، سمیکولن، نقطه، ندائیه، سؤالیه و خط فاصله که در نوشتن نسبت به سایر نشانه ها کاربرد بیشتر دارند، در این درس پرداخته می‌شود:

۱. نقطه (.) نشانهٔ درنگ یا توقف کامل، در موارد زیر می آید:

الف) در پایان جمله‌هایی که پرسشی، ندایی و تعجبی نباشند، گذاشته می‌شود؛ مانند: « تخت رستم در سمنگان است».

ب) پس از حرفی که به صورت نشانهٔ اختصاری یا مخفف باشد، به کار می رود. مانند: مخفی بدخشی در سال ۱۳۴۶ هـ.ق. (هجری قمری) یا ج. آل احمد (جلال آل احمد)

۲. کامه یا ویرگول (،) نشانهٔ درنگ کوتاه، در موارد زیر به کار می رود:

الف) چند واژه یا عبارت که پهلوی هم بیایند. در همچو موارد «واو» عطف حذف می‌شود و به جای آنها نشانهٔ کامه «،» گذاشته می‌شود و پیش از آخرین واژهٔ عطف شده «و» نوشته می‌شود، مانند: «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» از حرفهای خاص دری است.

یا شماره های ۱۵، ۲۰، ۲۵ و ۳۰ .

ب) پیش از فقره ها و عبارت‌هایی که شرح و تفسیر جمله‌ها و عبارتهای پیشین باشند، گذاشته می‌شود؛ نمونه‌ها: محجوبهٔ هروی، از جمله شاعران خوب ادبیات دری شمرده می‌شود.

ج) هرگاه جمله‌یی با یکی از واژه‌های بلی، نه، نی، خیر و امثال اینها آغاز شده باشد پس از آن واژه، کامه و سپس بقیهٔ جمله نوشته می‌شود؛ مانند: بلی، من اشعار مخفی بدخشی را خوانده‌ام.

د) برای جدا کردن اجزای مخفف نشانی و آدرس شخص، یا مرجع و مآخذ یک نوشته مانند:

کابل، مکروریان سوم، بلاک ۱۳۵، آپارتمان ۴۳

سید اکرام الدین حصاریان، دانشکدهٔ ادبیات، دانشگاه کابل، افغانستان

هـ) بین دو کلمه که خواننده به اشتباه آنها را با کسرهٔ اضافه بخواند؛ مانند: از کثرت تشویش، آن شب، خواب به چشمم نیامد.

و) در مورد خطاب و ندا نیز به کار می‌رود:

دوست عزیزم، برادر مهربانم!

ز) در میان دو جمله پایه و پیرو نیز (کامه) می‌آید: رنج نبری گنج نیابی

۳) سمیکولن (؛) نشانهٔ درنگ متوسط به این نشانه هم (نقطه – ویرگول) گفته می‌شود:

الف) برای جدا کردن فقره‌هایی که پی هم آید و به هم مربوط باشد.

مانند: مشک آن است که خود ببوید؛ نه آنکه عطار بگوید.

ب) در جمله تفسیری و پیش از کلمه‌هایی چون: مثلاً، زیرا، یعنی، اما ، ولی، لیکن، مگر ، بلکه، به گونهٔ نمونه، چون و غیره.

۴) شارحه یا دو نقطهٔ سر به سر (:)

پیش از نقل قول مستقیم گذاشته می‌شود: پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

پس از واژه هایی مانند، چون، به حیث مثال، به گونهٔ نمونه، مثلاً و ... که به دنبال آن مثال ذکر گردد، گذاشته می شود.

هنگام معنا کردن کلمه‌ها مانند: خیره: بیهوده، گستاخ: بی شرم

۵) خط فاصله (–)

الف) در گفتگوی دو نفری بین اشخاص نمایشنامه و داستان

مادر با تبسم از کودک پرسید:

- پدرت را به یاد داری؟

- اوه، بلی!

ب) به منظور تفسیر و توضیح یک واژه یا عبارت؛ مثلاً:

ناصر خسرو – شاعر مبارز زبان دری- به سال ۴۸۱ هـ در گذشت یا: کلمهٔ «کتاب»

دارندهٔ چهار حرف: ک – ت – ا – ب است.

۶) نشانهٔ پرسش یا سؤالیه (؟) الف) در بیان جمله‌های سؤالیه می‌آید:

شما امروز کجا می‌روید؟

ب) گاهی برای استهزا و ریشخند استعمال می‌شود:

اسرائیل از حقوق بشر (؟) پشتیبانی می‌کند.

برای تردید و شک:

تاریخ وفات سنایی را ۵۲۵ (؟) نوشته اند.

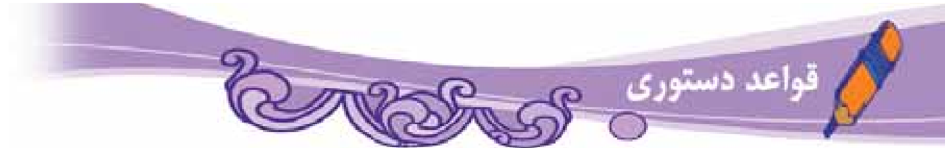
پس از قیدهای استفهامی می‌آید؛ مثلاً چرا؟ چگونه؟ کجا؟ کی؟

۷) نشانهٔ ندا یا ندابیه، اعجابیه، علامهٔ خطاب (!)

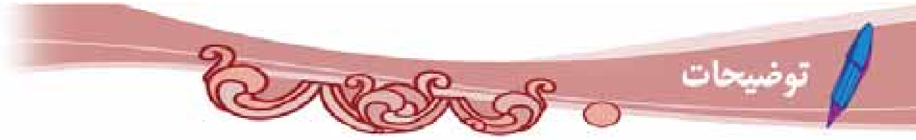
خداوندا ! مرا در انجام کارهای نیک یاری ده. خدایش بیامرزاد!

۸) گیومه یا قوس های ناخنک یا قوسهای کوچک نشانهٔ نقل قول (« »)

مانند: سعدی گفته است «مشک آنست که خود ببوید؛ نه آنکه عطار بگوید.»



علایم و نشانه‌ها در زبان فارسی دری زیاد است که از جملهٔ آنها صرف چند مورد آن در این درس آمده است. معلم محترم و شاگردان می‌توانند سایر علایم و نشانه‌ها را از مراجع دیگر جستجو کنند وآنها را از طریق مطالعهٔ خود فرا گیرند.



در درسهای گذشته فهمیدیم که جمله عبارت است از ترکیب چند کلمه که ارائه‌کنندهٔ یک معنی مستقل می باشد؛ بنابراین درین جمله‌ها:

۱. خداوند مهربان است.

۲. نشانه‌گذاری از اصول مهم نگارش و نویسنده‌گی شمرده می‌شود.

به کلمات و عبارتهای «خداوند» و «نشانه گذاری» نهاد و «مهربان است» و «ازاصول مهم نگارش و نویسنده‌گی شمرده می شود» «گزاره» گفته می‌شود که دربارهٔ نهاد جمله‌های فوق به ما خبر می‌دهند.



نقطه گذاری عبارت از به کار بردن علامتها و نشانه‌هایی است که خواندن و فهم درست مطالب را آسان می‌کنند.

در زبان دری به عمل نقطه گذاری در گذشته توجه کمتر صورت می‌گرفت و تنها به چند مورد از عمل نشانه گذاری از قرن ششم تا قرن دهم هجری برمی‌خوریم؛ اما در دو قرن اخیر با استفاده از نوشته‌های اروپایی‌ها عملیهٔ نشانه‌گذاری در زبان دری معمول شده است.



◆ **بشنو و بگو**

- شاگردان به متن درس که از سوی معلم خوانده می‌شود، با دقت گوش فرا دهند و استعمال علایم و نشانه ها را در تلفظ معلم تعقیب کنند.
- شاگردان دو گروه شوند و نماینده های هر گروه درس را مقایسوی بخوانند و دیگران گوش داده، اشتباهات را اصلاح کنند.

* اگر نشانه ها را در جمله ها ننویسم، هدف نویسنده و خواننده را چندان درک نمی‌نمایم.

◆ **بخوان و بنویس**

شاگردان دو گروه شده، علایم نقطهٔ گذاری را از شماره ۱ تا ۸ به همدیگر املا بگویند و در تختهٔ صنف تمرین کنند.

جوابهای درست را انتخاب کنید:

- نشانهٔ درنگ و توقف کامل: ۱) کامه (،) ۲) سمیکولن (؛) ۳) نقطه (.)
- علامهٔ ندائیه اینهاست: الف) - ب) ؟ ج (!)

علامهٔ شارحه کدام است؟ الف (؛) ب(:) ج (-)

گفتگو و مباحثه

شاگردان در مورد علایم و نشانه‌ها در زبان دری با هم بحث کنند.



شاگردان در کتابچه های خویش این وظایف را نوشته، انجام دهند:

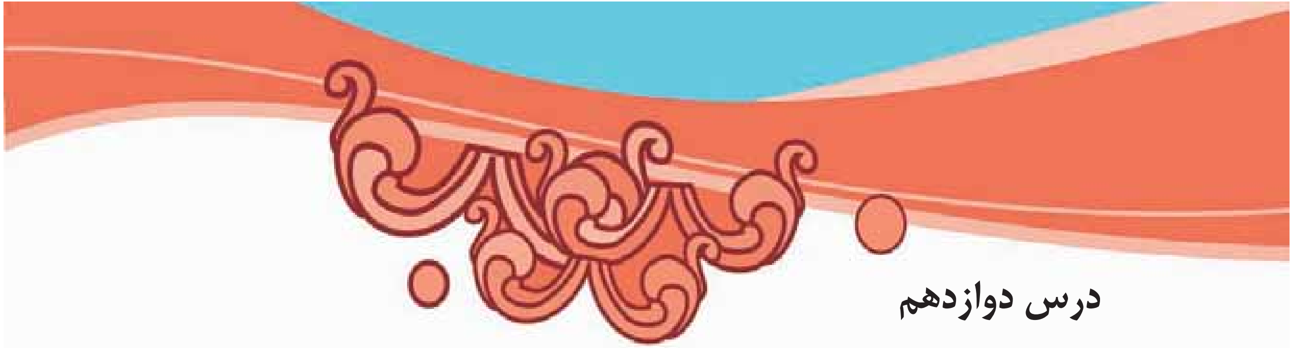
- یک مطلب در یک صفحه بنویسند و در آن نشانه‌های نقطه، شارحه و کامه را استعمال نموده، زیر آن خط بکشند.
- در این جمله‌ها، زیر «گزاره ها» خط بکشید:

الف) احمد کتاب می‌خواند.

ب) احمد و محمد غزالی برادران هم بوده‌اند.

ج) کاربرد نشانه ها هدف خواننده و نویسنده را برای ما آسان می‌سازد.





درس دوازدهم

حقوق پدر ومادر



اشک مادر گنج گوهرزا شـــــود
مرد ازان یک قطره چون دریا شود

با اصول نقطه گذاری در درس قبل آشنا شدید، حال از اصول تقویت نظام خانواده و حفظ شیرازهٔ جامعه آگاه می‌شویم که بنای آن را احترام پدر و مادر می‌گذارد- احترام بزرگواران نایابی که با کسی دیگر قابل مقایسه نیستند؛ و عزت خانواده در روشنی نجابت و نوازش آنها ریشه می‌گیرد.

در بخش دستور با انواع مبتدا و خبر آشنا خواهیم شد.

منظور از حقوق پدر و مادر، رعایت از آن همهٔ امور اخلاقی است که باید چنانکه شایستهٔ آنهاست، بدون هیچگونه تخطی به جا آورده شوند؛ اما سؤال اساسی این جاست که سزاوارترین افراد برای انجام دادن و به جا آوردن این امر اخلاقی و وجدانی قبل از فرزندان آنها کسان دیگر هم می‌باشند؟ جواب به آسانی پیداست که نه؛ هرگز.

احترام پدر و مادر به دلایل بسیار از کارهایی است که در رأس وظایف همه انسان

ها قرار دارد؛ اما دو دلیلِ آن بسیار عمده است: یکی آنکه پدر و مادر در راستای تعلیم و تربیت آنها زحمات بسیاری را تحمل می‌کنند؛ دیگر اینکه به وسیلهٔ احترام پدر و مادر و حفظ شیرازهٔ خانواده جامعه می‌تواند به تقویت و اصلاح نظام خود بپردازد و از بسیاری آفات و بلاهای دامنگیر در امان بماند. جامعه می‌تواند بر خانواده و خانواده به عنوان کوچکترین واحد اجتماعی بر جامعه تأثیر متقابل داشته باشد.

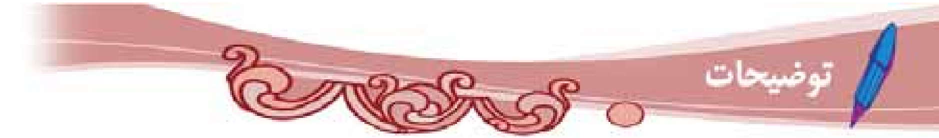
در تمام ادیان احترام به پدر و مادر به عنوان یک ارزش اخلاقی مطرح بوده است. همچنان در قرآن مجید در چندین آیهٔ مبارک پس از نام و وجوب عبادت خداوند مهربان، نام والدین و ضرورت نیکی کردن به آنها صراحت کامل دارد.

پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد مصطفی (ص) نیکویی بر پدر و مادر را از نظر اهمیت پس از فرایض و پیش از جهاد به عنوان محبوب‌ترینِ کارها در نزد خداوند (ج) معرفی نموده‌اند. ایشان به روشنی بیان کرده‌اند که فرزندان نباید پدر و مادر خود را به نام صدا کنند یا در راه رفتن از آنها پیشی گیرند و اسباب آزرده گی ایشان را فراهم نمایند.

روایت است که اویس قرنی، پس از تلاش بسیار فرصت یافت که روزی به دیدار رسول خدا بیاید؛ آن روز تا عصر در انتظار ماند؛ اما به جهت اینکه پیامبر در سفر بودند، قرنی موفق به دیدار ایشان نگردید؛ لذا پیام گذاشت که چون مادرم تنهاست، حالا می روم و در یک فرصت مناسب به زیارت شما می‌آیم؛ اما احترام رسول اکرم (ص) به مقام مادر در حدی بود که به اویس قرنی پیام فرستادند: تا مادرت زنده است، به خاطر دیدار من قبول سفر مکن.

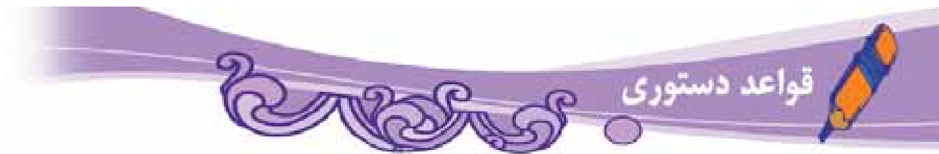
در حدیث مبارک است که بهشت زیر پای مادران است؛ معنای این جمله این است که آزار دهنده گان مادران از بهشت محروم اند و اساس سخن این است که فرزندان بی احترام به والدین، موجودات رانده شدهٔ خانواده، جامعه، مکتب، مدرسه، دین و آخرت‌اند. حداکثرِ فرزندانِ بی‌اعتنا به والدین ولگرد، بازاری، بدآموز معتاد، دزد، لاابال و جانی بار می‌آیند.

جامعه حق دارد که با فرزندان ناخلف و ناسپاس خانواده‌ها کم لطف باشد؛ زیرا آنها به خود چه کردند که با دیگران کنند؛ پس برای خوشبختی افراد و جامعه یک راه وجود دارد و آن این است که خانواده ها تربیت فرزندان را از آغاز جدی بگیرند تا طفل دامن گیر، گریبان نشود.



توضیحات

اویس قرنی همان دوست رسول اکرم (ص) است که در جنگ اُحد آنگاه که دندان مبارک شهید گردید، او نیز دندان خود را شکست تا مثل پیامبر شود؛ همچنین اویس قرنی یگانه صحابی‌یی بود که تا آخر عمر به دیدار پیغمبر موفق نگردید.



قواعد دستوری

به صورت عموم سه نوع مبتدا و خبر وجود دارد:

۱- مبتدا و خبر ساده

۲- مبتدا و خبر ترکیبی

۳- مبتدا و خبر متعدد که شرح این هر سه را در درس های آینده می خوانید.



خلاصهٔ درس

احترام به حقوق و شخصیت پدر و مادر وظیفهٔ انسانی، دینی و اخلاقی تمام انسان هاست. احترام والدین؛ مانند: صفات نطق، عقل، خداشناسی و امثال این ها کامل کنندهٔ شخصیت انسان است. جز انسان موجودات دیگر از این امتیازات برخوردار نیستند. قدردانی بزرگان به خصوص پدر و مادر و اطاعت از ایشان موجب حفظ نظام خانواده و سعادت جامعه است.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو:**

- هدف از حقوق پدر و مادر چیست؟
- به جا آوردن حقوق والدین قبل از همه وظیفهٔ چه کسانی است؟

- اهمیت نیکویی به پدر و مادر از نظر رسول گرامی اسلام (ص) چگونه است؟

به دوستانت بگو

- رسول اکرم (ص) فرمودند: فرزند نباید پدر و مادر خود را به نام صدا کند.
- در راه از والدین پیشی گرفتن بی‌ادبی است.
- احترام پدر و مادر نشان دهندهٔ برتری انسان از دیگر حیوانات است.

بخوان و بنویس

- ضرب المثل «پدر که غوره بخورد، دندان پسر کند نمی‌شود» چه معنایی دارد؟
- فرزندان حق نشناس و ناسپاس، بالآخره چگونه سرنوشتی را دنبال می‌نمایند.

جاهای خالی را پرکنید:

- اشک مادر .... گوهرزا شود.

مرد از آن یک قطره چون ....

- جامعه حق .... که با فرزندان نا سپاس خانواده ها .... باشد.
- بهشت .... مادران است.

تحلیل و مباحثه

در مورد این که چرا بعضی از فرزندان به صورت درست حقوق پدر و مادر را به جا نمی‌آورند، فکر نموده، نتیجهٔ بحث و تحلیل را یک نفر به نماینده گی از گروپ‌های خویش در برابر صنف ارائه نمایند، ضمناً پیشنهاد های خود را به هدف جلوگیری از ناسپاسی فرزندان نا فرمان با دلایل آن بیان کنند.



صنف به چهار گروه تقسیم شود. سه گروه به جمع آوری و حفظ اشعار در مورد پدر و مادر و یک گروه به جمع آوری ضرب المثل‌ها در این مورد بپردازند؛ اما هر چهار گروه نتیجهٔ کار خود را در صنف ارائه نمایند.

درس سیزدهم

لطیفه



شاگردان ارجمند، شما در درسی که گذشت با «حقوق پدر و مادر» که از وجایب انسانی است آشنا شده، اقسام مبتدا و خبر را هم در دستور فرا گرفتید. اکنون درین جا نوع ادبی به نام «لطیفه» را با مبتدا و خبر ساده خواهید آموخت.

آیا تجربه کرده‌اید که حکایتهای شوخی‌آمیز چقدر در روان آدمی تأثیر فوری وارد می‌کنند و آیا می‌دانید که در عقب این سخنان خنده آور حقیقت‌های تلخ اجتماعی و سیاسی نهفته است؟

پس به لطایف این درس توجه نموده، مفاهیم آنها را فرا بگیرید. با مبتدا و خبر ساده نیز آشنا خواهید شد.

لطیفه را در زبان انگلیسی Joke می‌گویند و آن متن کوتاهی است که راوی برای سرگرمی و خندهٔ مخاطب و یا شنونده و خواننده نقل می‌کند. هر چند امروزه لطیفه های زبان دری بیشتر جنبهٔ گفتاری دارند تا نوشتاری؛ اما نمونه هایی از صورت مکتوب آن در متن‌های قدیم به شکل حکایتهای بهلول دانا و در برخی حکایتهای منظوم یا منثور سعدی شیرازی، عبید زاکانی، لطایف الطوایف علی فخرالدین صفی و شاعران و نویسنده گان دیگر نیز مشاهده می‌شود. درین حکایت های کوتاه که لطیفه گفته می‌شود، پلیدیها و عیوب طبقات مختلف جامعه با ظرافت و استادی بزرگ نمایی و نقد شده است. ناگفته نماند لطیفه ها که غالباً جنبهٔ طنزی دارند، در ادبیات انتقادی، جایی مهمی را احراز می کنند. اینک در زیر چند نمونهٔ منظوم و منثور لطیفه‌ها را از نظر می‌گذرانیم که از آثار مولانای بلخی، عبید زاکانی و فخر الدین علی صفی و دیگران برگزیده ایم.

از فیه مافیه مولانای بلخی:

در انتظار جنازه

جمعی ظرفا به در خانهٔ بخیلی رفتند تا از او چیزی اخذ کنند. خواجه از آمدن ایشان خبر یافت. غلام را گفت: «بیرون رو و این جماعت را بگوی که خواجهٔ من دوش وفات یافته است. معذور دارید.» غلام بیرون آمد و پیغام رسانید. ظرفا گفتند: «خواجه ولینعمت ما بود و در ذمت ما حقوق بسیار دارد. انتظار جنازهٔ او می‌بریم تا بیرون آرند و بر او نماز گزاریم و به خاک بسپاریم».

شمار عاقلان!

بهلول را گفتند: «دیوانه گان بصره را بشمار.» گفت: «از حیّز شمار بیرون است. اگر گویید، عاقلان را بشمارم که معدودی چند بیش نیستند».

لطیفه

مرد ثروتمندی برای خود مقبرهٔ بسیار زیبا ساخت. وقتی که مقبره آماده شد، از معمار پرسید: «این ساختمان چه کم دارد»؟ معمار پاسخ داد: «وجود شریف شما را».

لطیفه

روزی در جایی خیرات و نذری می دادند. از فقیری که از همان حوالی می‌گذشت، پرسیدند اشتها داری؟ گفت: من درین جهان جز اشتها دیگر چیزی ندارم.



قواعد دستوری

مبتدا و خبر ساده به چه می‌گویند؟

مبتدا و خبر ساده آن است که فاعل و فعل آن متعدد نباشد.

جمله های زیر مبتدا و خبر ساده را نشان می‌دهد

نهاد	گزاره یا خبر
احمد	به گلستان رفت.
حسین	به کتابخانه رفت.

در جمله های بالا احمد و حسین «نهاد» سادهٔ جمله « و به گلستان رفت» و «به کتابخانه رفت» خبر ساده یا گزارهٔ سادهٔ جمله گفته می‌شوند.



خلاصهٔ درس

به لطیفه یا شوخی در زبان های اروپایی جوک می گویند؛ چنانکه حکایتگر آن را برای سرگرمی مخاطبان و خواننده گان خویش نقل می‌کند.

در زبان فارسی دری اغلب لطیفه‌ها شکل گفتاری داشته و ثبت نشده‌اند؛ اما لطیفه‌های به نام بهلول دانا و ملا مشفقی ثبت شده اند. همچنان در لابه لای آثار بیشتر زبان دری اعم از نظم و نثر لطیفه‌های شیرین و آموزنده‌یی وجود دارند که هم شادی بخش‌اند و هم عبرت انگیز. چنین لطیفه‌هایی در آثار مولوی بلخی، سعدی و عبید زاکانی و دیگران فراوان به چشم می‌خورند.



فعالیت ها

بشنو و بگو

- شاگردان به متن درس که به وسیلهٔ معلم خوانده می‌شود، به دقت گوش فرا دهند.
- چهار تن از شاگردان درس را به آواز بلند بخوانند و دیگران به آنان گوش دهند.
- دوتن از شاگردان در موارد: لطیفه چیست؟ محتوای لطایف زبان دری چگونه است، بحث وگفتگو کنند و دیگران معلومات آنان را تکمیل نمایند.

◆ **بخوان و بنویس**

- پنج تن از شاگردان به سر صنف رفته، هر یکی عنوان لطیفه‌یی را در تخته بنویسند و دربارۀ آن به همصنفان شان صحبت کنند.
- یک تن از شاگردان هدف لطیفه را به دیگران توضیح کند.
- یک تن از شاگردان در تختۀ صنف مبتدا و خبر ساده را نوشته، با آوردن یک جمله آن را توضیح دهد.

مباحثه

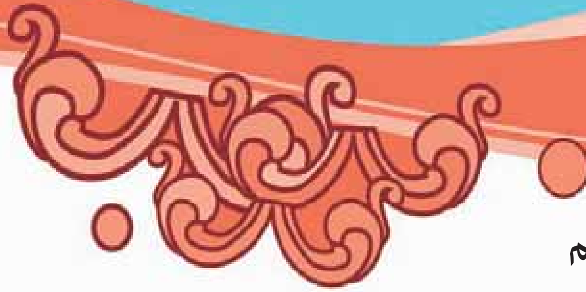
- شاگردان در مورد پرسش زیر با هم به بحث بپردازند.
- چرا نویسنده‌گان و سخنرانان اغلب در آثار و سخنرانی‌هایشان از لطیفه‌ها استفاده می کنند؟



کارخانه‌گی

شاگردان وظایف آتی را در کتابچه‌های خویش بنویسند:

- دو لطیفه به اختیار خود بنویسند و آنها را با هم صنفان بخوانند.
- شاگردان می‌توانند همین حالا به فکر ثبت لطیفه‌های شفاهی شده، آهسته آهسته آنها را ثبت کنند و در آینده به نشر آنها بپردازند.
- واژه‌های زیر را معنا نموده و در جمله‌های مناسب استعمال کنند: لطیفه، التماس، اسب تازی، مقبره، صرف نان.
- مبتدا و خبر ساده را تعریف نموده و در سه جمله آنها را مشخص کنید.



درس چهاردهم

سخنور دردمند و هدفمند



انسان رسد آنجا که ملک راه ندارد   **بر مرتبهٔ عالی انسان نظر انداز**

(محجوبهٔهروی)

شاگردان عزیز، درین درس به زنده‌گانی و نمونهٔ کلام محجوبهٔ هروی شاعر معروف کشور آشنا می‌شوید که سخنش از شور جوانی، درد اجتماعی و بار اخلاقی فراوانی مایه دارد و شاید شما به سروده‌های دلپذیر این بانوی شعر، از طریق آوازخوانان کشور آشنا باشید، یا هم خودتان و دوستان‌تان ابیات دل‌انگیز او را در خاطر داشته باشید.

همچنان درین جا با «مبتدا و خبر ترکیبی» نیز در بخش دستور آشنا خواهید شد.

اسم اصلی او بی بی صفورا و تخلص شعریش محجوبه بود. او در یک خانوادهٔ فرهنگی در هرات باستانی زاده شد. پدر محجوبه را منشی ابوالقاسم می‌گفتند که شعر می‌سرود و خط زیبا می‌نوشت محجوبهٔ هروی درآوان کودکی به فراگیری دانش اشتیاق زیاد داشت و تعلیمات دینی، ادبیات عربی و خوشنویسی را در حد مناسبی نزد پدر و معلمان خصوصی فراگرفت، سپس به مطالعهٔ دیوان شعرای بزرگ چون حافظ، سعدی، مولانای بلخی و بیدل پرداخت. و در خردسالی به عنوان شاعر دانشوری در میان فرهنگیان شهر هرات و حوزهٔ جنوب کشور شهرت یافت.

محجوبه بعد از مرگ پدر با میرزا غلام محمد نام که از بارسوخان هرات بود، ازدواج کرد؛ ولی بر اثر سختگیری‌های خانواده‌گی میان او و شوهرش روابط تیره شد و بدین رو وی سالها در رنج و حرمان می‌زیست تا آنکه شوهرش بمرد و محجوبه فرصت یافت تا به فعالیت‌های فرهنگی بپردازد و نخست در« لیسهٔ مهری» در شهر هرات به حیث معلم منصوب شد و در آنجا در روزهای تاریخی و فرهنگی چون روزهای استقلال و معلم و... سهم فعالی داشت. او بنا به دعوت مؤسسهٔ نسوان به کابل آمد و از سوی مستوره شاعرهٔ معاصر و سایر زنان آن نهاد اجتماعی مورد پذیرایی قرار گرفت.

محجوبه از پغمان و مؤسسات فرهنگی کابل بازدید نموده، اشعار دلپذیر در وصف کابل انشا کرد؛ بدین رو مردم کابل مکتبی را به نام او در این شهر نامگذاری کردند. وی به همین رو به دعوت مردم فاریاب به آن ولایت نیز رفت و با خوانش شعر و ایراد بیانات پرشور تخم محبت و دوستی را در قلوب باشنده گان آن ولایت نیز بذر کرد.

محجوبه به اشعار سخنوران زن چون زیب النساء مخفی هندی، مخفی بدخشی و مستورهٔ غوری علاقهٔ زیاد داشت، چنانکه شماری از غزلیات آنان را تخمیس کرده است. همینطور او با شخصیت‌های معروف فرهنگی معاصرش نظیر استاد خلیل‌الله خلیلی، ابراهیم خلیل، مخفی بدخشی و غلام حبیب نوایی رابطه خطی و شعری داشته است. محجوبه در اشکال شعر فارسی دری طبع آزمایی کرده؛ ولی غزلیاتش از شور و شیدایی ویژه‌یی بهره دارد. دیوان شعر محجوبه حاوی پنجهزار بیت است که گزینه یی از آن به طور مکرر در شهر هرات و کابل به چاپ رسیده است.

او در سال ۱۳۴۵ خورشیدی با گذراندن ۷۴ سال زنده گی پررنج و امید دنیای فانی را

وداع گفت و به جاویدانه گان پیوست و در جوار آرامگاه خواجه عبدالله انصاری مدفون شد.

محجوبه با آنکه زیبایی‌های طبیعی و حال و هوای زنده گی را به طور دلپذیری در شعرش بازتاب داده است؛ اما از لابه لای اشعار او درد متراکم شدهٔ قرون متمادی زنان به مشام می رسد که وی نیز یکی از این دردمندان تاریخ بوده است. شعر محجوبه به علت سلاست و روانی و داشتن تصاویر زیبا و بار اجتماعی و اخلاقی فراوان علاقه مندان زیاد در کشور و جوامع دری زبان دارد و این غزل زیبا از اوست:

یارب آن شوخ، دل آزرده شد، آزارش ده
همچو من، دیدهٔ گریان،دل افگارش ده

گـریهٔ تلـخ مـرا بیند و خندد شـیرین
عیش او تلـخ کن و دیدهٔ خونبارش ده

بلکه واقف شـود از واقـعهٔ دلشـده‌گان
صبرکم، خاطر محزون؛ غم بسیارش ده

چـون مـرا کـرد گـرفتار بلای اغـیار
دُورش از یار کن و صحـبت اغیارش ده

تا شود باخبر از جان جـگر سوخته گان
چشم گریان، دل بریان، تن بیمارش ده

سوخت جان و دل مجروح مرا ز آتش غم
به مکافات عمـل، جای، تو در نارش ده

مست از بادهٔ خواب است، همه شب تا روز
همچو«محجوبه»، شبی دیدهٔ بیدارش ده



قواعد دستوری

درین درس به مبتدا و خبر ترکیبی آشنا می‌شویم.

پیش از آنکه به شرح مبتدا (نهاد) و خبر (گزاره) در جمله بپردازیم و خبر ترکیبی را

ارائه کنیم. نخست باید بدانیم که مبتدا چیست و خبر به چه می‌گویند. مبتدا یا نهاد آن قسمتی از جمله است که دربارهٔ آن به ما خبر می‌دهند، به حیث مثال: در جملهٔ شمارهٔ (۱) آمده است که:. محجوبه هروی شاعر مشهور کشور ماست. درین جمله محجوبه مبتدا یا نهاد است؛ زیرا خبری دربارهٔ او به ما ارائه شده است.

و اما خبر یا گزاره چیست؟ گزاره یا خبر آن قسمتی از جمله است که دربارهٔ نهاد (مبتدا) به ما خبر می‌دهد.

بنابر این خبر نهاد همان گزاره است یا گزاره خبر نهاد را می‌گویند.

در مثال بالا: محجوبهٔ هروی شاعر مشهور کشور ماست، عبارت «شاعر مشهور کشور ماست»، گزاره یا خبر جملهٔ شمارهٔ (۱) می‌باشد. اگر خبر بیش از یک فعل داشته باشد، به آن خبر ترکیبی می‌گویند؛ به حیث مثال در جملهٔ زیر می‌توان خبر ترکیبی را مشاهده کرد.

علی، مردی که پیر بود، از دنیا رفت.



خلاصهٔ درس

محجوبهٔ هروی از شاعران مطرح و مشهور ادبیات معاصر زبان فارسی است. او در ولایت بادغیس متولد شده و پدرش منشی ابوالقاسم شاعر و خوشنویس بود. محجوبه علوم مروج را نزد والدین و معلمان خصوصی فراگرفت و در نوجوانی به سرایش شعر پرداخت. زنده‌گی خصوصی او با رنج و نابسامانی‌های خانواده گی همراه بود.

اشعارمحجوبه زیبا بوده، از روانی و پشتوانهٔ ادبی و فرهنگی بهره ور است و دیوانش حدود پنجهزار بیت دارد که در اشکال مختلف شعری سروده شده است.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

• شاگردان متن درس محجوبهٔ هروی را که به وسیلهٔ معلم خوانده می‌شود، با دقت

گوش کنند و بعد آنرا نزد خود بخوانند.

- دو تن از شاگردان به طور مقایسه یی به نماینده‌گی از دیگران متن درس را به آواز بلند بخوانند و دیگران به آنان گوش فرادهند.

بخوان و بنویس

- شاگردان نمونهٔ غزل محجوبه را به حافظه بسپارند و آنرا با هم صنفان شان زمزمه کنند.
- سه تن ازشاگردان در مورد زنده گینامه، فعالیت فرهنگی و آثار محجوبهٔ هروی در صنف کنفرانس بدهند.
- محجوبهٔ هروی از همهٔ امور مهم به تحصیل دانش و آموزش سواد تأکید زیاد می کرد؛ چنانکه می گفت:

سرسبز کن از علم و هنر باغ وطن را　　چون نخل برومند به مردم ثمر انداز

- شاگردان، این بیت محجوبه را روی تختهٔ صنف نوشته، از آن نتیجه‌گیری‌شان را ارائه کنند.

محجوبه به مطمورهٔ غفلت نتوان بود　　با روی نهان برقع غفلت زسر انداز

- محجوبه هروی به هنر موسیقی سخت تمایل داشت؛ چنانکه او شعری سرود و به ساربان، آوازخوان مشهور داد تا آن را از طریق رادیو بخواند و اشعار وی را سایر آواز خوانان محلی کشور همراه موسیقی هم اجرا می‌کردند.

گفتگو و مباحثه

- اینکه می گوییم محجوبه شاعر درد و پرخاش بوده، علل آن را در چه مسایلی می‌دانید؟ در این مورد مباحثه کنید.
- محجوبهٔ هروی از کدام شاعران بیشتر تأثیر پذیرفته و با کدام شخصیت‌های فرهنگی معاصرش رابطهٔ فرهنگی و ادبی داشته است؟ تبادل نظر نمایید.



کارخانه‌گی

شاگردان در کتابچه‌های خود با استفاده از متن در یکی از موارد آتی یک صفحه مطلب بنویسند:

- خاستگاه اجتماعی و خانواده‌گی محجوبهٔ هروی
- فعالیت‌های فرهنگی محجوبه هروی
- خصوصیت کلام محجوبه هروی
- با استفاده از متن خالیگاه‌های زیر را پر کنند.
- دیوان محجوبه هروی حاوی (   ) بیت است.
- محجوبه هروی از اشکال مختلف شعر چون .... استفاده کرده اما (   ) او زیبا و از جاذبه‌های پرشور بهره دارد.

پاسخ درست این جمله‌ها را مطابق متن در کتابچه‌های‌تان بنویسید:

الف: آیا محجوبه هروی اشعار محمود طرزی و عبدالهادی داوی را می پسندید؟

ب: آیا محجوبه هروی از ولایت های کندهار و ننگرهار بازدید نموده، در آنجاها سخنرانی نموده و اشعارش را به مردم ارائه کرده است؟

ج: آیا مردم تخار یکی از مکاتب‌شان را بنام محجوبه هروی نامگذاری کرده اند؟



درس پانزدهم

چیست آن چیست؟



لعبتی چیست نغز و خاک مزاج — که به آبی ست از جهان خورسند

دست بر سر نهـاده، پنـداری — به سرخـویش می‌خـورد سوگند

عزیزان ، از این ابیات دانستید که سراینده، با این نحوهٔ بیان دربارهٔ چه موضوعی صحبت می کند؟ از این آگاه استید که لغز و چیستان اگر مثل معما راه ابهام و پیچیده گی را در پیش نگیرد، یکی از شیوه های پسندیده است که با همین ساخت و پرداخت خاص می‌تواند که بیشتر از این با روح و شخصیت کلی شعر رابطهٔ نزدیک برقرار کند؛ چرا که شعر هم مثل چیستان بیان غیر مستقیم است.

در ادامهٔ درس با مبتدا و خبر متعدد هم آشنا خواهیم شد.

چیستان سخنی است که در آن گوینده خصوصیات شخص یا چیزی را می‌گوید، بی آن که نام او را ذکر کند؛ سپس از شنونده می‌پرسد تا نام آن را بگوید و چون اکثراً پرسشهای چیستان با کلمه «چیست آن» آغاز می‌شود، نامش را چیستان گذاشته‌اند؛ مانند:

چیست آن چیست که در برگ پناهی دارد
جـــامـــۀ ســوسنی و سبز کلاهــی دارد
سینه‌اش چاک نمایند و سرش را ببرند
حیرت است این که نه جرمی نه گناهی دارد

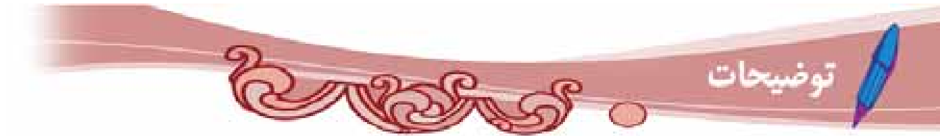
چیستان گاهی بدون آن که در آغازش کلمۀ چیستان ذکر شده باشد، می‌آید ؛

چیستان اول در دورۀ مدیحه سرایی با تشبیب قصیده یکجا بود. در این دوره چیستان به صورت مستقل هم بیان شده است. فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد، امیر معزی، عبدالواسع جبلی، ابن یمن و ... را می‌توان از لغز سرایان و لغز خوانان دور اول شعر دری نامید. لغز یا چیستان نسبت به معما سابقۀ طولانی دارد. وقتی که پیچیده‌گی‌های لفظی بیشتر شد معما به میان آمد. به صورت کل آنچه معما را از لغز یا چیستان جدا می‌کند ، همان پیچیده گی مفهوم، کوتاهی لفظ و داشتن استقلال به حیث یک شعر مستقل است؛ اما چیستان همان گونه که در آغاز کلام به شکلی خواننده را به خود جلب می کند، در وسط با ارائۀ توصیف بیشتر به او نیز لذت می‌بخشد؛ در حالی که معما از عهدۀ این کار بدر شده نمی‌تواند؛ ولی با وجود این تفاوت، شاعرانی بوده‌اند که لغز خود را معما و معمای خود را لغز نامیده اند.

گر چه چیستان به صورت نثر هم وجود دارد؛ اما چیستان های منظوم به خاطر جاذبۀ وزن و علاقۀ مردم به آهنگ، بیشتر مورد قبول واقع شده در فرهنگ عوام جای خاص یافته است.

این هم دو نمونه از چیستان:

- **کـــــــــوزه یک رنگ،آبش دورنگ**
- **عجایب صورتی دیدم در این دشت**
- **که بی جان در پی جاندار می گشت.**



- هفت شاعر لغز سرایی که در متن ذکر گردید همه از استادان مکتب خراسانی اند.
- در دستور دری مبتدا و خبر با نهاد و گزاره یکی می‌باشند.



مبتدا و خبر متعدد، ارکان جمله‌یی استند که آن جمله بیش از دو فاعل و فعل داشته باشد؛ مثل:

- عده‌یی از شاعران، جمعی از نویسنده‌گان دفتر مجله جمع شده، بعد از مباحثه آثار خود را ارائه می‌نمودند.

در جملهٔ بالا «عده یی از شاعران، جمعی از نویسنده گان و نقاشان، مبتدای متعدد، «در دفتر مجله» متمم فعل، «جمع شده بعد از مباحثه، آثار خود را ارائه می نمودند» گزاره و یا خبر متعدد می باشد، با مثالی از متن درس، موضوع روشن تر خواهد شد:

فرخی، منوچهری، امیر معزی و ابن یمین شاعران بزرگی بودند که لغز می سرودند و می‌خواندند و لذت می‌بردند.

- در این مثال «فرخی، منوچهری، امیر معزی و ابن یمین» مبتدای متعدد، «شعرای بزرگی بودند که لغز می‌سرودند و می‌خواندند و لذت می‌بردند» خبر متعدد اند.



چیستان یکی از موضوع‌های ذوقی و تفننی شعر است که صورت منثور آن هم در بین عوام وجود دارد. چیستان نسبت به معما طولانی تر، ساده‌تر و دلپذیر تر بوده ، در ادبیات شفاهی ما به قوت وجود دارد.



- **بشنو و بگو**
- چیستان چگونه سخنی است؟

- چرا چیستان به همین نام یاد شده است؟
- نام دیگر چیستان چیست؟
- آیا چیستان همیشه ضمیمهٔ قصیده می باشد؟ در این مورد صحبت کنید.

به دوستانت بگو

- لغز یا چیستان نسبت به معما سابقهٔ طولانی دارد.
- پیچیده‌گی مفهوم و کوتاهی لفظ دو صفتی است که معما را از چیستان جدا می‌کنند.
- چیستان در همان آغاز شنیدن، خواننده را به خود جلب می کند.

بخوان و بنویس

- نظر به کدام خواص مشترک بعضی ها لغز را معما و معما را لغز می خوانند؟
- چرا مردم به چیستان های منظوم علاقهٔ زیاد دارند؟
- علاقه مندان چیستان و افسانه در قدیم زیاد بودند یا حالا؟
- چیستان سایه را بنویسید.
- در دو جمله مبتدا و خبر متعدد را نشان دهید.

درست / نادرست

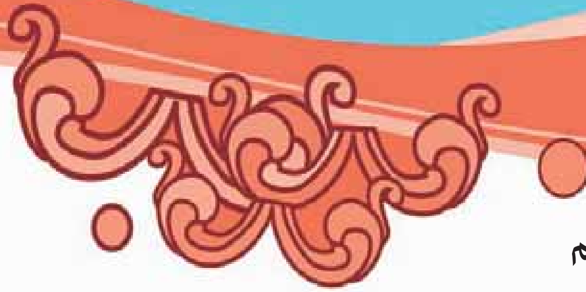
- چیستان پیچیده تر از معماست. (   )
- چیستان هنوز وارد ادبیات شفاهی نگردیده است. (   )
- مبتدا و خبر متعدد می باشند که در آنها بیش از دو فاعل و مفعول وجود داشته باشد. (   )

تحلیل و مباحثه

چه فکر می کنید؟ کدام ضرورت چیستان را پدید آورده است؟ در این مورد بحث و تحلیل همه جانبه نموده، نتیجه را به وسیلهٔ یک یک نفر از هر گروپ در صنف ابراز نمایید.



هر کس روز بعد با دو چیستان جدید که هر دو را به حافظه داشته باشد در صنف حاضر شود تا آن ها را با همان حلاوت چیستان گویی در برابر صنف مطرح کند.



درس شانزدهم

طنز چیست؟



طنز زادهٔ اعتراضی متعالی است که نویسنده گان، آن را زیر فشارهای سیاسی و اجتماعی بیان کرده اند.

در درسی که گذشت شما در بارهٔ مفهوم چیستان و نمونه های آن در زبان دری و مبتدا و خبر متعدد در دستور زبان آگاهی یافتید. درین جا به نوع ادبی جالبی به نام «طنز» پرداخته می‌شود. شاید شما روزمره به سخنان و اشعار طنز آمیز و زهرخندهای تکان دهنده‌یی از سوی دوستان تان و هم از طریق برنامه های رسانه‌های گروهی پیوسته آشنا شده باشید؛ آیا می دانید که این مطالب طنزی در اصلاح و دگرگونی تحولات جامعهٔ رو به تحول ما چقدر مهم و ارزنده است؟

همین طور اشاره هایی هم در مورد اجزای غیر اساسی جمله به شما خواهیم داشت.

طنز TANZ در لغت به معنای مسخره کردن و طعنه زدن آمده است و در اصطلاح ادبی، شعر یا نثری است که به گونهٔ طعنه و تمسخر زشتی ها و معایب فرد یا جامعه

را منعکس می کند یا اشاره و تنبیهی اجتماعی است که هدفش اصلاح است نه مردم آزاری.

طبیعت طنز برخنده استوار است؛ اما خنده در طنز هدف نیست؛ بلکه وسیله یی است برای نشان دادن کاستیها و متوجه ساختن مردم و مخاطبان به آن ها.

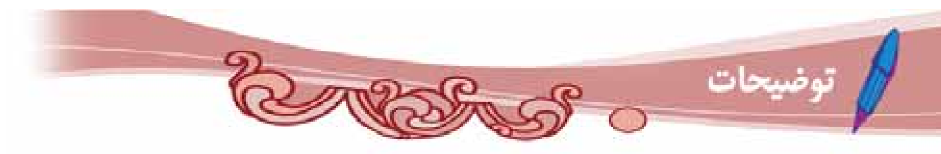
طنز در ادبیات به دو قسم مستقیم و غیر مستقیم تقسیم می شود. افزون برآن نوع دیگری از طنز بنام «زهرخند» است که جنبهٔ غم انگیز و در عین حال مضحک زنده‌گی را نشان می‌دهد. تاریخچهٔ طنز پردازی در غرب از شاعران و نویسنده گان یونان و روم باستان آغاز می شود که مهمترین آنان عبارت از آرخیلوس، آریستو فانس و ... بوده اند.

در ادبیات فارسی دری طنز به عنوان نوع اثر مستقل ادبی و اصلاحگرانه به علت نبود دید انتقادی و اجتماعی نویسنده گان و نیز وابسته گی آنان با دربار های دولتی بسیار اندک و کم رنگ است و آنچه هست گفتارها و حکایتهای طنز آمیزی است که در کنار هجو و هزل به وجود آمده است.

اما در سدهٔ پنجم هجری برخی از رباعیات فلسفی خیام در مورد اعتراض به جهان آفرینش گونهٔ طنز دارد؛ ولی طنز در آثار صوفیه جنبهٔ فلسفی و اجتماعی داشته که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی زمان بیان شده است؛ چنانکه نمونهٔ این گونه طنزها در الهی‌نامهٔ شیخ فریدالدین عطار بدین مضمون آمـــــده است: «دیوانه یی به نیـــشاپور می رفت؛ دشتی دید پر از گاو. پرسید: این ها از آن کیست؟ گفتند: از عمید. چون به شهر آمد، غلام دید بسیار، پرسید: این غلامان از کیستند؟ گفتند بنده‌گان عمیدند. درون شهر سرایی دید آراسته که مردم به آنجا می رفتند و می آمدند. پرسید: این سرای کیست؟ گفتند: این اندازه ندانی که سرای عمید نیشاپور است؟ دیوانه دستاری به سر داشت کهنه و پاره پاره از سربرگرفت، به آسمان پرتاب کرد و گفت؟: این را هم به عمید نیشاپور ده از آنکه همه چیز را به وی داده‌یی».

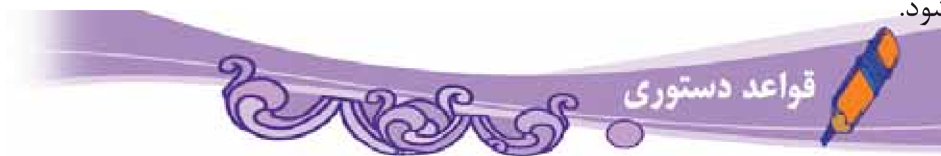
نمونه‌های دیگر طنزی را می‌توان در حکایتهای طنزی سعدی در کتابهای بوستان و گلستان و غزلهای حافظ و حکایاتی از مثنوی مولانا مشاهده کرد؛ اما بزرگترین شخصیت طنز پرداز قدیم دری عبید زاکانی است که در آثار منظوم و منثور خویش بیشتر به طنز پرداخته است. رسالهٔ صد پند ، موش و گربه و ... ، از نمونه های آثار طنزی می باشند؛ چنانکه از حکایت های طنزی اوست: «جنازه یی را بر دهی می بردند. درویشی با پسر بر سر راه ایستاده بودند. پسر از پدر پرسید که بابا درین جا چیست؟ گفت: آدمی گفت کجایش می برند؟ گفت: به جایی که نه خوردنی باشد و نه پوشیدنی، نه نان و نه هیزم ، نه آتش ، نه زر، نه سیم، نه بوریا، نه گلیم. گفت: با با مگر به خانهٔ ما می برندش».

از شاعران طنز پرداز ادبیات ما حاجی محمد اسماعیل سیاه از شهر هرات شهرت بیشتر دارد همین طور آثار متعدد طنزی به وسیلهٔ طنز پردازان معاصر کشور چون جلال نورانی، احسان الله سلام، نصیر نشاط و دیگران ایجاد شده است و این نوع ادبی با علاقه مندی بیشتری از سوی نویسنده گان و خواننده گان کشور در حال رشد و تحول می‌باشد.



توضیحات

به خاطر معلومات بیشتر در زمینهٔ طنز و دگرگونی آن در کشور به آثار منتشرهٔ دانشمندان و مصاحبه های صاحب نظران که در مطبوعات چاپ شده است. مراجعه شود.



قواعد دستوری

درین بحث با «اجزای غیر اساسی جمله» آشنا می شوید . کلمه های نامستقل

که در پیوند دادن بخشهای مختلف جمله کاربرد دارد، به نام «اجزای غیر اساسی جمله» نامیده می شوند. استعمال این کلمات نامستقل در جمله ها شکل اختیاری دارند و بعضاً با حذف آنها جمله ها مفهوم شان را تغییر نمی دهند. این کلمات نامستقل شامل: که، را، به، در، برای، تا، زیــرا، ای، بلــکه و مثل این ها می باشند که در جمله‌های زیر به موارد استعمال چند تای آنها پرداخته می شود؛ مثلاً به جای اینکه گفته شود: پرویز در خانه است، می‌گویند پرویز خانه است. یا به جای پروین به خانه رفت، بعضاً گفته می شود پروین خانه رفت.



طنز در اصطلاح ادبی شعر یا نثری است که به گونهٔ طعنه و تمسخر، زشتی ها و معایب فرد یا جامعه را انعکاس می‌دهد. هدف طنز اصلاح است نه مردم آزاری.

در ادبیات فارسی دری طنز به عنوان یک نوع مستقل ادبی بسیار اندک و کمرنگ است و آنچه هست، گفتارها و حکایت طنز آمیزی است که در کنار هجو و هزل پدید آمده است.



◆بشنو و بگو

- دانش آموزان متن درس طنز را که از سوی معلم خوانده می‌شود، با توجه گوش کنند.
- بعد از خواندن معلم، متن به وسیلهٔ چهارتن از شاگردان مجدداً خوانده شود و مفاهیم آن به کمک معلم توضیح شود.

به دیگران بگو

- دو تن از شاگردان نمونه‌های طنزی را که در متن آمده است شفاهی در صنف ارائه کنند.
- دو شاگرد دربارهٔ طنز آماده‌گی گرفته در صنف بحث و گفتگو کنند.
- شاگردان در دو گروه تنظیم شوند و طنزهایی را که به یاد دارند، با همدیگر بیان نمایند.

◆بخوان و بنویس

- یک شاگرد واژهٔ طنز را بر تخته بنویسد و چند شاگرد دیگر به نوبت پیش روی صنف آمده، دربارهٔ تعریف طنز، هدف و سابقهٔ آن در ادبیات دری چند جمله بنویسند.
- دو تن از شاگردان به نماینده گی از دو گروه صنف، چند سطر از برداشت شان را دربارهٔ طنز بنویسند و مقایسه یی در صنف ارائه کنند.

درست و نادرست

- از سه جواب داده شده صحیح آن را انتخاب کنید:

هدف طنز:۱) ریشخند و تمسخر دیگران است.

۲) ایجاد خنده در دیگران است.

۳) بیان عیبها و اصلاح جامعه است.

طنز نویسان مشهور قدیم دری این ها اند:

۱) نظامی گنجه یی   ۲) امام غزالی   ۳) عبید زاکانی

مباحثه

- دو شاگرد دو نمونهٔ طنز را که در متن درس از شیح عطار و عبید زاکانی آمده است، بخوانند و سایر شاگردان نتیجه گیری شان را پیرامون آن ارائه کنند.

- سه شاگرد از سه طنز نویس معاصر کشور، نام گرفته طنزهای که یاد دارند ارائه نمایند.



شاگردان در کتابچه‌های شان وظایف زیر را بنویسند:

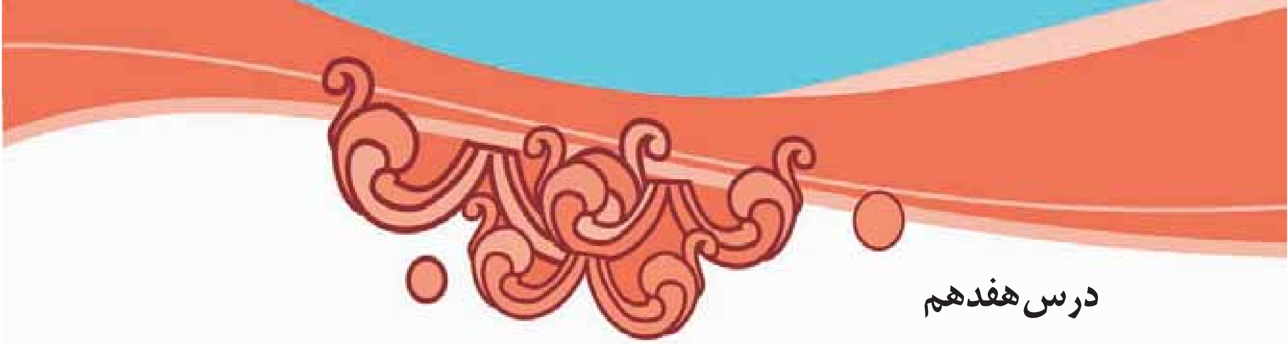
یک مقاله در حد یک صفحه دربارۀ طنز بنویسند.

به این جمله ها جوابهای مختصر بدهند:

- اجزای غیر اساسی جمله را تعریف کرده، یک مثال بنویسید.

لغات زیر را معنی نموده و در جمله های مناسب استعمال کنید:

معایب، تنبیه، مضحک ، هجو، هزل



داستان کوتاه



در درس گذشته با طنز و مشخصات آن آشنا شدید، حال با داستان کوتاه که بعد از شعر ظریفترین نوع ادبی است، آشنا می‌شوید. داستان کوتاه، هنر جوامع پریشان و آشفته است و به دلیل کوتاهی زبان و محدودیت کلمات، فصلی از زنده گی را تصویر می‌کند. داستان کوتاه باید چنان خلاصه و بامعنی و جالب و خالی از کلمات اضافی باشد که خواننده را مجذوب کند؛ پس «پشکهایی که آدم می‌شوند» سپوژمی زریاب را با هم می‌خوانیم تا ببینیم که از این داستان چه حاصل می‌شود.

در بخش دستور، از مفعول در جمله نیز آگاه خواهیم شد.

داستان کوتاه با اندکی تلخیص، از: سپوژمی زریاب

پشک هایی که آدم می‌شوند

شام بود. شامها همیشه اندوهی را در دل من بیدار می‌کنند. مخصوصاً اگر بیرون از

خانه باشم و ببینم که آفتاب آرام آرام با یک نوع درد و دریغ جایش را به تاریکی می‌دهد و شهر آرام و سر به زیر با همان درد و دریغ در تاریکی و سیاهی غرق می‌شود.

-پشک پشک برآمده با چوچه هایش!

رویم را گشتاندم. آواز یعقوب بود، یعقوب شوخترین بچۀ کوچۀ ما بود. مادران وقتی او را می‌دیدند، با احتیاط دست کودکان شان را محکمتر می‌گرفتند و آهسته در گوششان می‌خواندند که مبادا با یعقوب همبازی شوند.

یعقوب پسرک هفت هشت ساله‌یی بود که پدرش، مادرش را رها کرده بود و رفته بود و مادرش هم در حادثه یی مرده بود و او نزد پیرمرد و پیرزنی که پدر کلان و مادر کلانش بودند، به سر می‌برد.

یعقوب با خشونت خاصی با کودکان برخورد می‌کرد. حتی اگر پشکی یا سگی را هم در کوچه می‌دید، با سنگ و چوب به جانش می‌افتاد.

وقتی فریاد یعقوب بلند شد، دخترانم دامنم را کشیدند و سویی که یعقوب اشاره کرده بود، راه افتادیم. پشک فولادی رنگ و بزرگ که گاهی در نزدیکی خانۀ ما می دیدمش پیدا شده بود؛ اما این بار با شکوهمندی ملکه‌یی میان دو چوچۀ زیبایش نشسته بود. یک بار یعقوب به صورت غیر ارادی خم شد؛ سنگی را برداشت و سوی چوچه‌های پشک پرتاب کرد؛ پشک میوِ خشمناکی کرد و سوی یعقوب دید؛ همان طور که سوی یعقوب می دید، خشمی در چشمان گرد و سبزش تپید که پشتم را لرزاند. به یاد باغ وحش افتادم؛ به یاد حیوانات باغ وحش افتادم.



آن روز با اصرار دختر چهارساله و دو ساله‌ام باغ وحش رفته بودیم. از باغ وحش بدم می‌آید و سالها بود که پایم را آنجا نگذاشته بودم. به نظرم می‌آید که باغ وحش مظهر دیگری از خودخواهی گنه کارانۀ بشر است، یعنی این که حیوانهای خوشبخت را از جنگلها و گلشنها، از درّه ها و کوهها آوردن و پشت میله‌های آهنین قفس ها انداختن و برای شان برنامه تعیین کردن و آنان را خوش بخت انگاشتن؛ و این همواره برایم غیر قابل تحمل بوده است و اگر هم شهامت و توانایی این را ندارم که باغهای وحش سراسر زمین را نابود کنم و هر کجا میلۀ قفس هست، از بیخ و بُن برکنم و حیوانهای زبان‌بسته را دوباره راهی جنگلها و گلشنهای شان، راهی دره ها و کوه های شان کنم، حد اقل این توانایی را دارم که هیچگاه به هیچ باغ وحشی قدم نگذارم؛ کنار قفسی نایستم و ناظر نگون بختی حیوان زبان بسته‌یی نباشم.

اما آن روز وقتی دختر دو ساله‌ام با قد یک بلستش با دختر چهار ساله‌ام همدست شد، گردنش را کج کرد و با تضرع گفت: جان جان ما را باغ وحش ببر...

این تضرع با آواز چنان زیر از حنجرهٔ مخلوق چنان کوچکی، مقاومت چندین ساله‌ام را آب کرد و در آن نیمروز تابستان که گرما بیداد می‌کرد، هر دوشان را پیش انداختم و راهی باغ وحش شدم.

دخترانم سر از پا نمی‌شناختند، نمی‌دانستند زودتر کدام سو بدوند و به نظارهٔ کدام حیوان بنشینند.

بعد از ظهر جمعه بود. گرما بیداد می کرد؛ باغ وحش پر از تماشاگر بود؛ به نظرم آمد که با رفتن باغ وحش آدم قدرت ظالمانه‌اش را به رخ حیوانهای داخل قفس می‌کشد. رو به روی قفس پرنده‌های سبز رنگ، اتاق تاریک و متعفنی نظرمان را جلب کرد. دختر چهار ساله‌ام با خوشحالی فریاد زد:

- فیل .... مادر! فیل ... فیل

پیشتر رفتیم. تن بزرگ و چروکیدهٔ فیلی چشمم را پر کرد. فیل وسط اتاق تاریک، بی حرکت، انگار صخره‌یی بود، ایستاده پاهای عقبیش به زنجیر کشیده شده بود. رو به رویش توده‌یی از زردکهای گندیده قرار داشت. به نظرم آمد که فیل با اکراه چشمانش را بسته است تا زردکهای گندیده را نبیند. همان طوری که به پوست چروکیده و چشمان بستهٔ فیل می‌دیدم، با خود گفتم:

- چه کسی قرعهٔ فال را به نام این حیوان زده او را از جنگلهای وحشی و سرسبز هندوستان یا افریقا رانده است و راهی این اتاق تاریک و سیاه ساخته است؟!

دورتر رفتیم. آدمهای زیادی رو به روی قفسی ایستاده بودند و با رضایت و شادی می‌خندیدند. به سختی راهی برای خود باز کردیم. قفس میمونها بود. میمونها حرکات آدم ها را تقلید می‌کردند. اگر آدمی می خندید، میمون هم لبانش را پس می‌برد، اگر آدمی دستانش را در گوشهایش می‌گرفت، میمون هم دستانش را در گوشهایش می‌گرفت. اگر آدمی دستانش را روی دهانش می‌گرفت، میمون هم دستانش را روی دهانش می‌گذاشت و آدمها سرشار از لذت خویشتن بینی به میمون ها پارچه‌های نانی یا نیمهٔ زردکی بذل می‌کردند. میمونها لبریز از خوشبختی احمقانه شان پارچه‌های نان و زردکهای نیمه را می‌گرفتند و با خوشحالی در دهان می‌کردند و می خوردند و برای تقلید بیشتر و بهتر از آدمها تلاش می کردند.

دخترانم هم از قفس میمونها دل نمی‌کندند. دست شان را کشیدم و به محوطهٔ

سرپوشیده‌یی داخل شدیم. در دورادور این محوطهٔ سرپوشیده صندوقهای شیشه‌یی چیده شده بود. درون صندوقها آب بود و در آن آبها ماهیهای بزرگ و کوچک شناور بودند. حرکات شان با تأنی و آرام بود. به نظرم آمد که ماهیان درآن محیط تنگ با دریغ به دریا می‌اندیشند.

از محوطهٔ سرپوشیده برآمدیم.

دخترانم دامنم را کش کردند و در جهتی که هیاهو برپا بود، مرا از دنبال شان کشیدند. دختر چهار ساله ام صدا کرد:

- شیر را ببین!

رویم را گشتاندم و شیر را دیدم که گرمای نیمروز تابستان بیحالش ساخته بود. نمیدانم چرا به نظرم آمد که شیر حالت حیوان دانشمند و نجیب و ناامیدی را دارد. سر بزرگش را روی دستانش گذاشته بود و هر چند لحظه بعد سرش را ، تکان می داد، مگسها اذیتش می‌کردند. شیر چشمانش را بسته بود. انگار از آدمها بدش می‌آمد.

آن طرفتر خر را دیدم. به نظرم آمد که آرامش از سر و رویش می‌بارد و به نظرم آمد که شاید تنها موجودی که در قفس احساس آرامش می‌کند، همین خر است. حداقل در قفس، پشتش زیر بارهای سنگین و بیرون از توانایی اش زخم بر نمی دارد.

دخترانم دوان دوان سوی قفس آهوان کشاندندم.

وسوسهٔ آفرینش، آهوان را حتی تا درون قفسها دنبال کرده بود و آهوان چوچه داده بودند. چوچه های شان سبکسر و بی خیال با هیجان و کنجکاوی که خاص کودکان تمامی موجودات روی زمین است، اطراف میله‌های قفس را، می‌پاییدند. به نظرم آمد که آهوان پیر را یاد دره‌های شان آرام نمی گذارد و با دریغ به چوچه‌هایشان می‌بینند که با قفس خو می‌کنند و یاد آن دره ها سالها بعد ساخت خاطرات چوچه‌هایشان را چراغان نخواهد کرد. به نظرم آمد که آهوان پیر در یافته‌اند که جهان برای چوچه‌های شان در قفس آغاز شده است.

چوچه‌های آهو پشت میله های قفس آمدند و با چشمان جادوگر و سیاهشان به دخترانم چشم دوختند؛ نمی دانم چی الفتی بین چوچه‌های آهو و دخترانم پیدا شد که دختر دو ساله ام صدا کرد:

- وای وای قند، شیرین

رویم را گشتاندم به آهوی پیر دیدم که یک پهلو لمیده بود و یک دستش را زیر تنش قرار داده بود، نمی‌دانم در آن نگاه خسته چی بود که باغ وحش را برایم غیر قابل تحمل

ساخت. دست دخترانم را کش کردم و دوان دوان سوی در خروجی راه افتادیم. به اعتراض دخترانم گوش ندادم و گفتم:

- بدویم ناوقت شده.

دختر دوساله ام که نمی‌دانم چرا همیشه مرا متهم به دروغ گفتن می کند، با اعتراض گفت:

- چرا دروغ میگی؟ کی ناوقت شده؟ کو؟

یک بار گفتم: اگر نرویم، تاریک می‌شود.

از تاریکی می‌ترسند. قدم های شان را تیز کردند. پشت شان را هم ندیدند.

از باغ وحش برآمدیم و راه خانه را پیش گرفتیم.



متوجه شدم که دخترانم هنوز سرگرم تماشای پشک و چوچه‌هایش اند. شام نزدیک شده بود. یعقوب از اذیت و آزار موجودات روی زمین خسته شده بود و همان طور که با حسرت پشتش را می دید، راهی خانه‌اش شد.

وقتی خانه آمدیم، دختر کلانم پرسید:

- مادر ما آدم استیم یا نی؟

گفتم: ها.

- گفت: خوب است آدم آدم باشد.

می‌خواستم بگویم که ها. به آن شرط که همهٔ آدم ها آدم باشند؛ اما نگفتم؛ با کنجکاوی پرسیدم: چرا؟

گفت: آدم کودکستان می‌رود، نان می خورد.. خانه دارد.

آهی کشید و ادامه داد: پشکهای بیچاره...

قانع شدم؛ چیزی نگفتم؛ باز دخترم با خودش اندیشید و پرسید:

- پشکها خانه ندارند؟

گفتم: نی.

- چرا؟

بی آن که به عواقب این پاسخ بیندیشم گفتم: آدم دُم ندارد، آدم با دو پایش راه می رود.

دختر پرسید: اگر پشک دم نداشته باشد و با دو پایش راه برود، آدم می شود؟

با سبکسری گفتم: ها

دخترم ساکت شد و چیزی نگفت.



روزها گذشت و من گاهی از طریق دخترانم از احوال پشک فولادی رنگ و چوچه‌هایش با خبر می‌شدم و همچنان این را هم دریافتم که دخترم تیوری خود ساختهٔ مرا که اگر پشک ها دم نداشته باشند و با دو پای شان راه بروند، آدم می شوند، با یعقوب در میان گذاشته است؛ و دانستم که یعقوب هم آن را سخت تأیید کرده است.



یک روز نزدیک شام بود؛ کسی با مشتهایش به دروازه زد. باز کردم. دختر چهار ساله‌ام بود؛ رنگش سفید پریده بود. می‌لرزید، دندانهایش به هم می خوردند. ترسیدم و پرسیدم:

- چرا؟ چی شده؟

- چوچه‌های پشک آدم شدند؛ بیا ببین.

- کی کی آدم شد؟

- چوچه‌های پشک.

فریاد زدم: چطور؟

یعقوب آدم ساختشان.

دلم گواهی حادثهٔ بدی را داد. دویده از خانه بر آمدم با دخترم رفتم زیر درخت توت.

دو پشک کوچک در خون خود غوطه می‌زدند؛ دم و دو پای پیشروی شان را یعقوب با تبرچه قطع کرده بود تا دم نداشته باشند و با دو پای شان راه بروند؛ آدم شوند.

دخترم همان طور که دندانهایش به هم می خورد، گفت:

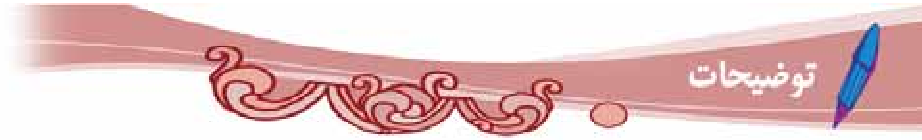
- جور می‌شوند... جور می‌شوند... وقتی جور شدند، با دو پای شان راه می‌روند، آدم می‌شوند؛ این را یعقوب گفته ...

دخترم چیزهایی گفت که من نشنیدم؛ می‌لرزیدم؛ دندانهایم به هم می‌خوردند.

آن شب دخترم به سختی به خواب رفت. از چشمان من هم خواب فرار کرده بود و تا صبح فریاد درد انگیز پشک فولادی رنگ را شنیدم که در عزای چوچه‌های آدم شده‌اش می‌گریست.

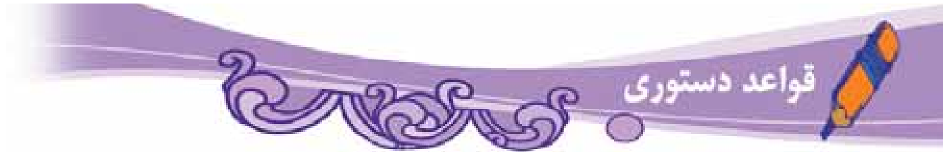
پایان

کابل ۱ سنبله ۱۳۶۳



داستان کوتاه مانند دیگر انواع ادبی حال و احوال انسان را به تصویر می‌کشد. داستان کوتاه اگر زیاد کوتاه باشد، به نام «داستان کوتاه کوتاه»، «داستانک» و «داستان خیلی کوتاه» یاد می شود. اساسگذار داستان کوتاه در جهان ادگارآلن پو، نویسندهٔ امریکایی و در حوزهٔ زبان فارسی دری سید محمد علی جمالزاده است. اگر بخواهیم که از میان تمام داستان سرایان موفق معاصر دری از شش چهرهٔ مهم آنها نام ببریم، از روی انصاف باید صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبک، رهنورد زریاب، اکرم عثمان و سپوژمی زریاب را یاد نماییم.

سپوژمی زریاب در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمد؛ در لیسهٔ ملالی و پوهنځی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل درس خواند؛ گواهینامهٔ ماستری و دکترای ادبیات مدرن را از فرانسه به دست آورد.



مفعول، آن رکن اساسی جمله است که فعلی یا عملی، بالای آن انجام شده باشد؛ مانند: «کتاب» در جملهٔ زیر:

- ابراهیم کتاب خرید.

دو گونه مفعول وجود دارد: مستقیم و غیر مستقیم

مفعول مستقیم آن است که همراه باپسینهٔ «را» بیاید؛ کلمه ویا «مجله» در این جمله مثال زیر، مفعول مستقیم است.

- احمد مجله را خواند.

مفعول غیر مستقیم آن است که بدون «را» بیاید؛ مانند کلمهٔ «گل» در جملهٔ زیر:

- یاسمین «گل» خرید.



انسان در مسیر انحراف سقوط وحشتناک دارد، شخصیت و عزت آدمی وقتی محفوظ می‌ماند که برتری خود را در پندار و گفتار و کردار نیک خویش نشان دهد.



◆بشنو و بگو

- چرا داستان کوتاه به زودی از رونق زیاد برخوردار شد؟
- چند داستان نویس مشهور دنیا را می‌شناسید؟
- آیا داستان منظوم هم وجود دارد؟

به دوستانت بگو

- چرا تربیۀ یعقوب با دیگران متفاوت بود؟
- چرا سپوژمی زریاب از غروب می ترسد؟
- چرا فیل با آن همه زور و قوت به زنجیر درآمده است؟

◆بخوان و بنویس

- چرا نویسندۀ این داستان از باغ وحش بدش می آید؟
- چرا خر در قفس باغ وحش برخلاف شیر و آهو و سایر حیوانات راحت و آرام به نظر می‌آید؟

تحلیل و مباحثه

بعد از بحث و بررسی لازم دو شاگرد محتوای این درس را به عنوان برداشت نهایی گروه های خود ابراز نمایند؛ اما چهار شاگرد دیگر نظریات آنها را با استدلال نقد نمایند.



هریک از شاگردان با کمک بزرگسالان خانواده یک داستان و قصه را به خاطر سپرده، در صنف ارائه نمایند.

درس هژدهم

مقام معلم



تا حال دربارهٔ مقام معلم اندیشیده‌اید؟

می‌دانید که اولین معلم بشریت کیست؟ کتاب و معلم و دانشمند هر سه گنجینهٔ دانش‌اند؛ اما باید بدانیم که برتری معلم در چیست. آنچه ما داریم و آنچه استادان و شاگردان ما داشته و دارند، از دولت دانش و زحمات معلم است؛ پس در این درس سعی می‌نماییم که مقام، آگاهی، اخلاق و جنبه‌های مهم شخصیت معلم را در حد ممکن روشن نماییم.

نقش پرکننده‌ها را درجمله توضیح خواهیم نمود.

به بیان علمای دین سورهٔ «اقراء باسم ربک الذی خلق...» اولین هدایت خداوند بر آخرین پیغمبر حضرت محمد مصطفی(ص) است. پیامبر بزرگوار اسلام نیز روشن ساخته‌اند که: «پروردگار مرا تربیت کرد و نیک در من ادب آموخت و مرا با حسن ادب بار آورد.»

این سلسلهٔ انتقال معنی و مسؤولیت از پیام آوران آغاز الی روشنگران و معلمان بشریت ادامه دارد.

به همین دلیل است که بشریت، دانشمندان خود را یعنی آنانی را که تمام علوم عصر را آگاه بودند، با احترام و قدردانی معلم خطاب نموده‌اند؛ معلم اول، دوم و سوم به ترتیب القاب علمی ارسطو، فارابی و ابن سیناست که قله‌های برین دانش بشراند.

اگر به دقت نگاه کنیم، هم اکنون بیرق خوشبختی جاهایی بلند است که اهالی آن به علم و معلم و تعلیم و تربیه توجه زیاد کرده‌اند.

اولین صفتی که مقام و منزلت معلم را بالا می‌برد، علم و دانش است؛ زیرا:

خاتم ملک سلیمان است علم　　　این جهان چون صورت و جان است علم

مشخصهٔ یک معلم موفق داشتن اخلاق خوب و سجایای نیک انسانی در بلندترین سطح آن است. خداوند در همه جا تربیت را در کنار تعلیم مساوی و موازی قرار داده است. علمی که با اخلاق همراه نباشد؛ زیانش بیشتر از جهل است. در فرهنگ بشری و اسلامی، عالم بی عمل همیشه رانده شده است؛ چنانکه شیخ سعدی گفته است:

علـــم چندان که بیشتر خوانی　　　چون عمل در تو نیست نادانی

داشتن نجابت ذاتی و تربیت سالم خانواده ضرورت دیگریست که در ارتقای مقام معلم تعیین کننده است.

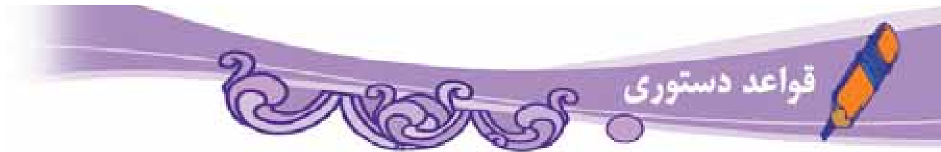
لطف و مهربانی و درک حالات روحی انتخاب روش مناسب تدریس و کمک اخلاقی به شاگرد معلم را محبوب ساخته، موجب می‌شود که اساس رابطهٔ آن را احترام و محبت به آموزش و مکتب شکل دهد. داشتن ظاهر مناسب و سجایای عالی و ارائهٔ درس با زبان ساده و قابل فهم نیز از عمده‌ترین وظایف معلم است؛ به جا گفته‌اند:

چون سر و کارت به کودک اوفتاد　　　پس زبان کـــودکی بایـــد گشاد



وقتی گفته می‌شود خداوند(ج) بر همه چیز محیط است، معنایش این است که همه چیز در حوزه و احاطهٔ اقتدار و آگاهی خداوند علیم (ج)قرار دارد.

وحی: آنچه از جانب خدا بر پیغمبران رسیده باشد.



قواعد دستوری

پرکننده ها: هرگاه معنای فعل توسط کلمه‌یی کامل شود، آن کلمه را پر کننده یا متمم فعل می‌گویند؛ مثلاً: شگوفه از پل گذشت. در این جمله «شگوفه» فاعل، «از» حرف اضافه، «پل» پرکننده یا متمم، و «گذشت» فعل است. انواع پرکننده‌ها را در صنوف بالاتر می‌خوانید. حال در مثالی از متن درس، پرکننده‌ها را با یک خط ظریف مشخص می‌نماییم تا هدف واضح تر شود:

- انسان بر زمین خلیفهٔ خداست.
- معلم مکلف است که ارزشهای علمی و اخلاقی را در خود پرورش دهد.
- در جملهٔ اول « زمین» و در جملهٔ دوم «خود» پرکننده است.



خلاصهٔ درس

پیشبرد وظیفهٔ مقدس معلمی در حقیقت ادامهٔ کار پیغمبران بر زمین است؛ پس معلمی، هم کار است و هم نوعی ریاضت. بعد از خدای بزرگ پیامبران، اولیا و معلمان‌اند که رسالت مهم روشنگری را به عهده گرفته‌اند.



فعالیت ها

◆**بشنو و بگو**

* دربارهٔ معلم اول بشریت چه می‌دانید؟
- در ترکیب شخصیت یک معلم موفق کدام مشخصه‌ها نقش اساسی دارند؟

چه کسانی را به نام معلم اول ،دوم و سوم یاد کرده‌اند؟

- چرا مقام معلم بلند است؟

به دوستانت بگو

- انسان به خاطر داشتن علم، خلیفهٔ خدا در زمین است.
- وظیفهٔ هر که هر چه باشد؛ وظیفهٔ معلم تربیهٔ نسل آدم است.
- معلم موفق عمده‌ترین عامل خوشبختی جامعه است.

بخوان و بنویس

- آیا تربیت خانواده در ارتقای شخصیت معنوی معلم نقشی دارد؟ توضیح دهید.
- معلمان شریف برای چه آرزویی زحمت می‌کشند؟
- در جملهٔ «نرگس از گلخانه آمد»؛ پرکننده یا متمم فعل را مشخص نموده، بگویید که به چه دلیل پرکننده است؟
- متضاد این کلمه ها را بنویسید:

دانا (   )، عاقل (   )

شریف (   )، شایسته(   )

- چهار کلمه‌یی را که با محتوای درس رابطهٔ بسیار نزدیک دارند، رونویس کرده، در جمله‌هایی به کار ببرید که سزاوار شخصیت و مقام معلم باشند.

جاهای خالی را پر کنید:

- چون سروکارت به .... افتاد پس .... کودکی باید ....

از چهار جواب، یکی آن را تأیید کنید.

معلم:

الف: رهبرسیاسی است. ب: دانشمند است؛ ج: بی نیاز از دانش است. د: دانشمند یاددهنده است.

فارابی:

الف: معلم اول است. ب: معلم سوم است. ج: معلم پنجم است. د: هر سه نادرست است.

تحلیل و مباحثه

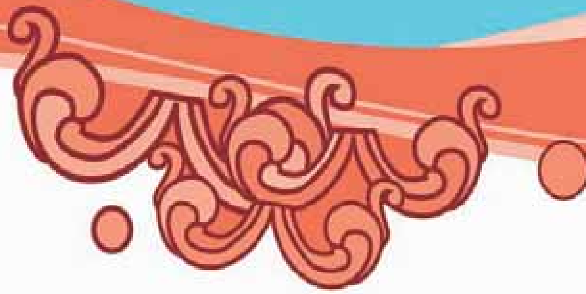
- بیت زیر با محتوای درس چه رابطه دارد:

علم چندانکه بیشتر خوانی   چون عمل در تو نیست نادانی

- بالآخره با انتباه از این مفهوم درس به چه نتیجه رسیده‌اید که معلم کیست؟ بعد از تحلیل و مباحثه نتیجه را در صنف بیان نمایید.



شاگردان به کمک بزرگان خانواده در مورد صفات معلم موفق نبشته‌یی را آماده کرده، در صنف بخوانند.



درس نزدهم

پولیس ترافیک کیست؟



دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است.

شاگردان عزیز؛ در درس گذشته، شما از مقام ارجمند معلم و نقش روشنگرانهٔ او در حیات جامعه نکاتی سودمند آموختید. درین جا به معرفی یکی از سازمان‌های امنیتی در کشور می‌پردازیم که نقشی اثربخش را در همکاری با مردم و اجرای خدمات ترافیکی و ایجاد نظم ترانسپورتی در شهرها بدوش دارد.

شاگرد ارجمند؛ آیادر حین رفتن به مکتب و شهرتان گاهی در برابر اشاره‌های ترافیکی توقف کرده، خود را به رعایت قوانین کشور، ملزم دانسته‌اید یا نه؛ و آیا زمانی هم شاهد تخلف از قوانین ترافیکی یا حادثهٔ فاجعه‌بار ترافیکی بوده‌اید؟

در این درس با «انواع جمله از نظر ساخت نحوی» نیز آشنا خواهید شد.

در شرایط کنونی به نسبت تسهیلات زنده‌گانی شهری و مدنی، وجود اشتغال و شرایط مساعد کاری و تحصیلی، دسترسی به شفاخانه، کلینیک، دکتور و بهبود وضع بهتر امنیتی و سایر خدمات اجتماعی، زنده گانی در شهرها، نسبت به اقامت در دهات و روستاها از امتیازات و مزیت‌های ویژه‌یی برخوردار است.

در چنین وضعیتی کدام ارگان و ادارهٔ وجود دارد تا وظیفهٔ کنترول عبور و مرور وسایط و نظارت از راه‌ها و راهروها را در شهرها و ولایات کشور به عهده گیرد و مردم را در رعایت خدمات شهری همکاری نموده، با متخلفان نظم و قانون برخورد قانونی نماید؟ بدین روست که وظیفه و مسؤولیت خطیر ادارهٔ ترافیک و پولیس ترافیک در برابر ما بروز می‌کند.

ادارهٔ ترافیک به خاطر آگاهی مردم و آشنایی آنان با استفاده از خدمات شهری و ترانسپورتی وظایف مهمی را به دوش دارد. چنانکه شاهراه‌ها و سرکهای موتررو و پیاده‌روها به وسیلهٔ این اداره با خطوط متنوع سفید، سرخ و... علامت‌گذاری شده، و با نصب لوحه‌ها، علامه‌ها و چراغهای سبز، سرخ و زرد در چهارراه ها، سرکها و جاده‌ها از سوی این اداره به مردم و به خصوص به راننده گان آگاهی های ترافیکی و ترانسپورتی ارائه شده است. مسئوولان ترافیکی و پولیس ترافیک، با یونیفورم و وسایطی که با نشانه‌ها و آرم ترافیکی مشخصی مجهزاند در چهارراهی‌ها و خیابان‌ها به خدمات شهری مشغولند.

ادارهٔ خدمات ترافیکی به عابران و راننده‌گان می‌آموزد که هر کدام آنان باید از مسیرها و سرکهای مشخص خود استفاده کنند. در موقعی که چراغهای ترافیکی در مسیر چهارراه‌ها سرخ می‌شود، علامت توقف وسایط ، عبور و مرور مردم را نشان می‌دهد و با سبز شدن چراغ جاده‌ها، مردم اجازه و حق عبور و مرور در سرکها را می‌یابند همینطور اشارات ترافیکی به راننده‌گان می‌فهماند که در شهرها و نقاط مزدحم وسایط آنها به چه اندازهٔ سرعت داشته باشند و در کجا توقف کنند تا از وقوع حوادث ترافیکی و تصادمات جلوگیری شود و این شعار همیشه گی ترافیک را پیوسته در نظر داشته باشند که: «دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است».

یکی دیگر از وظایف پولیس ترافیک شناسایی و دستگیری متخلفان وسایط و راننده‌گان و معرفی مجرمان به مقامات **څارنوالی** و محاکم مخصوص ترافیک است. پولیس ترافیک وظیفه دارد تا زخمی‌ها و مجروحان تصادمات ترافیکی را به زودترین فرصت به شفاخانه‌ها و کلینیک‌های صحی انتقال دهد و همینگونه در عبور و مرور سالخورده‌گان، مریضان و کودکان از سرکها و شاهراه‌های عمومی همکاری نماید.

اجرای بهتر خدمات ترافیکی در همکاری نزدیک با مردم قابل اجرا است و شهروندان باید در همه حال، مسؤولان ترافیکی و پولیس ترافیک را کمک و یاری رسانند.



قواعد دستوری

درین جا «انواع جمله از نظر ساخت نحوی» را مورد بررسی قرار می‌دهیم. جمله از نگاه ساختمان نحوی به دو بخش تقسیم شوده؛ که به آنها جملهٔ ساده و جملهٔ مرکب گفته می‌شود.

در جمله‌های زیر به ترتیب با انواع فوق آشنا می‌شوید:

۱. عدالت یک اصل مقدس و عالی است. (جملهٔ سادهٔ مستقل)



خلاصهٔ درس

پولیس ترافیک از تطبیق و رعایت قوانین ترافیکی، اعطای مجوز رانندهگی و رعایت علائم و نشانه‌های ترافیکی، استفادهٔ درست از سرکهای موتررو و پیاده روها به وسیلهٔ مردم و راننده‌گان نظارت نموده و در شناسایی و دستگیری متخلفان قوانین ترافیکی کمک می‌کند. همینطور پولیس ترافیک در انتقال مجروحان و زخمی‌های حوادث ترافیکی به شفاخانه‌ها و کلینیک‌ها کمک می‌رساند و مساعدت به سالخورده گان، مریضان و اطفال در سرک‌ها و شاهراه‌ها از وظایف دیگری مسؤولان و پولیس ترافیک شمرده می‌شود.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

شاگردان متن درس را با دقت بخوانند و خود و همصنفان‌شان را از وظایف ترافیک و مقررات آن آگاه سازند.

دو نفر از شاگردان بالنوبه در موارد:

- وظایف و مسؤولیت‌های پولیس ترافیک و ادارهٔ ترافیکی،
- تخلفات ترافیکی چیست و چه پیامدهای را در قبال دارد؟

آماده‌گی گرفته، در صنف مباحثه نمایند و سایر شاگردان صحبت آنان را تکمیل کنند.

◆ **بخوان و بنویس**

دانش‌آموزان یک مطلب در چندسطر در مورد خدمات ترافیکی و اهمیت وظیفه

پولیس ترافیک بنویسند.

شاگردان با استفاده از کلمه‌ها و عبارت‌های ذیل جمله هایی بسازند که در آنها وظایف ترافیک و پولیس ترافیکی مشخص شده باشد:

- کنترول وسایط و عراده‌جات، تعقیب و شناسایی متخلفان علامت گذاری شاهراه‌ها و سرکها، وسایط و عراده جات، علامت توقف، چراغ سرخ، چراغ سبز، کمک به عابران، مریضان، اطفال.
- دانش‌آموزان چهار جملهٔ شعارگونه که وظایف ترافیک را مشخص کنند بنویسند و با همدیگر مبادله نمایند.

این جمله‌ها را خوانده و مفهوم آن‌ها را به خاطر بسپارید:

- با ازدیاد نفوس، وسایط و عراده جات در شهرها و ولایات وظیفهٔ ترافیک و خدمات ترافیکی اهمیت بیشتری کسب می‌کند.
- پو لیسترافیک بدون همکاری مردم قادر به تطبیق وظایف و مقررات ترافیکی و کنترول آن نخواهد بود.

◆ گفتگو و مباحثه

- شاگردان معلوماتی را که دربارهٔ ترافیک و پولیس ترافیک فراگرفته اند با همدیگر مبادله کنند.
- مفهوم این شعارهای مشهور ترافیکی چیست؟ شاگردان دربارهٔ آن ها با همدیگر بحث کنند. دیر رسیدن بهتر از نارسیدن است. ویا: سرعت زیاد؛ رفتن به استقبال مرگ است.



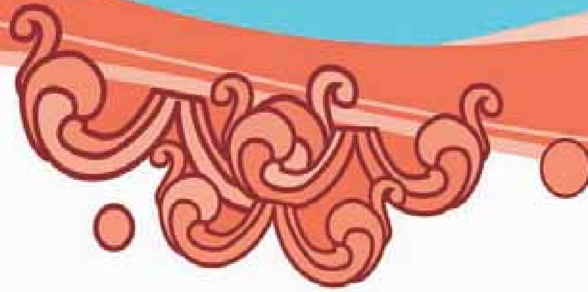
شاگردان در کتابچه‌های خویش وظایف آتی را انجام دهند:

با استفاده از عناوین زیر می‌توانند به طور اختیاری یک مقالهٔ یک صفحه‌یی بنویسند.

۱. افزایش نفوس و مشکل ترافیک
۲. نقض مقررات ترافیکی و پیامد آن
۳. نقش مردم در بهبود وضع ترافیکی
٤. علایم و اشارات ترافیکی

لغات ذیل را در جمله‌های مناسب استعمال کنید.

ترافیک، تصادف، تصادم، مجرم، علایم خطیر، بروز، عابران، عبور و مرور.



درس بیستم

گهر های درخشان و گرانبها



نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند
جـــــوانان سعادتمند، پنــد پیر دانا را
(حافظ)

شاید سخنان ارزشمندی از والدین، بزرگان و معلمان‌تان شنیده باشید که در زنده‌گانی بسیار کارساز و راهگشا بوده و توانسته است تا شما را از گرفتاریها و ناراحتی‌های فکری و خفقان‌آور زنده گی آزاد سازد.

ارزش معنوی آن کلام به نظر شما تا چه اندازه‌یی بوده است؟ در جامعه بشری از اینگونه سخنان ارجناک فراوان وجود دارد که رعایت آنها می‌تواند مسیر زنده گانی انسانی را تغییر دهد و یا انسان را از گمراهی به شاهراه خوشبختی هدایت کند.

به این نوع جمله‌های کوتاه و حکمت آموز و سرنوشت ساز؛ بزرگان علم و تجربه اندرز گفته‌اند که در جمله‌های کوتاه و قصار بیان شده است. درین درس با شماری از آنها آشنا خواهیم شد. و هم جمله ساده را مورد مطالعه قرار می دهیم.

اصطلاح و واژۀ اندرز درگذشته به سخنانی گفته می شد که رهبران دینی برای پیروان خود و شاهان و وزرا برای درباریان و یا عامۀ ملت، حکما و دانشمندان برای اهل علم و تودۀ مردم و پدران برای فرزندان خود ابراز نموده و آنها را به انجام برخی رفتارهای اخلاقی و پرهیز از اعمال نادرست سفارش می نمودند. بنابراین پند و اندرز هر دو محصول

تجربه‌های ذهنی و عملی آدمی است؛ چنانکه انسان مسایل مختلف زنده گی و مخاطره انگیز را با قبول مشکلات و رنجهای فراوان طی سالیان درازی تجربه کرده و آنها را به حیث اصول اخلاقی، اجتماعی و تجربی خوب و بهتر در قالب کلمات و آموزه‌های شیرین به دیگران منتقل نموده است.

چنانکه می‌بینیم تنها انسان است که از تجربه‌ها و اندوخته‌های خویش می‌تواند نتیجه گیری نموده و آنها رابا فرزندان و نسلهای آینده و بعد از خودش انتقال دهد، در حالیکه سایر حیوانات و موجودات جهان هرگز از این موهبت الهی برخوردار نیستند.

در ادبیات و شعر فارسی دری سخنان حکمت آمیز و اندرز گونه از حنظلهٔ بادغیسی آغاز شده و شاعران و نویسنده‌گان متعدد در آثار خویش ادبیات اندرزی و تعلیمی دری را تحول بخشیده اند و گنجینه‌های ارزشمند از سخنان حکمت آمیز نظری و عملی را به طور منثور و منظوم ایجاد کرده اند که رهگشای زنده گانی ماست.

چنانکه حدیث حضرت محمد (ص) است:

اگر فرزندان خود را ا دب آموزید، از صدقه دادن در هر روز بهتر است.

و به قول فردوسی:

نباشد همی نیک و بد پایدار / همان به که نیکی بود یادگار درین جا درب دانش و تجارب حکما و دانشمندان جهان را می‌گشاییم و سخنان دلپذیر شان را مورد مطالعه قرار می دهیم.

۱) ای فرزند، آگاه باش! اگر بی نوا باشی، ادب تو را ثروتی است و اگر در تنهایی و غربت مانی، تو را یاری وفا دار. (لقمان حکیم)

۲) ایمان ضرورت زنده‌گی است، بدبخت کسی است که به هیچ چیز معتقد نیست.

(ویکتور هوگو)

۳) انسانهای بزرگ مانند کوه استند هرچه به آنها نزدیکتر می شوید، عظمت آن‌ها بیشتر نمایان می شود. (گوته آلمانی)

۴) ناامیدی نخستین گامیست که بشر به سوی گور بر می دارد. (ناپلیون)

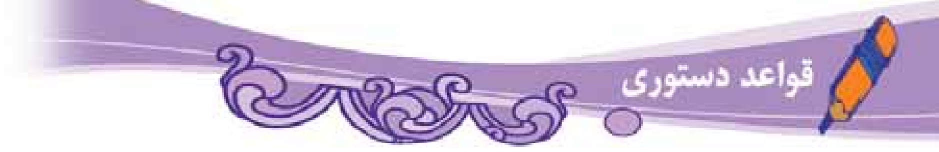
۶)آدم‌های ترسو، روزی هزار بار می میرند، اما شجاعان فقط یکبار می میرند.

(شکسپیر)

۷)آن کس که اراده و استقامت دارد، روی شکست را نمی بیند.

(موریس میترلنگ)

۸)خوبی را به نیکی پاداش بده و بدی را به عدالت. (کنفوسیوس)



جملهٔ ساده چیست؟

جملهٔ ساده جمله یی است که دارای یک فعل باشد اگر جملهٔ ساده دارای مفهوم مستقل و کاملی باشد به آن جملهٔ مستقل گویند.

مثال: عدالت یک اصل مقدس و عالی است؛ ولی اگر جملهٔ ساده معنای تمام و مستقل نداشته باشد به آن جملهٔ ناقص گویند. مانند : هر چه بر خود نمی پسندی ...



پندها و اندرزها که امروزبه گونهٔ کلمات کوتاه و قصار بیان می شوند، در حقیقت عصاره و محصول تجربه‌های طولانی دانش بشری ملتها در برابر رویدادهای مختلف زنده گانی آنان خوانده می شوند که از نسلی به نسلی به میراث مانده است.

بنابراین هیچ ملتی نیست که عاری از سخنان حکمت آمیز و آموزنده علمی و اخلاقی باشد و فرهنگ و ادب جهانی از این سخنان پر و مشحون است و ادبیات فارسی دری هم گوهرهای گران بهای از این نکته‌های علمی و تعلیمی را در خود دارد که از اهمیت فوق العادهٔ تعلیمی و تربیتی به گونهٔ نظری و عملی برخوردار است.



◆ **بشنو و بگو**

- شاگردان به متن که توسط معلم کرامی خوانده می شود بادقت گوش داده و مفهوم پند و اندرز را فرا گیرند.
- شاگردان دو گروه شوند و هریک جملهٔ کوتاه از سخنان بزرگان را قرائت کند و به

دیگران توضیح نماید.

◆ بخوان و بنویس

- یک شاگرد اصطلاح پندو اندرز را بر تخته بنویسد و دربارهٔ آن صحبت کند و دیگران نیز صحبت‌های او را تکمیل کنند.
- دو تن از شاگردان به دلخواه خود پیرامون سخنان بزرگان در صنف بحث وگفتگو نمایند.
- هر شاگرد یک صفحه دربارهٔ یک موضوع حکمت آمیز بنویسد و آن را در صنف قرائت نماید.

گفتگو و مباحثه

پند و اندرز چیست و چگونه به وجود آمده است؟ شاگردان در مورد تاریخچهٔ آن بحث کنند.

شاگردان درباره این نکته‌ها باهم بحث کنند:

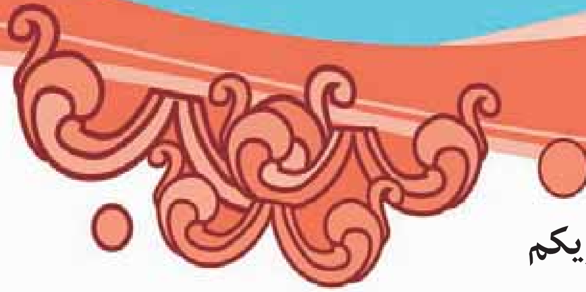
- بهترین چیزی که به بنده عطا شده است خوش خلقی است. حضرت پیامبر اکرم (ص)
- ارجمند ترین مردم کسانی استند که ادب دارند. حضرت علی (رض)
- هیچ چیز را نباید به عدالت ترجیح داد. سقراط



کارخانه‌گی

در کتابچه‌های خود مطالب زیر را بنگارید و آن‌ها را حل کنید؟

- یک یک جملهٔ کوتاه دربارهٔ علم، مقام انسان، ادب و اخلاق از متن انتخاب کرده و آنها را شرح کنید.
- دو سخن حکیمانه به نثر و نظم بنویسید.
- با استفاده از متن درس دو جمله ساده (مستقل، ناقص) بنویسید.



درس بیست ویکم

نظافت و پاکی



درس قبلی نصایح بزرگان بود؛ باور داریم که در جمع نصایح بزرگان حفظ نظافت جایگاه خاص دارد و امروز به موضوع نظافت که جان و مال و ملک و شهر ما در گرو آن است، می پردازیم و خوبیهای پاکی و بدیهای ناپاکی را مشخص می‌نماییم.

درس دستور هم به جملهٔ پیوسته اختصاص یافته است که آن را با مثال مشخص می‌نماییم.

نظافت و پاکی از مهمترین صفتهای آدمی است. انسان پاک مورد قبول همه و حتی بارگاه الهی است. وقتی در حدیث شریف می‌خوانیم که نظافت جزء ایمان است یا وقتی می بینیم که در ادای فرایض پنجگانه طهارت شرط اساسی است، باید بدانیم که پاکی در دین اسلام چه جایگاه بلندی دارد.

پاک نگهداشتن جان، مال، خانه، مکتب، شهر و کشور وظیفهٔ هر عضو جامعه است. مناسب نخواهد بود که کسی، خانواده‌یی یا شهری به آلوده گی و ناپاکی معروف باشد. شماری که می خواهند بی نظافتی را پدیدهٔ ناشی از فقر معرفی نمایند، بهانهٔ بی‌معنایی

ارائه می‌کنند؛ زیرا که تنگدستی دلیل ناپاکی و کهنه‌گی توجیه آلودگی شده نمی‌تواند. تمام آفت های چون مرض، مرگ، جنون و بی‌عزتی از همین ناپاکی سرچشمه می گیرد. عدم توجه درست به نظافت، حفظ صحت و محیط زیست انسان را حقیر و بدبخت می‌نماید. نظافت چیزی است که حتی حیوانات هم آن را رعایت می‌کنند؛ پس کسانی که می‌توانند پاک باشند؛ اما نمی‌خواهند، پیش از همه به انسانیت خود جفا می‌کنند.

فراموش نکنیم که پاکی تنها جنبهٔ ظاهری ندارد. انسان به پاکی قلب، صفای روح و ذهن مملو از مهر و دوستی هم ضرورت دارد. به همین لحاظ است که انسان متعهد و مسؤول تلاش می‌نماید تا محیط انسانی خود را از بدآموزیها، کژ اندیشی‌ها و دیگر فسادهای فکری و اخلاقی نجات دهد. جنایت ، قتل، غارت، بیداد، وحشت و فرهنگ‌گریزی و تعصب نتیجهٔ ناپاکی فکری و آلوده گی روا نیست؛ لذا ایجاب می‌نماید که انسان ذهن خود را چون جامه و خانهٔ خود پاک کند و این پاکی فکری و روحی است که در کنار پاکی جسمی و ظاهری انسان را به سوی سلامتی، آرامش و خوشبختی برده، از تمام بی‌قدریها نجات می‌بخشد.

گذشته از این ها یک عابد چگونه لازم می‌بیند که بدون رعایت پاکی جسمی و روحی به خانهٔ خدا رفته، برای الله (ج) سجده کند. انسان وقتی وارد یک جماعت می‌شود، باید آن محیط را از هر دو بلا (آلوده گی ظاهری و باطنی) در امان داشته باشد؛ در غیر این دروازه های بهشت به روی آن گشوده نخواهد شد.

توضیحات

در جملهٔ پیوسته (هم پایه) نشانهٔ توازن فقره‌ها عبارت است از:

الف: سمی کولن (؛)، واو عطف (و) ، یا ، نه ... در میان فقره‌ها

ب: هم ... هم، یا ... یا ، چه ... چه، نه .... نه در آغاز فقره‌ها

ج: سپس، بعداً، بعد از آن، آنگاه، یا اینکه در یکی از فقره‌ها

د: هم، بعد از نهاد در فقرهٔ دومی

قواعد دستوری

جملهٔ پیوسته یا هم پایه آن است که از دو فقرهٔ متوازن ترکیب شده باشد یعنی اهمیت

معنوی آنها یکسان و مساوی باشد. در جملهٔ پیوسته (هم پایه) نشانهٔ دستوری توازن فقره ها فراوان است که در صنوف بالاتر می خوانید؛ حال به مثال ها توجه نمایید:

نه می‌رفت، نه می‌نشست.

هم ارزش نوشتن را داشت، هم ارزش خواندن را

این هم مثالی نزدیک به محتوای متن درس:

یک لباس در عین آنکه کهنه است، می تواند که پاک باشد و یک خانه در عین آنکه گِلی است، می‌تواند که تمیز باشد.

در مثالهای اول و دوم فقره‌هایی که به وسیلهٔ کامه (،) از هم جدا شده‌اند، جمله‌های پیوستهٔ متوازن هستند؛ اما در مثال سوم فقره‌هایی که به وسیله واو (و) عطف از هم جدا شده اند، جمله‌های پیوسته گسترده می‌باشند.



خلاصهٔ درس

نظافت یکی از صفات نیک آدمی است. در کنار عقل، نطق، خدا شناسی و... می تواند ثابت کنندهٔ برتری انسان نسبت به موجودات دیگر باشد. نظافت جزء ایمان و رکن اساسی فرهنگ بشری است. انسان نا پاک محروم لطف جامعه می باشد. ناپاکی اسباب تحقیر و اهانت انسان را فراهم می کند؛ اما توجه داشته باشیم که پاکی دو جنبه دارد: یکی جنبهٔ ظاهری یا جسمی و دیگر جنبهٔ باطنی و روانی که انسان مکلف است هر دو را به صورت جدی رعایت کند.



فعالیت ها

◆ **بشنو و بگو**

* نظافت در فرهنگ اسلامی ما چه جایگاهی دارد؟

- پاکی چند جنبه دارد؟ نام گرفته توضیح دهید.
- از جملهٔ پیوسته چه شناختی دارید؟

◆ **به دوستانت بگو**

- انسان پاک محبوب جامعه و مقبول درگاه خداوند است.

- یک عامل عمده و انکار ناپذیر بی‌نظافتی، تنبلی است.
- فقره‌های جملهٔ پیوسته متوازن و دارای اهمیت یکسان‌اند.

◆ بخوان و بنویس

- آفتها و ضررهای بی‌نظافتی را نام ببرید.
- چرا شماری بی‌نظافتی را نتیجهٔ فقر می‌دانند؟
- پاک نگهداشتن جان و مال و مسکن و مکتب و شهر کشور وظیفه چه کسانی است؟
- در مورد نظافت سه ضرب المثل بنویسید.
- با استفاده از واژه‌های نظافت، انسان، شهر، جامعه، فرهنگ، عزت و صحت دو جمله بنویسید.
- در دو مثال ، جملهٔ پیوسته را مشخص نمایید.

درست / نادرست

- متناسب نخواهد بود که کسی، خانواده یی یا شهری به ناپاکی معروف باشد. (   )
- تنگدستی دلیل ناپاکی و کهنه‌گی توجیه آلودگی نیست. (   )

عدم توجه به نظافت، انسان را بی‌فرهنگ، حقیر و بدبخت می‌نماید. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

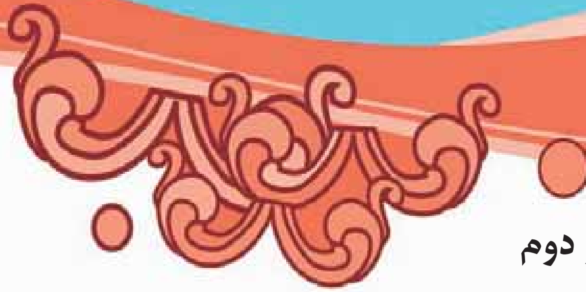
- انسان بیش از همه به .... قلب، .... روح ضرورت دارد.
- ایجاب می نماید که انسان .... خود را چون جامه و .... خود پاک کند.
- جملهٔ پیوسته آن است که از .... ساخته شده باشد.

تحلیل و مباحثه

چه فکر می‌کنید؟ دیگر چه راهی وجود دارد تا نظافت و بهداشت در محیط زیست تقویت شود؟ پس از تحلیل و مباحثه، دیدگاه مشترک گروهها، توسط نماینده گان آن ها با دو نفر شاگرد ابراز شود.



بخشی از شاگردان در مورد فواید نظافت و بخشی دیگر در مورد ضررهای بی‌نظافتی، در خانه هشت سطر بنویسند و آن را در برابر صنف بخوانند.



درس بیست و دوم

وحدت ملی کلید خوشبختی است



سر به هم آورده دیدم برگ های غنچه را
اجتمـــــــاع دوستان یکدلم آمد به یاد

می دانید که وحدت ملی کلید خوشبختی ملت‌هاست؟

گاهی به این فکر هم شده‌اید که عمده‌ترین عامل بدبختی مردمان درمانده و قامت شکسته، نداشتن وحدت ملی است؟

شما که در درس‌های گذشته فواید نظافت را به‌درستی درک کرده‌اید، حالا چه فکر می‌کنید؟ مراعات پاکی و اخلاق شهروندی در امر همسویی، ارائۀ بهتر فرهنگ مشترک و وحدت ملی نقشی دارد؟

اکنون به هدف استفادۀ بیشتر از خوبی‌های یگانه گی و وحدت، سعی می‌نماییم که به مفهوم ملت و راه‌های رسیدن به وحدت ملی بیشتر آشنا شویم.

پیگیری فقرۀ پیرو بخشی از درس است که به نوبت بدان هم می پردازیم.

وحدت ملی عبارت از یگانه گی و اتحاد مردم یا مردمانی است که دارای فرهنگ، زبان، دین، منافع، سجایا و سرزمین مشترک باشند؛ اما هیچ یک از مشخصه‌های یادشده به‌تنهایی نمی‌توانند اساس ساختار ملت را فراهم نمایند؛ به گونهٔ مثال اگر زبان را که از مهمترین عناصر سازندهٔ ملت است، در نظر بگیریم، به خوبی در می‌یابیم که بسیاری از مردمان جهان دارای زبان واحد اند؛ اما ملت واحد نیستند. زبان ملی و رسمی انگلستان و آمریکا انگلیسی است؛ ولی آنها دو ملت جدا استند.

در ترکیب ساختار ملت رابطهٔ خونی و نژادی زیاد مهم نیست. ملت می‌تواند از ترکیب اقوام و نژادهای گوناگون هم پدید آید. به شرط آن که هویت ملی افراد جامعه را چگونه گی مناسبت آن با قانون تعیین نماید نه پیوند آنان با خاک وخون.

به هر صورت، وحدت ملی که نیاز ضروری ملت‌هاست؛ می‌تواند در تطبیق یکسان قانون فراگیر، رعایت همه‌جانبهٔ دموکراسی، توزیع عادلانهٔ درآمد ملی، احترام به آراء، وجدان و ارادهٔ مردم و اعتقاد و اعتنا به دین و ارزش‌های مقدس دینی ریشه‌های خود را محکم نماید؛ همچنین پیشرفت متوازن معارف، تقسیم عادلانهٔ قدرت، توجه یکسان به فرهنگ و زبان‌های ملی و رسمی، سرکوب روحیهٔ خودپروری و مهمتر ازهمه نابودی اسباب بی‌عدالتی و ظلم موجب می‌شود که وحدت ملی در جامعه نیرومند گردد.

ایجاد وحدت ملی در جوامع یک ملیتی آسان تر است تا جوامع چند ملیتی، و این کار ساده یی نیست. آرمان وحدت ملی خواهان ظرفیت بزرگ و وجدان بیدار است. هنوز پیشرفته‌ترین کشورهای جهان در این مورد با احتیاط برخورد می‌نمایند.

دین مقدس اسلام چون آیین عدالت، مبدأ و منشای پیدایش همهٔ انسان‌ها را یکی دانسته، تأکید می‌کند که مومنان برادران هم‌اند؛ پس در بین شان صلح و برادری و برابری را برقرار نمایند. این مفهوم در فرهنگ اسلامی و ادبیات ملی ما هم پیوسته مورد تأیید و ستایش بوده است. چنانکه شاعر بزرگ فارسی دری میرزا عبدالقادر بیدل گفته است:

اختلاف رنگ بیــــدل در لباس افتـــــــاده است

ورنه یکسان است خون در پیکر طاووس و زاغ

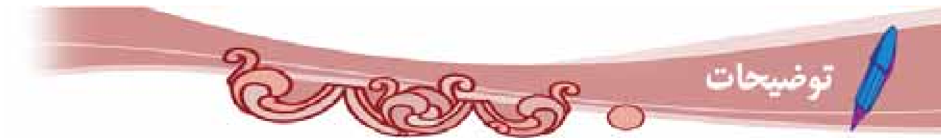
از جانب دیگر خون معیار شناسایی حیوان و اندیشه اصل شناسایی انسان است؛ چه انسان موجود معنویست و به وسیلهٔ همین معنی و گفتار است که از دیگر حیوانات برتر می‌شود؛ حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی چه زیبا گفته است:

ای برادر تو همـــان اندیشه‌ای   ما بقی تو استخوان و ریشه ای

پس هر نوع خودبینی و خودستایی فردی، گروهی و قومی حکم دشمنی با ارزش‌های دینی را دارد. از جانب دیگر معیار قراردادن رنگ و خون و قوم و نژاد، انسان را حقیر می‌سازد؛ شاعر و متفکر اسلام، علامه اقبال لاهوری می‌فرماید:

نــه افغانیم و نه ترک و تتاریــــم   چمن زادیم و از یک شاخساریــم
تمــییز رنگ و بو بر ما حرام است   کــــــه مـا پروردهٔ یک نوبهــاریم

اما، طرف دیگر مسأله این است که در جهان، سرزمینی وجود ندارد که در آن تنها و تنها یک قبیلهٔ خاص زنده گی نماید؛ تنوع و تکثر در تمام ملت‌ها دیده می‌شود؛ پس لازم است که همهٔ اقوام با توجه به اهمیت و پیچیده‌گی موضوع، با همدیگرپذیری و حق شناسی به اشتراکات که کامل کنندهٔ وحدت ملی است بیندیشند و با احترام به ارزش‌های یکدیگر فضای برابری و وحدت را باشکوه هر چه کاملتر حفظ نمایند؛ چرا که آرزوی رسیدن به وحدت ملی یک برنامهٔ ملی است و در مورد چنین برنامه‌یی هیچ کس نمی‌تواند به هیچ عنوانی خود را کنار بکشد؛ زیرا به سخن عوام صدا از یک دست بلند نمی‌شود؛ پس برای هر شهروند لازم است تا در جهت رسیدن به وحدت ملی که ضامن رفاه، عزت، اقتدار و اعتبار ملت‌هاست؛ یک نفس آرام نماند.



دموکراسی: به معنای حکومت مردم توسط مردم، برای مردم یعنی مردم سالاری است که متکی بر آن باشنده گان یک سرزمین بر اساس ارادهٔ خود در تعیین سرنوشت شان سهم سازنده می گیرند.

منافع ملی: عبارت از ارزش‌های مشترک یک جامعه است؛ مانند: اقتدار ،اقتصاد، استقلال، وطن، عزت، تاریخ، فرهنگ، هنر و امثال این‌ها



جملهٔ تابع: آن است که همراه جملهٔ هسته یا پایه برای بیان توضیح، تفسیر و علت

جملهٔ هسته بیاید. این جمله حد اکثر با فعل شرطی آورده می‌شود؛ مثال:

خاک است جای سفله اگر بر فلک رود.

در دو مثال آتی، جمله‌های پیرو در متن درس نشان داده شده است:

وحدت ملی در جوامع یک ملیتی آسان تر است تا جوامع چند ملیتی.

همهٔ اقوام با توجه به اهمیت و پیچیده گی موضوع با همدیگر پذیری و حق شناسی روی اشتراکات که کامل کنندهٔ وحدت ملی است، بیندیشند.

در جملهٔ اول «تا جوامع چند ملیتی» و در جملهٔ دوم «که کامل کنندهٔ وحدت ملی است» جمله‌های تابع می‌باشند.



وحدت ملی: ضرورت تمام مردمان و اقوامی است که در نتیجهٔ داشتن سرزمین، فرهنگ، زبان، دین، سجایا،قانون و منافع مشترک پدید می‌آید. موجودیت قانون فراگیر، رعایت منافع ملی، و محو خشم و خشونت و بی‌عدالتی و برتری‌خواهی وحدت ملی را تقویت می‌نماید. وحدت ملی که حافظ رفاه، شرف و اعتبار ملت‌هاست؛ در نتیجهٔ کار، مبارزه و سهم‌گیری همهٔ مردم پدید می‌آید.



◆ بشنو و بگو

- وحدت ملی را تعریف نمایید.
- کدام مسایل در ایجاد وحدت ملی تعیین کننده است؟
- در تشکیل ملت، رابطهٔ خونی و نژادی اهمیت دارد یا نه؟
- آیا یکی از عناصر عمدهٔ شکل دهندهٔ ملت به تنهایی می‌تواند اساس ساختار ملت را فراهم نماید؟
- مگر وحدت ملی در کشورهای چند ملیتی آسان تر است؟

- از دین به عنوان یک وسیلهٔ مهم وحدت ملی می توان استفاده کرد؟

به دوستانت بگو

- ما به صلح و وحدت ملی بسیار نیاز داریم.
- عدالت حافظ وحدت ملی است.
- به خاطر ایجاد و تحکیم وحدت ملی باید هر شهروند فداکاری نماید.
- طرح نژاد، خون، قوم، رنگ و پوست، وحدت ملی را آسیب می‌رساند.
- جملهٔ پیرو در خدمت جملهٔ هسته یا پایه است.

◆ بخوان و بنویس

- اگر در یک کشور وحدت ملی نباشد؛ چه بدبختی‌یی پیش می‌آید؟
- برای رسیدن به وحدت ملی افراد جامعه هم مسؤولیتی دارند؟
- داشتن نفع و نقص مشترک در میان باشنده گان یک سرزمین موجب چه انگیزه هایی می‌شود؟
- چه فکر می‌کنید که جز مفاهیم بالا جهت رسیدن به وحدت ملی، راه‌های دیگری هم وجود دارد؟
- این بیت حضرت سعدی با درس شما چه رابطه یی دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگـــرند   که در آفرینش ز یک گوهرند

با استفاده از این واژه‌ها جمله بسازید:

سجایا، وحدت، ملی، منافع، قانون، دموکراسی، عدالت، دین

- متضاد این کلمه ها را بنویسید.

دوستی (   )، نفع (   )، عدالت (   )، جنت (   )، دارایی (   )، وحدت (   )،

- چگونه رابطه‌یی بین جملهٔ پیرو و هسته موجود است؟

درست / نادرست

- فرهنگ مشترک در ایجاد وحدت ملی اهمیت بسیار دارد. (   )
- پیوند خونی در تشکل ملت تعیین کننده است. (   )
- ایجاد وحدت ملی در کشورهای چند ملیتی آسان تر است. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- ملت دارای مشخصه‌های مهم ....
- منافع ملی مجموعهٔ ارزش‌های مشترک ملتهاست؛ مانند: اقتدار ملی، .... ، آزادی، ....، هنر و ....
- بسیاری از ملت‌های جهان دارای .... واحد اند، ولی ملت واحد نیستند.
- تطبیق یکسان فراگیر، عملی نمودن درست...................... و مهم دانستن منافع...............

از چهارجواب یکی را تأیید کنید

برای تحکیم وحدت ملی داشتن مشترکات زیر ضروری است:

الف: سرزمین، ب: فرهنگ، ج: منافع، د: هر سه

- برای ایجاد وحدت ملی موجودیت ارزش‌های آتی حتمی است:

الف: قانون فراگیر، ب: عدالت کامل، ج: محو تبعیض، د: هر سه

- برای گسترش وحدت ملی یکی از چهار راهکار زیر حتمی است:

الف: تحکم و فشار، ب: اغماض از ظلم، ج: توجه به منافع گروهی، د: نابودی هر سه

تحلیل و مباحثه

بیت زیر را با کمک معلم در پیوند با وحدت ملی مورد بحث، گفتگو و مناقشه قرار دهید.

عرض ماو من چـــه داردجز به روی هم زدن
موج این دریا شکست شیشهٔ یکدیگراست



شاگردان بعد از تفکر و مشوره با بزرگان خانواده و یا معلمان خانه گی نبشتهٔ کوتاهی دربارهٔ وحدت ملی و فواید آن آماده نموده، در پیش روی صنف بخوانند.

درس بیست و سوم

نقش وسایل ارتباط جمعی در آگاهی مردم



دانش‌آموزان ارجمند، در درس گذشته شما به مفهوم «وحدت ملی و عناصر سازندهٔ» آن در یک جامعه آشنا شدید. درین درس به «وسایل ارتباط جمعی و نقش آن در بیداری ذهنیت عامه» پرداخته می‌شود. بدون شک هر یکی از شما به اهمیت رسانه‌های جمعی در جریان زنده گی روزمرهٔتان آگاهی دارید که تلفون‌های همراه (مبایل) و انترنیت فاصلهٔ انسانها را در کشورهای جهان به کوتاهترین حد آن تقلیل بخشیده است همینطور تلویزیون. ماهواره و مطبوعات هر کدام چه نقشی را در ارتقای دانش و اطلاعات عامهٔ مردم ایفا می‌کنند؟

در این جا از «جملهٔ مرکب» در دستور زبان نیز آگاه خواهید شد.

وسایل ارتباط جمعی که به عنوان رسانه‌ها نیز مسمی‌اند، نقش ارزنده‌یی را در امر اطلاع‌رسانی از جریانها و حوادث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان مردم انجام می‌دهند و در بیداری شعور سیاسی و بالا بردن سطح آگاهی مردم یک جامعه نیز نقش مهمی دارند. در شرایط کنونی که تحولات شگرفی از نگاه علمی در حیات مادی و معنوی انسانها رونما شده است، به موازات آن نیز وسایل ارتباط همه گانی و رسانه‌های خبری در رشد و شگوفایی جوامع انسانی و مدنی نقش فعال و برازنده‌یی را به عهده دارند و مانند آیینهٔ تمام نما در انعکاس رویدادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه عمل می‌کنند.

در جهان امروزی به تمام وسایل و تجهیزاتی که یک فکر و اندیشه را مستقیم یا غیرمستقیم به افکار عامهٔ مردم منتقل می‌کنند، وسایل جمعی و یا رسانه‌های همه گانی و گروهی می‌گویند. این وسایل از جهت نحوهٔ کار و وظایفی که در جهت اطلاع‌دهی و آگاهی میان مردم انجام می‌دهند، با همدیگر متفاوت‌اند؛ چنانکه اجزای این وسایل به رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری دسته بندی می‌شوند.

نشریات چاپی یا مطبوعات مانند: روزنامه‌ها، مجله‌ها، کتب، اعلانات، لوحه‌ها و پلاکارتها را رسانه‌های نوشتاری می‌گویند و دستگاه‌هایی چون رادیو، تیپ ریکاردر، بلندگوی و تیلفون را رسانه‌های گفتاری. سینما، تیاتر، تلویزیون کمپیوتر و انترنت نیز در جمع رسانه‌های تصویری قرار می‌گیرند که روز تا روز از نگاه کیفیت کاری تکامل یافته، ساحات وسیع را تحت پوشش قرار می‌دهند؛ چنانکه دیده می‌شود موبایل همراه و شبکهٔ جهانی انترنت مردم جهان را باهم پیوند داده است. امروز هر کسی که به تیلفون همراه دسترسی داشته باشد، می‌تواند با دوستان خویش در هر نقطه یی از جهان تماس حاصل کند. شبکهٔ جهانی انترنت نیز گنجینهٔ بزرگ علمی بشریت خوانده می‌شود که انسان را می‌تواند با تمام دست آوردهای دانش بشری در سراسر جهان آشنا کند. در مجموع رسانه‌ها و اطلاعات جمعی همه گانی سراسر جهان را با هم نزدیک نموده و از

همین جهت جهان را به «دهکدۀ جهانی» مبدل ساخته است. امروز رسانه‌های جمعی از نظر نقشی که در جامعه دارند، به حیث «قوۀ چهارم» در ساختمان یک جامعه نامیده می‌شوند که میتوانند به عنوان آلۀ فشار و انتقاد از عملکردهای ارگانها و مسؤولان در ساختمان یک جامعه و افشای اعمال نادرست آنها فضای مناسبی را برای تکامل اذهان مردم فراهم کنند و یا اینکه در جهت مخالف آن در اغوا و فریب ذهنیت یک جامعه از آنها استفاده نمایند.

در کشور ما دولت‌های گذشته برای فرمانروایی بر مردم دارای وسایل جمعی خبری، تصویری و گفتاری بودند؛ اما این رسانه‌ها به طور غالب در خدمت رژیمهای دولتی قرار داشتند. اکنون که دولت مبتنی بر دموکراسی در کشور پی‌ریزی گردیده و تحولات مثبتی در عرصه‌های حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مدنی در افغانستان رونما شده، تغییرات امیدوارکننده‌یی نیز در زمینۀ رشد رسانه‌های جمعی خصوصی در کنار رسانه‌های دولتی به وجود آمده است که مردم می‌توانند از خدمات و مزیت‌های این وسایل جهت اعتلای جامعۀ مدنی و تحکیم نظام مبتنی بر قانون و شایسته سالاری و نفی استبداد و خشونت استفاده نمایند و از این طریق به گسترش سازمانهای مدنی در میان مردم و سهم‌دهی مستقیم شان در ادارۀ دولت بپردازند.



قواعد دستوری

درین درس به توضیح «جملۀ مرکب» پرداخته می‌شود.

جملۀ مرکب: جمله یی را گویند که بیش از یک فعل داشته باشد و از دو یا چند جملۀ ساده که معنای یکدیگر را کامل می‌کنند، تشکیل یافته باشد.

اغلب «جمله‌های مرکب» از دو جمله تشکیل شده است که به آنها جملۀ اصلی یا پایه و جمله تابع یا پیرو می‌گویند.

در جملهٔ شمارهٔ (۱): تا توانی از یار بد بپرهیز

عبارت «**تا توانی**» را جملهٔ پیرو و از «**یار بد بپرهیز**» را جملهٔ «پایه» می‌گویند.



وسایل اطلاعات جمعی که به آن رسانه‌های جمعی و همگانی گفته می‌شود، نقش اساسی و مهمی‌را در ارتقای آگاهی عامه ایفا می‌کنند. این وسایل مانند آیینهٔ قدنمایی انسان را از تمام تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه آگاه ساخته، در کنار دولتها می‌توانند به حیث یک آلهٔ فشار و منتقد آنها و یا «قوهٔ چهارم» در جامعه عمل کنند.

وسایل اطلاعات جمعی به اجزایی چون رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری تقسیم می‌شوند که هر یکی آنها چون مطبوعات، رادیو، تیلفون، سینما، تلویزیون، کمپیوتر و غیره را در برمی‌گیرند.

با رشد و تحول رسانه‌های جمعی امروز جهان به دهکدهٔ کوچکی مبدل شده و زمینهٔ پیوند و ارتباط تا دورترین نقاط جهان به وسیلهٔ این وسایل فراهم گردیده است.



◆ **بشنو و بگو**

- دانش‌آموزان متن درس را به دقت بخوانند و در مورد «وسایل ارتباط جمعی» و نقش آن در جامعه با همدیگر ابراز نظر کنند.
- سه تن از شاگردان در مورد سه عنصر اصلی وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌یی چون:
- رسانه‌های گفتاری

- رسانه‌های نوشتاری
- رسانه‌های تصویری

در صنف به بحث و گفتگو بپردازند و دیگران در غنامندی موضوع، آنان را کمک نمایند.

* دانش‌آموزان کلمات زیر را از نگاه ارتباط شان در ذیل رسانه‌های گفتاری، نوشتاری و تصویری جابجا کنند.

تلویزیون، روزنامه، کتاب، تیلفون، انترنت، فیلم، سینما، مجله، رادیو، اعلانات، کمپیوتر

◆ بخوان و بنویس

شاگردان متن درس را بخوانند و جمله‌های اساسی را از آن استخراج کرده، حفظ کنند.

جمله‌های ذیل را بخوانید و مفهوم آن‌ها را به خاطر بسپارید:

- در اثر گسترش وسایل اطلاعات جمعی و رسانه‌های گروهی، جهان امروز به دهکدهٔ کوچکی مبدل شده است.
- در جهان کنونی رسانه‌ها چشم و گوش مردم بوده، مانند آیینهٔ قدنما، انسان را از تمام تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جهان و جامعه آگاه می‌سازند.

گفتگو و مباحثه

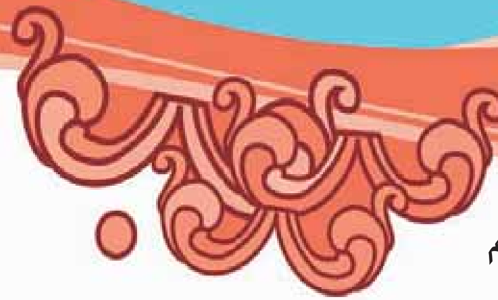
- دانشجویان معلوماتی را که دربارهٔ اطلاعات وسایل ارتباط جمعی فراگرفته اند، به یکدیگر توضیح نمایند.
- اجزای رسانه‌های جمعی شامل کدام‌ها می‌شوند؟ در مورد آنها با همدیگر صحبت و مباحثه کنید.



- شاگردان در کتابچه‌های خود وظایف زیر را بنویسند و عملی نمایند:

- چرا وسایل ارتباط جمعی را رسانه های گروهی نیز می‌گویند؟
- رسانه‌های تصویری به کدام ابزار اطلاق می‌شوند؟
- رسانه‌های گفتاری را نام بگیرید.
- تبلیغات در روشن کردن و یا انحراف افکار عمومی جامعه چه نقش مثبت و منفی را می‌تواند ایفا کند؟ به طور کوتاه توضیح دهید.





درس بیست و چهارم

امیرخسرو بلخی



کـــرم تست عذرخواه همـــــــــه　　　　ای بدرمــانده گی پناه همــــــــــه

(امیرخسرو)

دانش‌آموزان ارجمند، پیش از این شما پیرامون «اطلاعات جمعی و نقش آن در امر اطلاع رسانی و تنویر جامعه» معلومات کسب نمودید. در این جا توجه‌تان را به فراگیری سلسله اطلاعات دربارهٔ امیرخسرو، یکی از معروفترین چهره‌های فرهنگی و علمی کشور و شبه قارهٔ هند معطوف می‌داریم؛ شخصیتی که نه تنها در عرصهٔ شعر و ادب؛ بلکه در عرصهٔ عرفان، تاریخ‌نگاری، موسیقی خراسانی و هندی از شهرت کم مانند برخوردار است؛ آیا گاهی شما به نقش شخصیت‌های نخبه در رشد و تحول علم و دانش بشری توجه کرده‌اید؟ آیا می‌دانید که امیرخسرو علاوه بر شعر و ادب فارسی چه تغییرات را در شعر و موسیقی هندی نیز وارد کرده است؟ همچنان درین درس با انواع جمله از نظر مفهوم آشنا می‌شویم.

ابوالحسن امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی (۷۲۹/٦٥٢ هـ .ق.) یکی از عارفان، شاعران و دانشمندان بزرگ حوزۀ ادبی زبان فارسی دری در شبه قارۀ هندوستان شمرده می‌شود.

او در خانوادۀ امیرسیف الدین محمود،از بزرگ زاده گان ترکان لاچین (مربوط به نهرین بدخشان قدیم و بغلان امروز) چشم به جهان گشوده است.

پدر امیرخسرو از بیم حملۀ مغول از زادگاهش بلخ فرار نموده و به هند پناهنده شده و درمحلۀ «مومن آباد» شهر «پتیاله» که بر کنار رود گنگ قرار دارد، اقامت اختیار می‌کند و از جانب سلطان شمس‌الدین التتمش به حکومت پتیاله منصوب می‌شود.

او در آنجا ازدواج می‌نماید که امیرخسرو محصول آن ازدواج و دومین فرزند خانوادۀ محمود بوده است.

امیرخسرو در هند به تحصیل پرداخته و علوم متداول را از حوزه‌های علمی آنجا فرا می‌گیرد؛ به طوری که علاوه بر دانستن ادبیات ترکی، عربی و فارسی دری به زبان و ادب هندی نیز آشنایی عمیق پیدا کرده و آثاری نیز بدان زبان نوشته است.

امیرخسرو از سوی شاهان دهلی شغل امارت یافته، از همین جهت به «امیرخسرو» مشهور شده است و بیشتر هم شاهان دهلی را در شعر وصف کرده است.

امیرخسرو به حلقۀ ارادت یکی از مرشدان معروف هند بنام شیخ نظام‌الدین اولیا می‌پیوندد و اشعار پرجاذبۀ در وصف او می‌سراید.

او در شعر از سنایی غزنوی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی و سعدی شیرازی پیروی کرده و به ویژه در غزل پیرو سبک سعدی بوده است.

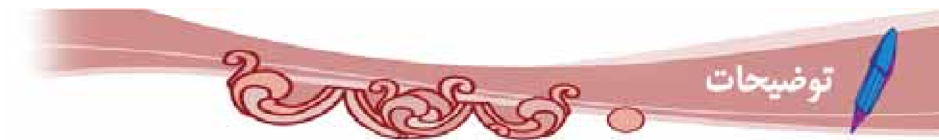
امیر در شعر سبک تازه یی داشته که بعداً به سبک هندی معروف شده است. او در علم تاریخ نویسی و موسیقی خراسانی و هندی و به ویژه در آهنگ‌سازی و آوازخوانی نیز مهارت تمام داشته است؛ چنانکه نغمه‌هایی را که شمارشان به سیزده می‌رسد، با آلۀ «سه تار» موسیقی از اختراع او می‌خوانند.

امیر خسرو با ایجاد ترکیب‌های تازه در شعر بر غنای زبان فارسی دری افزوده است؛ چنانکه به همین جهت او را «طوطی هند»، «خسرو شاعران»، «طوطی شکرمقال» «برهان

الفضلا» و... لقب داده‌اند.

جامی تألیفات امیرخسرو را ۹۲ کتاب نوشته و رقم اشعارش را نیز بیشتر از چهارصدهزار بیت خوانده است که فعلاً در حدود یکصدهزار بیت آن در دست است.

قصاید امیرخسرو طولانی است و در قصیده سرایی به خاقانی شروانی و در مثنوی سرایی نیز به سبک نظامی گنجوی نظر دارد؛ چنانکه به تقلید از «خمسهٔ» نظامی مثنوی «پنج گنج» را سروده است که مشتمل بر منظومه‌های مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینهٔ اسکندری و هشت بهشت می‌شود. امیرخسرو در سال ۷۲۹ هـ .ق. وفات نموده و در جوار آرامگاه مرشدش، نظام الدین اولیا مدفون شده است.



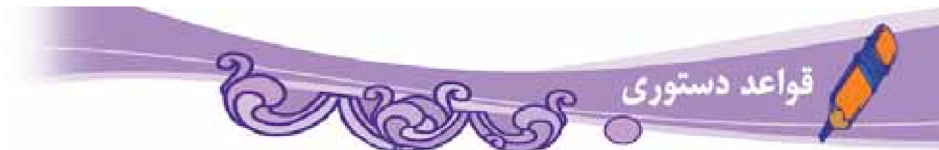
طوطی شکر مقال: یعنی طوطی شکر گفتار، لقب امیرخسرو بلخی

برهان الفضلا: حجت دانشمندان و لقب امیرخسرو

مطلع الانوار: طلوع روشنی‌ها و نام یکی از منظومه‌های امیرخسرو بلخی

خزاین الفتوح: کلید ثروتها نام یکی از کتب امیرخسرو که به نثر نوشته شده است.

رسایل الاعجاز: رساله‌های تعجب آور، نام رسالهٔ امیرخسرو بلخی



در درس قبل شما «جملهٔ مرکب» را خواندید. درین جا با «انواع جمله از نظر مفهوم» آگاه می‌شوید. جمله از نظر مفهوم و چگونه گی بیان آن به چهار نوع جملهٔ خبری، جملهٔ پرسشی، جملهٔ عاطفی و جملهٔ امری تقسیم می‌شود.

به این جملات توجه کنید:

۱. امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی از شاعران مشهور زبان فارسی دری است.

۲. آیا آثار امیرخسرو را خوانده اید؟

۳. به به! چه اشعار زیبایی.

۴. دیوان اشعار امیرخسرو را به من بده.

در جمله‌های بالا، جمله شمارهٔ (۱) را جملهٔ خبری گویند؛ زیرا در آن خبری به خواننده و شنونده انتقال می‌یابد.

جملهٔ (۲)، جملهٔ پرسشی نام دارد؛ زیرا درین جمله از موضوع و مطلبی پرسیده و سؤال شده است. در اول اینگونه جمله‌ها غالباً کلمات پرسشی آیا، چگونه، چرا، چه وقت، چطور، کجا، کی و... می‌آید و گاهی هم بدون کلمهٔ پرسش جمله را استعمال می‌کنند.

جملهٔ (۳) جملهٔ عاطفی گفته می‌شود؛ زیرا جملهٔ عاطفی جمله یی است که در آن احساسات و عواطف چون تعجب و تحسین، تأسف و آرزو بیان می‌گردند و کلمات تعجب نظیر به به، افسوس، مرحبا، دریغ و درد، کاشکی، خوشا و غیره در آن کاربرد دارند.

جملهٔ (۴) را جملهٔ امری گویند؛ چنانکه درین جمله خواهش یا فرمان و یا دستوری بیان شده است.



امیرخسرو بلخی مشهور به دهلوی از دانشمندان و شاعران بزرگ زبان دری در هندوستان است. او علاوه بر تبحر در دانش‌های دینی در علم نجوم و هنر شعرگویی و موسیقی هم مهارت زیاد داشت. او به خواجه نظام‌الدین اولیا از بزرگان عرفانی هند علاقهٔ زیاد داشت و او را در اشعارش وصف کرده است. امیر از هشت ساله گی به شعر گویی پرداخته و در شعر دری و موسیقی خراسانی و هندی ابتکارات انجام داده است.



◆ بشنو و بگو

- شاگردان در موارد شرح حال و سوانح مختصر امیرخسرو بلخی با هم مباحثه نمایند.
- چهار تن از دانش آموزان در زمینهٔ آثار امیرخسرو صحبت کنند و دیگران صحبت آنان را تکمیل نمایند.

◆ بخوان و بنویس

- شاگردان متن درس را بخوانند و با همدیگر بحث وگفتگو کنند.
- دانش آموزان به نوبت نمونه‌های شعری امیرخسرو را بخوانند و معنای آن را بنویسند.

مباحثه

شاگردان در موارد آتی بحث و تبادل نظر نمایند:

- چرا امیرخسرو را به دو محل جداگانه (بلخ و دهلی) منسوب می‌کنند؟
- چرا به امیرخسرو «طوطی هند» می‌گویند؟
- امیرخسرو در موسیقی چه نوآوریهایی انجام داده است؟



- هر یکی از دانش‌آموزان برداشت خود را از سوانح و شرح حال امیرخسرو در چند سطر در کتابچه‌های خویش بنویسند.
- جاهای خالی را مطابق متن درسی پر کنید:

الف: امیرخسرو به (   )، از عرفای مشهور هند علاقهٔ زیاد داشت.

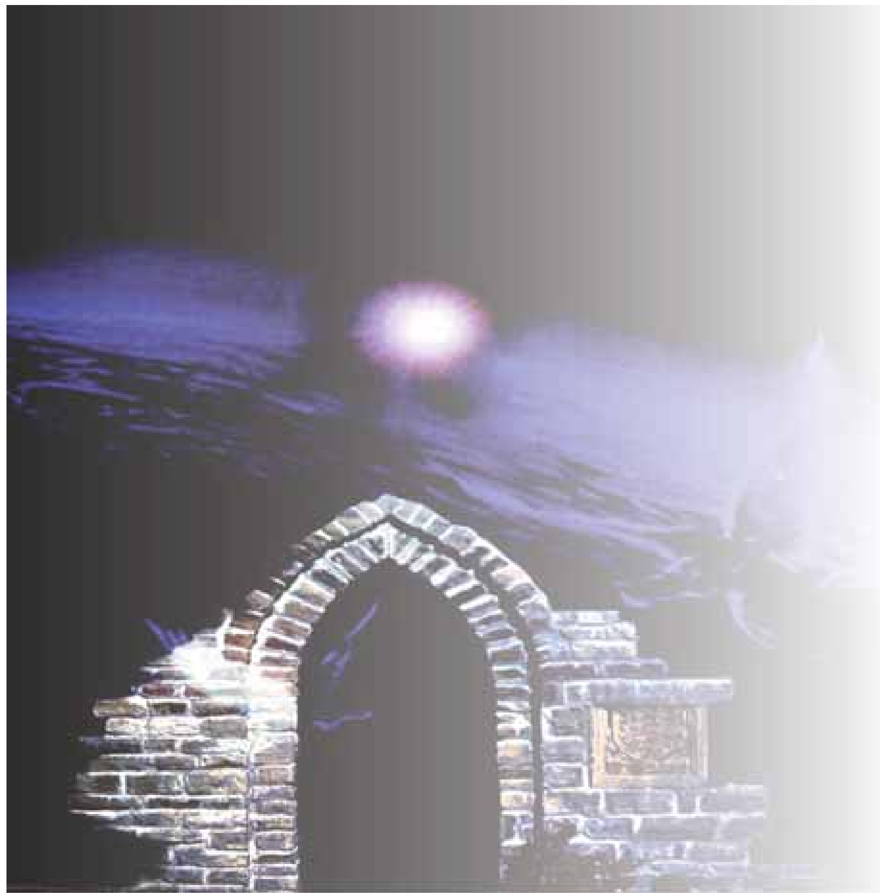
ب: امیر در انواع شعر دری به کدام یکی از شعرای آتی گرایش داشته است؟نام بگیرید.

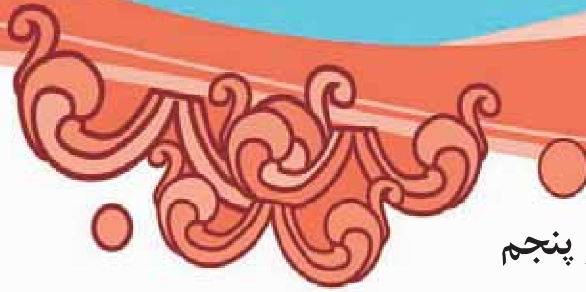
در غزل (   ) در قصیده (   ) در مثنوی سرایی (   )

در شعر عرفانی (   )

در کتابچه‌های‌تان لغات زیر را فهرست کرده، آنها را معنی کنید و در جمله‌های مناسب استعمال نمایید:

امیر، مرید، ابتکار، منثور، منظوم، پند، آرامگاه، مرشد





درس بیست و پنجم

طبیعت زیبا و ضرورت نگهداری آن



برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتریست معرفت کردگار
(سعدی)

شاگردان ارجمند، درین درس شما را به موضوع «طبیعت زیبا و نگهداری از آن» متوجه می‌سازیم. آیا شما گاهی هم به زیبایی محیط و طبیعت پیرامون خویش اندیشیده‌اید یا خیر و آیا سرزمین و فضایی را که زنده گی شما به آن بسته گی داشته و همهٔ خواستهای مادی و معنوی‌تان را تأمین می کند، شایستهٔ مواظبت و نگهداری می‌دانید یا نه؟

علاوه برآن با «جملهٔ پرسشی » هم درین درس آشنا خواهیم شد.

طبیعت ودیعهٔ خداوندی است که برای استفاده و آرامش انسان، حیوان و نبات آفریده شده است. در طبیعت؛ آسمان، ستاره‌گان، مهتاب، زمین، هوا، کوه‌ها، دره‌ها، ریگستانها، دریاهای خروشان، مزارع و دشت‌های سرسبز، جنگلهای انبوه، چراگاه‌های پر آب و علف، منابع زیرزمینی چون طلا، نقره، مس، آهن و سایر عناصر گوناگون وجود دارد که همهٔ آنها در جهان آفرینش از زیبایی‌های غیرقابل وصف برخوردارند و همهٔ آن‌ها از طرف پروردگار عالمیان به خاطر رفاه و آسایش انسان آفریده شده و در اختیار او قرار گرفته است تا آدمی با نیروی فکری و علمی و کار سازنده و هدفمند خویش طبیعت را مطیع و مسخر خود کند و از سفرهٔ رنگین آن به حد توان خویش و به طرز مطلوب استفاده نماید.

ابر و بادو مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همـــه از بهــر تو سرگشته و فرمانبردار
شـــرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بنابراین بر فرزند آدم است تا بخاطر حفظ و نگهداشت طبیعت و محیط زیست خود توجه و تلاش همیشه‌گی کند و اجازه ندهد تا مزارع طبیعی، مجاری آب، جنگلها و زمین‌های زراعتی به نحوی تخریب شده و از میان برود.

خداوند (ج) را سپاسگزاریم که به ما کشور زیبا و طبیعت دلپذیر بخشیده است که از ویژه‌گی‌ها و امتیازات طبیعی و جغرافیایی زیبا و دلپذیر برخوردار است.

پس بیایید این طبیعت زیبا و دوست داشتنی میهن ما را با کار و تلاش خسته گی‌ناپذیر زیباتر و بارورتر ساخته، آن‌ها را از خطر نابودی و تلف شدن حتمی نگهداری کنیم.



جمله پرسشی چیست؟ قابل یاد آوری است که جمله از نظر مفهوم و چگونه گی بیان آن چهار نوع است. مانند جملهٔ خبری، جملهٔ پرسشی، جملهٔ عاطفی و جملهٔ امری. شما در درسهای قبلی به جمله‌های خبری، عاطفی و امری آگهی یافتید. درین جا به توضیح جملهٔ پرسشی پرداخته می‌شود: جملهٔ پرسشی جمله‌یی است که در آن از موضوع و

مطلبی پرسیده و سؤال می‌شود در اول جمله پرسشی غالباً کلمات پرسشی آیا، چگونه، چرا، چه وقت، چطور، کجا، کی و غیره می‌آید و در آخر جمله پرسشی حتماً علامت سؤالیه می‌آید: مثالها

۱) آیا به مدرسه می‌روی؟
۲) آیا طبیعت زیباست؟
۳) چرا به کابل نرفتی؟
۴) چگونه محیط زیست را نگهداری کنیم؟



خلاصهٔ درس

طبیعت از عطایای خداوندﷻ است. جهان پیرامون ما اعم از آسمان و زمین، دریا و خشکی، ابر و جنگل همه و همه جزو طبیعت هستند که اطراف ما را احاطه کرده‌اند. انسان از طبیعت تأمین می‌شود و از سفرهٔ رنگین او تغذیه نموده، از مناظر دلکش و زیبایی‌های آن در فصول مختلف سال استفاده کرده، از آن لذت می‌برد؛ پس بر ماست تا فضای طبیعی سرزمین خود را با کار و تلاش فراوان زیباتر سازیم و در جهت نگهداری آن هرگز غفلت و درنگی به خود راه ندهیم؛ زیرا خداوندﷻ طبیعت را جهت بهره وری معقول آدمی آفریده است.



فعالیت ها

◆ بشنو و بگو

- دو نفر از شاگردان به نماینده‌گی از دیگران، پدیده‌های طبیعی را که در درس ذکر نشده، فهرست کنند و در صنف قرائت نمایند.
- یکنفر از دانش آموزان دربارهٔ محیط زیست و مواظبت از آن در صنف بحث و گفتگو کنند و دیگران به او گوش دهند و معلومات وی را به نوبت تکمیل نمایند.

بخوان و بنویس

- دانش‌آموزان با استفاده از محتوای درس یک مقالهٔ در چند سطر بنویسند و آن را با متن درس مقایسه کنند.
- شاگردان جمله‌های زیر را بخوانند و با استفاده از متن، جاهای خالی آن‌ها را در کتابچه‌های‌شان پر کنند.

خداوند جهان را به (   ) و (   ) را برای خود آفریده است. تا او را بشناسند و او را (   ) و شکر (   ) وی را نمایند.

- برای اینکه انسان خوب و بهتر زنده گانی نماید، باید (   ) خود را نگهداری کند.
- جمله از نظر مفهوم چند نوع است؟ با مثال در تخته صنف توضیح کنید.
- دانش‌آموزان متن درس را بخوانند و جمله‌های اساسی را از آن استخراج نموده و آنها را در کتابچه‌های‌شان بنویسند و حفظ نمایند.

مباحثه

- شاگردان آنچه را از درس فرا گرفته اند، با همدیگر بحث و گفتگو نمایند.
- از پیداوار عمدهٔ طبیعی کشور نام گرفته، محلات تولیدی آنها را به حساب ولایت های افغانستان معرفی کنید.



کارخانه گی

متن درس را بطور دقیق مطالعه کرده، و در چند سطر به معرفی بخشهایی از طبیعت بپردازید که در درس مذکور ذکر نشده باشند.

- لغات زیر را معنی نموده، در جمله‌های مناسب استعمال کرده، در کتابچه‌های خویش بنویسید.

ودیعه، مخازن، مواهب، عطایا، گوارا، مشکور، ممنون، کفران نعمت. ملوث

درس بیست و ششم

اضرار مواد مخدر



درس گذشته طبیعت زیبا بود، حتماً چیزهای خوبی را یاد گرفته اید. اگر بپرسیم که از دید شما چه چیزهایی این طبیعت و زنده گی زیبا را در نظر انسان زشت می‌سازد، به ساده گی خواهید گفت که جنگ، فقر، مواد مخدر و امثال اینها؛ اما باور داشته باشید که بار بدبختی اعتیاد در جامعه از تمام سیه‌روزی‌ها بیشتر است. به همین سبب درس امروز به معرفی مواد مخدر، معتادان و مشکلات ناشی از اینها اختصاص یافته است.

همچنین در بخش دستور با جملهٔ بیانی آشنا خواهیم شد.

مواد مخدر، مجموع پدیده های نشئه آور و تخدیر کننده را گویند. مخدرات انسان را به سوی اعتیاد یا وابسته گی زیان آور می کشاند؛ یعنی انسان در نتیجهٔ استفادهٔ تدریجی یا مقطعی از نوعی ترکیبات طبیعی خطرناک چون (تریاک، هرویین، مورفین، کوکایین و شراب) از جهت جسمی و روانی به شدت به آنها عادت کرده، در نهایت باعث بدبختی خود و مشکل جامعه می‌گردد.

مواد نشئه‌آور با گذشت هر روز شخص معتاد را بیشتر از پیش علاقه مند و نیازمند خویش می‌سازد. تکرار استفاده، افزایش تدریجی مقدار مواد و تمایل شدید بدان نشان می‌دهد که مصرف کننده از وابسته‌گان همیشه گی و حرفوی مواد مخدر است. ضرب المثل معروف است که هیچ معتادی روز اول معتاد شدن خود را به خاطر ندارد و این یک واقعیت انکار ناپذیر است. هیچ وابستهٔ اعتیاد در آغاز با عزم و ارادهٔ معتاد شدن دست به این کار نزده است. شخص وابسته در اول یا خواسته است که آزمایش کند و ببیند که چه اتفاقی پیش می آید و یا لازم دیده است که دوست و یا دوستان نا اهل خود را تنها نگذارد و یا کودکی مربوط به یک خانوادهٔ معتاد بوده است و تا که چشم باز کرده است، خود را معتاد یافته است. به هر صورت انسان یک وقتی متوجه می‌شود که چون موجود دست و پا بسته‌یی در چنگ این بلای آدمخوار در آمده است.

عادت به مواد مخدر در جملهٔ تهدیدهای عمدهٔ بشر به حساب می‌آید. رو آوردن به مواد مخدر زمینه ساز از بین بردن سلامت جامعه، سقوط ارزشهای اخلاقی و فرهنگی یک کشور است. استفاده از چنین وسیله‌هاست که ریشهٔ فساد و تباهی را عمیق می نماید.

در طول تاریخ به اثبات رسیده است که اعتیاد به مخدرات در داخل یک کشور به صورت اغلب از سوی مخالفان آن گسترش داده می‌شود؛ چرا که این خطرناک ترین شیوهٔ حمله بر دشمن است؛ بدین وسیله است که قدرت دفاعی، شهامت و حراست از نوامیس ملی و تمامیت ارضی از باشنده‌گان یک سرزمین گرفته می‌شود.

دانستن آنچه بسیار ضروری است، این است که معتادان را مریضان جامعهٔ خود بدانیم

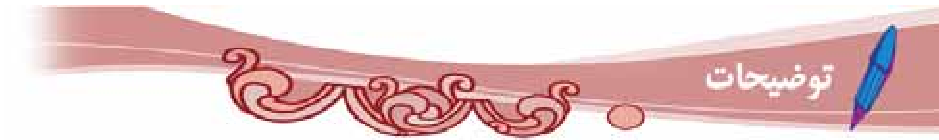
و آنان را از این غم بزرگ به سوی بهبود و نجات دعوت کنیم؛ پس برای این هدف باید آگاه باشیم که شیوهٔ دفاع از مبتلا شدن به این مرض شامل سه بخش است که با رعایت آن می‌توانیم هم مریض معتاد و هم جامعهٔ انسانی را از خطر و آسیب محفوظ بداریم و آن سه شیوه دفاع عبارت اند از:

- وقایه یا پیشگیری از اعتیاد به مواد مخدر
- تداوی یا درمان
- توان بخشی و تعلیم و تربیهٔ دوباره

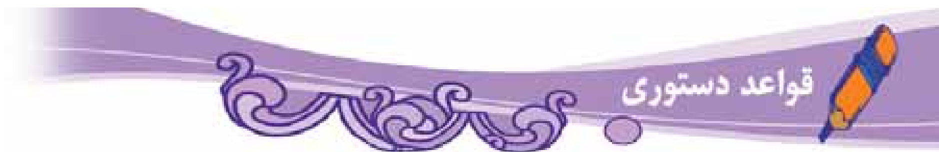
باید توجه داشته باشیم که در اجرای هر سه نوع دفاع از معتاد به مواد مخدر افراد، خانواده، جامعه، دولت، سازمانهای غیر دولتی و نهادهای امداد رسانی ملی و بین المللی مسؤولیت مساوی دارند چرا که:

اگر بینی که نابینا و چاه است

وگر خاموش بنشینی گناه است



هدف از استفادهٔ تدریجی آن است که شخص معتاد به ترتیب، مسلسل و منظم به صورت روزمره از مواد مخدر استفادهٔ نا جایز نماید؛ اما استفادهٔ مقطعی آن است که شخص وابسته به صورت لحظه‌یی و غیر منظم خود را مورد تخدیر قرار دهد.



جملهٔ بیانی یا خبری آن است که پیام یا خبری را برساند؛ مانند:

- غزال امسال در صنف خود، اول نمره شد.

در این جمله، خبر اول نمره شدن غزال بیان شده است و بس.

مثالهایی از متن:

- مواد مخدر انسان را به سوی اعتیاد یا وابسته گی زبان‌آور می‌کشاند.

مواد نشئه‌آور با گذشت هر روز، شخص معتاد را بیشتر از پیش مشتاق و نیازمند خود می‌سازد.



◆ بشنو و بگو

- مواد مخدر چگونه پدیده‌یی است؟ توضیح نمایید.
- دربارهٔ اعتیاد تدریجی و مقطعی چه می دانید؟
- معتاد شدن به مخدرات چه ضررهای را در پی دارد؟
- چه نوع جمله‌یی را خبری می گویند؟

◆ بخوان و بنویس

- افراد چگونه به مواد مخدر وابسته می شوند؟
- چرا اعتیاد یکی از تهدیدهای عمدهٔ جامعهٔ بشری است؟
- چه فکر می کنید؟ به چه دلایل استفاده از این ماده ناجایز بدترین عامل فساد و تباهی شناخته شده است؟
- چه فکر می‌کنید ؟چه طور ممکن است که یک کودک معتاد شود؟
- با ارائهٔ دو مثال جملهٔ بیانی را معرفی نمایید.

درست / نادرست

- تریاک از جملهٔ مخدرات طبیعی است. (   )

- هرویین، مورفین و کوکایین از جملهٔ مخدرات مصنوعی‌اند. (   )
- استفاده از مواد نشئه‌آور انسان را مهم، عیار و با وقار می‌سازد. (   )
- یکی از راه های اعتیاد داشتن دوستان بد است. (   )

◆ **جاهای خالی را پر کنید**

- دانستن آنچه بسیار ضروری است این است که معتادان را .... بدانیم.
- سه شیوهٔ دفاع از مبتلا شدن به مواد مخدر عبارت اند از

وقایه یا ....

....

تحلیل و مباحثه

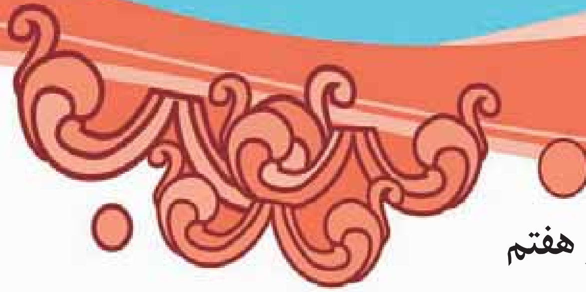
در مورد جلوگیری از اعتیاد به مخدرات بحث و تحلیل همه جانبه نموده، چند پیشنهاد جدید، سازنده و باز دارنده را ارائه نمایید.



صنف به دو گروه تقسیم شود. یک گروه در مورد مواد مخدر و گروه دیگر در مورد شخص معتاد یک یک صفحه به عنوان کارخانه گی بنویسند و روزبعد در پیش روی صنف بخوانند.







مورچهٔ زحمت کش



شما در درس گذشته با مواد مخدر و جملهٔ بیانی آشنا شدید، حالا با مورچهٔ زحمتکش و جملهٔ امری آشنا می‌شوید.

یک نگاه عمیق به چگونه گی زنده‌گی مورچه‌ها، انسان را وارد دنیای دیگر می‌کند.

مورچه را کوچک نشماریم که در هر امر آفرینش حکمتی هست.

مورچه موجود کوچکی است که جز سرمای زمستان، در دیگرفصل های سال در روی زمین همانند انسانهای فعال مصروف کار و مبارزه با مشکلات زنده‌گی است. از اولین صفات مورچه همین وظیفه شناسی و زحمتکشی و دور اندیشی آن است. مورچه نه تنها آذوقهٔ بهار، تابستان و خزان را، که خوراک موسم زمستان خود را نیز تهیه نموده در زیر زمین جابه‌جا می‌نماید تا در سرمای زمستان محتاج نشود و به همین خاطر است که گفته‌اند مورچه و زنبور عسل بهترین مرجع پند انسانهای تنبل هستند. اتفاق مورچه‌ها خصوصیت دیگری است که موفقیت آنها را تضمین می نماید؛ چنانکه گفته‌اند:

مورچه‌گان را چو بود اتفاق

شیر ژیان را بدرانند پوست

معروف است که روزی تیمور، از جنگ شکست خورده و خسته برگشته، در گوشه‌یی مأیوس نشسته بود، متوجه شد که مورچه‌یی یک دانهٔ خیلی بزرگتر از خود را می‌خواهد از یک نقطهٔ پایین به یک جای بلند انتقال دهد؛ اما موفق نمی شود. هر بار که دانه را بلند می کند، به خاطر عدم تناسب وزن و توان مورچه، دانه به زمین می افتد؛ مگر مورچه بدون خسته گی باز به برداشتن آن همت می‌نماید. تیمور حساب می‌کند که شصت و شش بار دانه می افتد ولی مورچه باز آن را بالا می‌کند تا این که در نوبت شصت و هفتم موفق می‌شود آن را به خانهٔ خود ببرد. از همان جا و از همان همت و استقامت مور، تیمور روحیه و نیرو می‌گیرد وتازه وارد جنگ می‌شود تا آنگاه که به جهانگشایی می‌رسد.

مورچه با وجود بی‌آزاری از آزار و آسیب انسانها در امان نیست و به همین خاطر طعنه زنان می گوید:

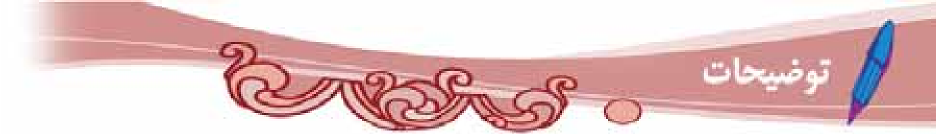
من آن مورم که با پایم بمالند

نه زنبورم که از دستم بنالند

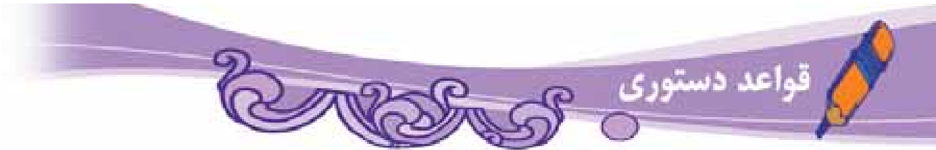
به خاطر همین مظلومیت مورچه است که حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید:

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است



مورچه‌ها دارای نظام خاص و توان کشاورزی هم هستند؛ به طرزی که دانه هایی را که قابلیت نمو در سایه را دارند، با خود به زیر زمین برده، نگاه می کنند. آن دانه ها با گرفتن نم از زمین نمو می کنند و مورچه ها از آنها غذا می گیرند.



جملهٔ امری آن است که خواهش، فرمان یا دستوری را بیان کند؛ مانند:

کتابم را بده.

این هم مثالی از متن:

- میازار موری که دانه کش است.

در هر دو مثال فوق، لحنِ جمله، امری است.



مورچه‌گان موجودات فعال، زحمت کش، دور اندیش، با همت، متحد و بی‌ضرر اند. آنها با این خصوصیاتی که دارند، مانند زنبوران عسل برای انسان های تنبل درس قابل فهمی ارائه می‌نمایند؛ پس آزار مورچه گان گناه است.



◆ **بشنو و بگو**

مورچه‌گان در زمستان چگونه زنده‌گی می‌نمایند؟

- اولین صفات مورچه ها کدام هااند؟

- مورچه‌ها چه وقت می خواهند که آسیب برسانند؟
- جملهٔ امری را تعریف کامل نموده، مثالهایی بیاورید.

به دوستانت بگو

- مورچه گان موجودات دارای اتحاد و اتفاق هستند.
- مورچه مظلومانه می گوید: من آن مورم که با پایم بمالند.

◆ بخوان و بنویس

- سه صفت کاملاً مشخص مورچه را بنویسید.
- هدف شاعر از آوردن این بیت چیست؟

من آن مورم که با گردون ستیزد
نگر یک قطره با جیحون ستیزد

- از قصهٔ مور و تیمور چه یاد گرفته اید؟ بیان نمایید.
- شناخت‌تان را از جملهٔ امری با دو مثال روشن نمایید.
- فرق بین جملهٔ ندایی و امری در چیست؟ با یک یک مثال مشخص نمایید.

جاهای خالی را پر کنید:

- مورچه ها مانند .... ی فعال مصروف کار و پیکار با مشکلات .... هستند.
- .... و زنبور عسل بهترین آموزگاران .... هستند.

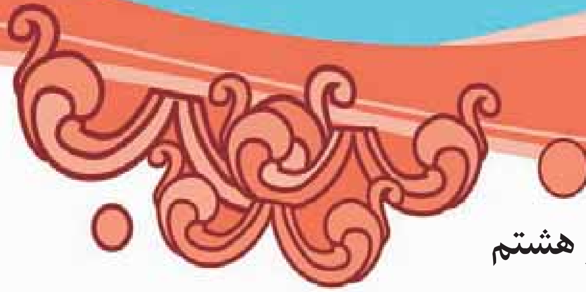
تحلیل و مباحثه

حالا که به آخر درس نزدیک می‌شوید، از این درس کدام مفهوم اساسی را گرفته‌اید؟ در این مورد نتیجهٔ تحلیل ها و مباحثه‌های خود را بیان نمایید و به هم صنفان خود اجازه دهید که نظرات شما را نقد نمایند.



کارخانه گی

صنف به دو گروه تقسیم شود. یک گروه دربارهٔ مورچه و گروه دیگر دربارهٔ بلبل یک یک صفحه بنویسند.



درس بیست و هشتم

صبر و شکیبایی



تندی مکن برادر همسرنوشت من　　دگر میازمای در آتش سرشت من

عزیزان ! بارها شنیده‌اید که صبر بالاترین خصلت هاست؛ صبر گشایندهٔ درها و پوشانندهٔ عیبهاست؛ صبر قاصد خدا و رمز گشایش کارهاست؛ لیکن شاید هرگز موضوع را در حد لازم جدی نگرفته اید؛ اما به یاد داشته باشید، اگر شکیبایی در زنده‌گی و فرهنگ بشری مهم نمی‌بود، این ضرب المثل ها از یک نسل به نسل دیگر و از یک قوم به قوم دیگر انتقال نمی‌یافت. شما در درس گذشته دانستید که مورچه با تمام کوچکی‌یی که دارد، به نیروی زحمت و همت خود یک موجود خودکفا و بااستغناست، حال در این درس، هر چند مختصر، از مزایای شکیبایی و تحمل آگاه شده، با جملهٔ خطابی آشنا می‌شوید.

استقامت و ایستاده گی در برابر سختی ها و نا ملایمت‌های روزگار را صبر نامیده‌اند و این کاری است که در فرهنگ بشری مورد قدردانی و تحسین قرار دارد.

بردباری مانند سخاوت، شجاعت، وفا، راستگویی، صداقت و .... از صفات برگزیده‌یی است که داشتن آن موجب برتری انسان می شود؛ اما با توجه به موضوعی که پیش می‌آید، یکی از این فضیلت ها نسبت به دیگری ارزش بیشتر پیدا می‌کند؛ مثلاً اگر تقابل انسان با قهر طبیعت در یک صحرای خشک و سوزان اتفاق افتد، طبیعی است که آنجا، شکیبایی فضیلت دارد؛ اما اگر در همین صحرا خطر رویارویی با دزد ویا با درنده‌گان و خزنده‌گان آدمخوار پیش آید، به یقین ارزش شجاعت و دلاوری بالا می‌رود؛ زیرا اگر در چنین مواردی انسان با شهامت و تدبیر دست به شمشیر و نابودی دشمن نزند، خود نابود خواهد شد؛ ولی آنچه در این میان اهمیت بیشتر دارد، این است که صبر بدون شجاعت و شجاعت بدون صبر ممکن نیست؛ این ها لازمهٔ هم‌اند و یکی بدون دیگری معنای کامل نمی‌یابد. از جانب دیگر همه این تجربه را داریم و می بینیم آنانی که در برابر ضربات شکننده، با بردباری تاب ایستاده گی را داشته باشند، توان وارد کردن ضربات بر مخالف را نیز دارند.

گفتنی است که شکیبایی، تنها مقاومت در برابر شکنجه‌های جسمی نیست؛ بلکه ایستادن و سینه سپر کردن در مقابل فشارهای روحی، جنگهای روانی، سرزنش ها، دور شو و کور شوها و سایر نا امیدیها، نیز صبر نامیده می‌شود. شکیبایی که رکن فضل و جزء اساسی ایمان است، هرگز با کبر، غرور، خودخواهی، دروغ، خودنمایی، شهوت، حرص، طمع، خشم، ماجراجویی، سبکسری و دیگر آفات و بلاها و رذایل پیوند نمی‌خورد. انسانهای صابر در شادی و غم مثل یک رودخانهٔ آرام حرکت می‌کنند. پیروزی و شکست شان به آسانی و به زودی درک نمی‌شود؛ این موجودات خام و احساساتی‌اند که نه تحمل شکست را دارند و نه ظرفیت پیروزی را، و به همین خاطر است که گفته‌اند:

زدیگ پخته‌گان ناید صدایی

خروش از مردمان خام خیزد

شکیبایی با ایمان، ارادهٔ قوی و اعتماد به نفس رابطهٔ استوار دارد.

این که در کلام الله مجید آمده است: اِنَّ الله مَعَ الصّابِرِّینَ (خداوند با صابران است) یا و اَللهُ یُحِبُّ الصّابِرِّینَ (خداوندﷻ شکیبایان را دوست دارد)، نشان می‌دهد که اهل بردباری و تحمل در دین اسلام از چه جایگاهی برخورداراند.

شکیبایی و تحمل از عمده‌ترین دلایل کمال و پیروزی انسان و کسب شخصیت قهرمانان اوست. این موضوع در ادبیات فارسی دری نیز پرورش زیاد دیده است؛ به طور مثال: حکیم سنایی غزنوی در سدهٔ پنجم می‌گوید:

خشم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت
سگ بود آنجا کسی کاینجا نباشد سگ سوار

همچنین انوری خراسانی در سدهٔ ششم خورشیدی می‌گوید:

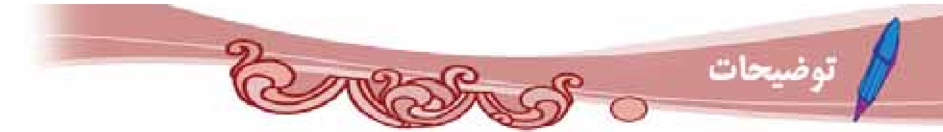
تا در این دوری ز دارویی و دردی چاره نیست
صبر کـــن چندانکه این دوران دونان بگذرد

همین گونه حضرت حافظ در قرن هشتم می‌گوید:

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخـــور **کلبهٔ احزان شـــود روزی گلستان غم مخور**
دور گردون گر دو روزی بر مـــراد ما نرفت **دایمایکسان نباشد حال دوران غم مخـــور**
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم **سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور**

در آیین جوانمردی و تمام گرایشهای نیک انسانی، صبر نمایانگر بزرگی و توانایی است.

با توجه به پیامدهای خوب شکیبایی است که ضرب المثل های فراوانی به آن اختصاص یافته است؛ مردمان از روی تجربه می‌گویند که صبر گلی است که در هر باغ نمی‌روید؛ اما اگر رویید، زیبایی را زیادتر می‌کند؛ پس به جاست که همصدا با مردم شویم و بگوییم: صبر تلخ است، ولی بر شیرین دارد.



خشم را زیر آر در دنیا که در چشم صفت   سگ بود آنجا کسی کاینجا نباشد سگ سوار

معنایش این است که صابر باش و قهر را زیر پاکن و در نزد خود بی مقدار بساز؛ چرا که از منظرِ صفات اخلاقی، آن کسی که در این دنیا برسگ نفس و خشم خود سوار (مسلط) نشود، در آن جهان در شمار سگ می‌آید.

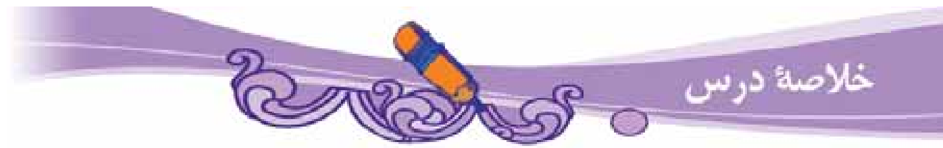


جملهٔ ندائیه یا خطابی آن است که مفهومی را به صورت خطاب به شنونده یا خواننده برساند. در جملهٔ خطابی مانند جملهٔ ندایی لحن، احساس و عاطفه شدت بیشتر دارد. در آخر یا وسط جملهٔ خطابی علامت ندابیه به کار می‌رود؛ مانند:

ای مردم! صبر ایوب لازم است تا بر مشکلات پیروز شویم.

این هم مثالی دیگر:

...... و تو ای فرعون! از ما انتقام گرفته نمی توانی، پروردگارا ما را شکیبایی ده !



صبر که بهترین خصلت ها و پوشانندهٔ عیبهاست، با خشم و ماجراجویی و دروغ و ترس هرگز سر سازش ندارد. شکیبایی از ارکان اساسی شجاعت و اجزای دین است.



بشنو و بگو

- کوتاهترین تعریفی که از شکیبایی دارید، کدام است؟
- چه پیوندی میان صبر، وفا و صداقت وجود دارد؟
- فرق شجاعت و شکیبایی را با ارائهٔ مثال روشن نمایید.

به دوستانت بگو

- از جملهٔ خطابی چه شناختی دارید؟
- صبر رمز گشایش کارهاست.

صبر مقاومت در برابر حوادث و فشارهای جسمی و روحی است.

بخوان و بنویس

- چرا پیروزی و شکست انسانهای صابر به زودی درک نمی‌شود؟
- آیا فکر می‌کنید بین ارادهٔ قوی، اعتماد به نفس و صبر رابطه‌یی وجود داشته باشد؟
- با کدام دلیل می‌گویید که انسان های بردبار و شکیبا در دین اسلام مورد احترام‌اند؟
- تا حال؛ چند مورد متوجه شده‌اید که در نتیجهٔ صبر کردن شخص یا خانواده‌یی خوشبخت شده باشد؟

درست / نادرست

- شکیبایی سختی های دنیا را کم نمی کند. (   )
- مفهوم صبر در ادبیات فارسی دری پرورش بسیار دیده است. (   )
- خداوند با صابران است. (   )

جاهای خالی را پر کنید:

- اگر شکیبایی مهم نمی‌بود، این ضرب المثل ها از دیگران انتقال نمی یافت. صبر .... های دنیا را کم می‌کند.
- تندی مکن برادر .... من
- پیروان تمام .... از شکیبایی چون صفت .... انسان یاد نموده اند.

تحلیل و مباحثه

بالآخره دریافت‌تان از صبر چگونه است؟ بعد از بحث و تحلیل زیاد به نماینده‌گی از هر گروه ، یک یک شاگرد نتیجه را اعلان کنند و سایر شاگردان در آن مورد، قضاوت کنند؛ همچنین دو نفر از شاگردان شخصیت یک انسان صبور و یک انسان احساساتی و پرخاشگر را تمثیل نمایند.



در مورد صبر ایوب که به یک ضرب‌المثل جهانی تبدیل شده است، معلومات نموده، در صنف توضیح دهید.

واژه نامه

آ

آذوقه : خوراک

آراء: {ع}(اِ فا) ج. رأی؛ رأی ها، اندیشه ها

آرامگاه: آرامگه، جای آرمیدن، محل آسایش، مجازاً به معنی گور و مقبره هم آمده

آرایش: (ا مص) زیب، زینت، زیور، آرایش در اصل زینت به افزایش است، پیرایش، تعبیه، تجهیز، رسم، آیین، نهاد، ادب، تصنع، ظاهر سازی

آزار (اِ) رنج، عذاب، شکنجه، اذیت، تعب، مشقت، کین، کینه، عداوت، رنجیده گی، اندوه و غم،

آزمایش: (اِ مص) . آزمودن و آزماییدن) آزمون، امتحان، ورزش، ریاضت، مشق و تمرین.

آشفته: (ا مفـ) پریشان، شوریده، مضطرب، مختل، بی نظم، بی نسق، دچار هرج و مرج، درهم و برهم، متفرق، پراگنده، خشمگین، به هیجان آمده، رنجیده، سرگردان

آفات: جمع آفت {ع} آنچه مایهٔ فساد و تباهی گردد، آسیب، بلا، زیان

آوا: {= آواز} (ا) آواز، بانگ، صوت، صیت، شهرت، عقیده، رأی، آوای سرد: گفتار زشت.

آیین: رسم، روش، ادب، معمول، متداول، مرسوم. شیوه، آهنگ، صفت،کردار، اندازه، حد، عدد، شمار، قاعده و قانون. اسباب، سبیعت، نهاد، فطرت، جشن، زیب و زینت، فرو شکوه. کیش، شریعت.

الف

ابتکار: اول چیزی را دریافتن، چیز تازه پیدا کردن، انجام دادن کاری که سابقه نداشته باشد.

ابله: (ص) سرسبک، کم خرد، گول، کانا، نادان، بی تمیز، نابخرد، پپه، پخچه، گاوریش، بی مغز، کالیوه، دنگ

ابن: {ع} (ص) زادهٔ نرینه از آدمی، فرزند نرینه، پسر، ج ابناء، بنون، بنین،

ابهام: {ع}(مص م) پوشیده گذاشتن، مجهول گذاشتن، بسته کردن کار، پوشیده گفتن، در کردن و راندن کسی را از کار. (ا مص) پیچیده گی، بسته گی، پوشیده گی، تاریکی، انگشت نر، انگشت بزرگ، ـــــ؛ ج اباهم، انگشت ستبرو کوتاه دست یا پای انسان

اتفاق: {ع}(مص ل) باهم یکی شدن، یکی گشتن، م پشتی کردن، متفق شدن، سازگاری

کردن، موافقت کردن؛ با هم نزدیک شدن ضد نفاق (ا مص) اجماع، تطابق، حادثه، واقعه،

اجتناب: {ع} (مص م) احتراز، پرهیز، پرهیز کردن، دور شدن،

احاطه: {= حاطت، ع، احاطهٔ} (مص م) گرد چیزی بر آمدن، چیزی یا جایی را فرا گرفتن و در میان گرفتن، درک کردن چیزی به طور کامل و تمام.

احزان: {ع}(اِ) ج. حزن، غم ها، اندوه ها، کلبهٔ احزان

احمر: {ع} (ص) سرخ، تأنیث آن حمراء است، کبریت، (گوگرد) احمر در کیمیا گوهری است یا قوت سرخ، گل احمر = گل سرخ، گل سوری، محمدی، لالهٔ احمر: لالهٔ سرخ

اختصاص: {ع} (مص م) خاص کردن ، خاص گردانیدن به چیزی، ویژه کردن به، انفراد برگزیدن، گزین کردن، تفضیل.

اخلاق: {ع}(اِ) ج.خلق، خوی ها، عادات. یکی از شعب حکمت عملی است و آن دانش بدونیک خویها و تدبیر انسان است برای نفس خود.

ارجمند: (ص مر) با ارج، با ارزش، صاحب قیمت، ثمین، گرانبها، پربها، نفیس، با قدر، صاحب قدر و منزلت، بزرگوار، بلند مرتبه، با اعتبار، گرانمایه، شریف، عزیز، گرامی، ضد خوار، درخور سزاوار، لایق، قابل، شایسته، ارزنده، نجیب، اصیل، دانا، هوشیار، خردمند

ارشد: {ع} (ص تفضیـ رشد) راه راست یابنده تر، راهبر تر به حق، رشید تر، به رشد رسیده تر، بزرگتر، مسن تر، (نظ) بزرگتر و سر کردهٔ هر واحد نظامی، ارشد اولاد: آنکه در میانهٔ فرزندان رشید تر و با هوش تر از همه باشد. فرزند بزرگتر، فرزند نخستین که از دیگر فرزندان بزرگتر و سالمندتر است.

ارض: {ع}(اِ) زمین (کره) خاک، غبرا، ج.اراضی، ارضیین

ارکان: (ا) ج. جمع رکن، مبنا ها، پایه ها، ستونها، عنصر ها، طبع های چهارگانه، مولودهای ماده های چهارگانه باد و خاک و آب و آتش، پنج قسمت سپا و لشکر: مقدمه، قلب، میمنه و میسره و ساقه

اسپ تازی: اسپ عربی: یا تازنده یعنی وقتیکه عرب ها به خاطر اسلام لشکر کشی می کردند و بالای اسپ ها سوار شده با دشمن حمله می کردند.

استغنا: {ع}(مص ل) توانگری خواستن، بی نیازی خواستن، توانگر شدن، عدم تقید، بی قید بودن.

استقامت: {ع}استقامه(مص ل) راست ایستادن، راست شدن، درست شدن، پایداری، ثبات، پافشاری، بها کردن، قیمت کردن.

اسرار: {ع} (ا) ج سر، راز ها، نهانی ها، سرها، آشکار کردن رازها

اسوه: نمونه

اصرار {ع}(مص ل) پای افشردن، پافشاری کردن، پایداری در امری کردن.

اصول:(۱) ریشه ها، بنیاد ها، بیخ ها، نژاد ها، تبار ها، گوهر ها، هفده آواز اصلی در موسیقی قدیم ایرانی، علوم شرعی که از چهار اصل تشکیل می شود: کتاب، سنت، اجماع، قیاس است.

اعتراض: {ع}(مص ل) خرده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن. تعرض کردن، پیش آمدن .(اِ مص) واخواست، واخوهی. (دربدیع) آنست که شاعر در اثنای بیت لفظی برای اتمام شعر بیاورد که معنی برای آن محتاج نباشد و آن را «حشو» گویند و برسه قسم است: ملیح، متوسط و قبیح؛ ج اعتراضات.

اعتنا: {ع} (مص م) اهتمام ورزیدن به کاری، توجه داشتن به امری یا کسی فکر، اندیشه، توجه

اعتیاد: {ع}(مص م) عادت کردن، خو گرفتن، خوگیرشدن، عادت،خوی،ج.اعتیادات.

اغلب: {ع}(ص تفض) بیشتر، اکثر،چیره تر، غالب تر.

اغیار: جمع غیر، بیگانه گان، دیگران

افسانه: {=فسانه= افسانه} (ا) سرگذشت، قصه، داستان مثل

افواه: سخنی که زبانزد عام باشد.

اقلیم: (معر) (ا) ناحیه یی از کرهٔ زمین، قطعه یی از کرهٔ ارض که از حیث آب و هوا و اوضاع طبیعی از قطعات دیگر ممتاز باشد. قدما زمین را به هفت اقلیم یاد کرده اند. کشور، مملکت، ولایت، جمع اقالیم

اقوال: جمع قول

اکراه: {ع}(مص م.) نا خوش داشتن، ناپسند داشتن، کسی را به زور به کاری واداشتن، به ستم بر کاری واداشتن (اِ) نا خواست، فشار، زور.

امام رُسل : پیشوای پیغمبران، پیشوا، رهبر رُسل

امان: {ع} (مص ل) بی بیم شدن، (ا مص) بی ترسی، ایمنی، حفاظت، عنایت، زنهار، پناه

امداد {ع}(مص م) یاری کردن، یاری دادن، مدد کردن، کمک، اعانت.

انتقام: {ع}(مص ل) کینه کشیدن، کینه خواستن، کین توفتن، کینه توزی؛ ج. انتقامات

اندوه: = {انده} غم، غصه، گرفته گی دل، گرفته گی خاطر، حزن، اسف، تأسف، ج. اندوه ها، اندهان.

انگار: (انگاردن، انگاشتن) تصور، پندار، کارناتمام، طرح، انگاره. (اِ فا) در ترکیب به معنی «انگارنده» آید یعنی پندارنده، تصور کننده، سهل انگاره(ند، اِمر) فرش کن و آن بجای ادات تشبیه به کار رود؛ گویی، پنداری.

انگاشتن {=نگاردن}(مص م) (انگاشت، انگارد، خواهدانگاشت، انگارنده، انگاشته، انگارش).

انیس: {ع} انس گیرنده، خوی گیرنده، همدم، دلارام، هم صحبت

اوج: (ا) بلندی، بالا، فراز، بلند ترین نقطه، اعلی درجه، بلند ترین درجهٔ کوکب مخصوصاً خورشید، بلند ترین نقطهٔ ارتفاع آواز، شعبه یی از «عشاق» شعبهٔ سیزدهم از شعب بیست و چارگانهٔ موسیقی ایرانی (قدیمی)

اهالی: {ع} (ا) ج اهل، مردمان، کسان، ساکنان (جایی و محلی)

ایفا: {ع، ف ایفا} (مص م) به سر آوردن وعده، با پایان بردن وعده و پیمان، وفا کردن، حق کسی را تمام دادن،

ب

باستان: (ص. امر) قدیم، گذشته، دیرین، دیرینه

بالیدن: بالودن، نمو، بزرگی (مص) (بالید، بالد، خواهد بالید، ببال، بالنده) نمو کردن، نشو و نما کردن، رشد کردن، فخر کردن، مباهات کردن.

بحر: دریا

بذل:{ع.}(ص م.) بخشیدن،دادن(اِ مص) بخشش.

برّ: خشکی، دشت، بیابان و...

برتر: (ص تفض) بالاتر، بلندتر(از نظر مادی و معنی)، اعلی.

بُرقع: چادری، روی بند، نقاب.

بروز: نشان دادن، ظاهر ساختن، ظاهر

برین: (ص نسبته) اعلی،سپهر برین، عرش برین، باد برین: بادصبا.

بلا: {ع.ف.بلا} (ا) آزمایش، امتحان، سختی، گرفتاری، رنج، مصیبت، آفت. بدبختی که بدن انتظار و بی سبب بر کس وارد آید. ظلم و ستم، بسیار زرنگ، محیل، حیله گرد.

بلاغت: {ع، بلاغة} (مص ل) بلیغ شدن، شیوا سخن گردیدن (ا مص) چیره زبانی، شیوا سخنی، بلوغ، آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت. یکی از مباحث علم معانی

است.

بُن: (اِ) بیخ، بنیاد، پایان، انتها: بنُ چاه، سوراخ، در فزیک(قسمتی از چراغ برق که به سر پیچ وصل شود. بن بغل: زیر بغل، بن بینی : نوک بینی و ریشهٔ بینی که نزدیک به ابرو باشد.

بن دامان: پایین دامان. انقیاد، فرمانبرداری، اطاعت، رغبت تمام، کمال میل، ذخیره پس انداز، قصد و اراده

بنا: {ع} (مص م) بر آوردن، ساختن، عمارت، ساختمان، هر نوع ساختمان که برای سکونت و استفادهٔ انسان و حیوان و جا دادن اشیا بکار رود. ج ابنیه، قرار، بر قراری، بنیاد، اساس، شکل.

بی نوا (ص مر) بی چیز، تهیدست، بیچاره، بی سامان، ناتوان، در مانده، عاجز،

بی نیازی: (ص مر) توانگری، غنامندی، ضد نیاز مندی،

بیت احزان: (اِ خ) خانهٔ یعقوب در هنگام دوری یوسف علیه‌السلام

بیت الحرام: خانهٔ کعبه، چون داخل شدن در آن برای مشرکان حرام بوده به این نام خوانده شده است

بین: (ا مص) جدایی، میان، وسط، فاصلهٔ دو چیز، نهرین، اسم تثنیه یعنی دو دریا، بین النهرین، بین دو دریا

پ

پژوهشگر: (صفت فاعلی) پژوهش کننده، جستجو کننده، جوینده، مستفسر، محقق، متجس کار آگاه، مفتش، خردمند، دانا، زیرک، پژوهندهٔ اختر، ستاره شناس

پشتوانه: {پشتوان} (امر) پشتیبان، (بانک) سپردهٔ بانکی، برای تعیین اعتبار، مقدار طلا و نقره و جواهر و مانند آن که بانک ملی جهت انتشار پول در خزانهٔ بانک نگهداری می نماید.

پند : نصیحت، اندرز

پندار: (ا) گمان، ظن، وهم، سؤظن، بدگمانی، فکر، اندیشه، خود را بزرگ پنداشتن خود بینی، خودپسندی.

پیر: (صفت ص، ا) سالخورده، کلان سال، مسن، معمر، شیخ، مقابل جوان، برنا، دیرینه، کهنه، قدیم، مراد، مرشد.

پیشدادی: کسی که در پیش قانون گذارد و داد گری کند، نخستین واضع قانون: هوشنگ پیشداد حمزهٔ اصفهانی گوید: فیشداد اول حاکم میباشد چه او شهنج= هوشنگ اول حاکم ممالک به شمار است، در روستا پره داته = پیشداد همیشهٔ، اسم هوشنگ آمده، یعنی نخستین

کسی که قانون گذاشته است مانند هوشنگ که پس از مرگ کیومرث صدوهشتاد و اند سال پادشاهی نبود و جهانیان یله بودند چون گوسپندان بی شبان تا هوشنگ بیامد، هر یک از پادشاهان سلسلهٔ داستانی پیشدادی.

پیشوای سبیل: پیشوا، سرکرده، پیشرو، راهنما، مقتدا، امام

پیک: {پیاده رونده؛ قاصد = فیج، معر} کسی که مأمور رساندن بارها و نامه های پستی از جایی بجایی دیگر است. برید، چاپار، قاصد، پیام گزار، جزبر، قمر، تابع سیاره، پیک آسمانی: فرشته، پیک الهی

ت

تأنی: {ع}(مص ل) آزارد، ستوهی، رنج، زحمت، تعب، عنا، محنت شکنجه، عذاّ،(مص ل.) رنجه شدن، عذاب کشیدن. (مص م) آزار کردن، رنجه کردن آزردن، رنجانیدن.

تباهی: (فساد، ضایع شدن، نابودی)

تبجیل: (ع) (مص. م) بزرگ داشتن، بزرگ شمردن، احترام کردن (ا مص) بزرگداشت، ج تبجیلات

تبحر: مسلط بودن، وارد شدن .

تجلی: نمودار شدن، پدید آمدن، هویدا گردیدن،پیدایش، تابش، روشنی

تجنیس: همجنس و هم صدا

تحسین : {ع} (مص م) آفرین گفتن، نیک شمردن، نیکو کردن، ، زیبا ساختن(ا مص) تعریف، تمجید، آفرین، ج م تحسینات.

تحمل: {ع}(مص ل) برتافتن، تاب داشتن، شکیب داشتن، توانایی ، طاقت، فروتن، قبول رنج و مشقت؛ ج. تحملات.

تخدیر: {ع}(مص م) کرخ کردن، کرخت گردانیدن، سست گردانیدن، پرده کردن، پنهان کردن، بی حس کردن؛ ج تخدیرات.

تخطی: {ع} (مص ا) در گذشتن، گذشتن، آن سو شدن، تجاوز کردن، گذشتن از حد خود، گام زدن، ج تخطیات.

تدریجی: {ع}(مص ل) درجه به درجه پیش رفتن، پایه بپایه بالارفتن، آهسته آهسته کاری کردن، اجرای امری اندک اندک؛ ج. تدریجات.

تربت: {ع} تربهٔ (ا) خاک، گور، قبر، مقبره، آرامگاه

تسبیح: (مص م) خدا را به پاکی یاد کردن، نیایش خدای کردن، سبحان الله گفتن، (اسم

مص) ذکر خدا، یاد خدای

تصادم: بهم کوفتن، سخت به هم خوردن، برخورد سخت.

تصویر: {ع}(ص م) صورت کسی یا چیزی را کشیدن، نقش کردن (امص)، صورتگری صورت سازی، نقش ، ج.تصویرات، تصاویر. نمایش اشکال برروی صفحه یی مستوی(صفحهٔ تصویر)

تضرع: {ع}(مص ل) خورای کردن ، فروتنی کردن، زاری کردن، التماس کردن.(ا مص) فروتنی، التماس؛ ج. تضرعات.

تضمین: {ع}(مص م) برعهده گرفتن تاوان، ضامن شدن، در پناه خود در آوردن. در ظرفی قرار دادن چیزی را. در علم بدیع آوردن مصراع، بیت و ابیاتی از شعر دیگران در ضمن شعر خود.

تطهیر: جمع تطهیرات، پاک کردن، پاکیزه ساختن، شستن، پاکی؛ طهارت

تغزل: {ع} (مص ا) غزل سرایی کردن، شعر عاشقانه گفتن، عشق ورزیدن، (ا مص) غزلسرایی، عشق ورزی، ج: تغزلات.

تکثر: {ع}(ص ل) بسیار شدن، زیاد شدن،(مص م) بسیاری جستن، بسیار گرفتن از چیزی، بسیاری. ج.تکثرات

تلخیص: خلاصه کردن، مختصر کردن کلام. (امص) خلاصه گویی، ج. تلخیصات.

التماس: جستن، خواهش، خواهش تضرع آمیز

تمایل: {ع}(مص ل.) گراییدن، میل کردن، اظهار میل و رغبت. به یک سوی کج شدن. (اِ مص) گرایش ، میل. عاطفه، احساس؛ تملایات

تمدن: {ع} (مص ل) شهر نشین شدن، به اخلاق و آداب شهریان خو گرفتن همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی و غیره حضارت؛ جمع. نمدن ها

تمکین: پابر جا کردن، نیرو و قدرت دادن، به کسی توانایی دادن که به امری یا چیزی دست یابد، قبول کردن و پذیرفتن فرمان کسی.

تمهید: گسترانیدن، هموار کردن، مقدمه چیدن، آسان ساختن، آماده کردن

تمیز {ع.تمییز}(مص م.) بازشناختن، جدا کردن، برتری دادن (ا مص) بازشناسی، بازشناخت، امتیاز،تشخیص،پاکیزه، پاک

تناسب: {ع}(مص ل) با هم نسبت داشتن، نسبت یافتن با یکدیگر خویش هم بودن، وجود داشتن نسبت و رابطه میان دو کس یا دو چیز، خویشاوندی سازگاری، موافقت. بیان تساوی دو نسبت را در ریاضی تناسب گویند. ج.تناسبات

تنبیه: بیدار کردن، هوشیار ساختن ، ادب کردن

تندی =تند رونده(ص فا.) آنکه در حرکت و رفتن سریع باشد، ضد کند روی، بی باکی، بی پروایی، خشمناکی، چابکی، چالاکی، قهرو غضبناک.

تندیسهٔ: {=تندس=تندسیه=تندسه} (ا مر) صورت، تصویر، تمثال، مجسمه، پیکر، جثه، کالبد، قالب.

توجیه {ع}(مص م) کس را به سوی دیگری فرستادن. روی کسی یا چیزی را به سویی برگرداندن. توضیح دادن مطلبی. (مص ل) روی آوردن به سوی چیزی، روی آوری، توضیح،ج. توجیهات

توحید: (مص م) یکتا کردن، یگانه کردن، خدا ﷻ رایگانه دانستن. (امص) اقرار به یگانگی خدا ﷻ

تهداب: اساس، بنیاد، اول هر چیز، ابتدای هر کاری و هر چیزی.

تهدید: {ع}(مص م) ترسانیدن، بیم دادن، جمع. تهدیدها

تیسفون: شهر قدیم در غرب ایران و در سواحل شرقی که پایتخت ساسانیان بود و اعراب آن را مداین می گفتند.

تیوری: (اِ.) معتقدات منظم و مرتب، فرضیه: تیوری سیاسی. مجموعه معلوماتی که بعض امور و حوادث را تشریح کند: تیوری حرارت و غیره...

ث

ثنا: (اسم): آفرین، تمجید، تعریف، تحسین، مدح، ستایش، شکر و سپاس

ج

جادو: (ص.) آنکه جادو کند، افسون کننده، افسونگر.(اِ) سحر، ساحری، جادو گری، چشم معشوق، دلفریب، محیل ، مکار

جاذبه: {ع جاذبهٔ} (افا) مؤنث جاذب، در فزیک نیرویی که همهٔ اجسام را به طرف مرکز زمین می کشد، جذب، ربایش، محبت، قوه یی که در حیوان و نبات که غذا را جذب می کند

جبار: {ع} (ص) قاهر، مسلط، متکبر، پادشاهان مستبد، یکی از صفات خدای تعالی است،

جبل: {ع} (ا) کوه، ج جبال، اجبال

جدیت: {ع} (مص جع) سعی، کوشش

جزع: {ع}(مص ل) بی صبری کردن، ناشکیبایی کردن، زاری کردن ، زاری، بیتابی، بی صبری.

جوار: {ع} (ا.) همسایه گی، نزدیکی، پناه، زنهار،

جولان: {ع} (مص م) گشتن، گرد باد آمدن، گردیدن، دور زدن، تاختن، تاخت و تاز.

جوهر: {معر، گوهر} (ا) اصل و خلاصهٔ هر چیز، آنچه قایم به ذات باشد؛ هر سنگ گرانبها

جوهر، مانند یاقوت، الماس و ... هر یک از احجار کریمه در علم کیمیا بعضی اسید ها را به نام جوهر خوانند مانند جوهر سرکه...

ح

حاتم: به معنای زاغچه و نام مردی از قبیلهٔ طی (طا) که در سخا و کرم معروف بود.

حدیث: (ع) (ص) تازه، جدید، نو، ج. حداث، حدثأ، حدیث و قدیم: نو و کهن، هر چه که از آن خبر دهند و نقل کنند، خبر، سخن، خبری که از رسول (ص) تازه نقل کنند؛ ج. احادیث،

علم حدیث: علم به خبر ها و اقوالی که از رسول (ص) روایت شده است.

حراست: {ع}حراسه (اِ مص) نگاهبانی، پاسبانی، حفاظت.

حسن: (ا . مص) زیبایی، جمال، نیکویی، رونق، فروغ، خوشی، خوبی

حضرت: {ع. حضره} (اِ) قرب، حضور، نزدیکی. پیشگاه، درگاه. پایتخت. برای تعظیم پیغمبران و ائمه و شاهان و بزرگان آید: حضرت قدس،حضرت رسول ....

حرص: {ع}(اِ) آز،آزمندی، ضد قناعت است و آن طلب بدست آوردن نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است و یا طلب شی است به کوشش زیاده از حد.

حقیر: {ع} (ص) کوچک، ذلیل، خوار، زبون.

حکمت: (ع) حکمهٔ (ا مص) عدل، داد، علم، دانش، حلم، بردباری، راستی و درستی، صواب، کلام موافق حق، پند، اندرز، معرفت حقایق اشیا به قدر توان بشری، فلسفه، حکمت عملی، علم به احوال اشیا و موجوداتی که وجود آنها تحت حیطه و قدرت بشر است.

حمیت: مردانه گی، مروت، غیرت، رشک

حیا: {ع، ف حیا} (ا مص) شرمساری، خجلت، انحصار نفس است در وقت استشعار از ارتکاب قبیح به جهت احتراز استحقاق ندمت

خ

خاتم النبیین: آخرین پیغمبران، لقب حضرت محمد(ص)

خادم: {ع} (افا، ا) خدمت کننده، خدمتگزار، مستخدم، ج خدام، خدم، خادمین، خواجه، کسی که مقیم خانقاه باشد و خدمت اهل الله و واردان در خانقاه را کند و خدمت مرشد را به عهده گیرد.

خرام: رفتار آهسته، از روی ناز و وقار و زیبایی، بمعنی نوید و مژده و شادی و شادمانی هم گفته شده.

خرم: (ص) شاد، شادمان، خندان، (اسم) ماه دهم از سال شمسی، دی، روز هشتم، از هر

ماه شمسی، مقام و پرده یی است در موسیقی قدیم، گیاهی است از تیرهٔ مرکبیان که برگ های آن در طب قدیم مستعمل بود.

خروش: {= اخرش=خرش، خروشیدن} بانگ و فریاد.

خشم: غضب، قهر، غیظ

خشونت: {ع. خشونه}(امص.) درشتی، ناهمواری، مقابل نرمی، لین، تندخویی، درشتخویی.

خصلت: {ع خصله} خوی، صفت (خواه نیک باشد یابد) عادت ؛ ج. خصال، خصایل

خطبه: {ع} خطبهٔ (ا) سخنرانی، سخنوری، وعظ، موعظه، نصیحت خلق، مقدمهٔ کتاب، ج خطب.

خطیر: بزرگ، مهم

خلعت فاخر: جامهٔ زیبا و گرانبها و بزرگی کسی برای کس دیگر ببخشد.

خلق: {ع} خوی، عادت، سجیه، ج اخلاق

خلیفه: {عربی}(خلیفه)(ص. اِ)؛ جانشین، قایم مقام. جانشین پیغمبر، پیشوای مسلمانان. کسی که به مقام خلافت رسیده. جانشین قطب و مرشد، ارشد مریدان شاگرد ارشد در مدارس و مکتب های قدیمی، مبصر، کمک استاد، جمع خلفا

خورشید: (قد) خوردرخشنده، (امر) (راخ) آفتاب، هر ستارهٔ ثابتی که مرکز یکی از منظومه های شمسی باشد.

دادار: (ص مهر) عادل، داد دهنده، آفریننده، بخشاینده، خدا، خالق

دخل: (مص) داخل شدن، در آمدن، مداخله، دخالت در امری، خرده گیری، وجهی که در نتیجه شغل و کاری بدست آورند، در آمد.

درب: درگاه، دروازه عمومی.

درخواست: (مص خم) در خواستن، خواستن، خواهش (امر) نوشته یی که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد شود.

درنگ: (ا) توقف، سکون، آهسته گی، کندی، تأخیر، دیر کرد.

دریغ: (اِ) افسوس، اسف ، حسرت، دریغ داشتن کلمه یی که در حسرت و افسوس استعمال شود، دریغا! فسوسا!

دستور: (امر) صاحب دست و مسند، وزیر، روحانی زردشتی {= دستوری} رخصت، اجازه، قانون، آیین، روش، برنامه، یکی از رشته های ادبیات که از انواع کلمه بحث کند. چوب کندهٔ درازی که به عرض بر بالای کشتی می انداختند و میزان کشتی را نگاه می داشتند. چوبی که

در پس در اندازند تا گشوده نگردد.

دون: {ع} (ص) پست، فرومایه، سفله، (ق) پایین، فرود، مقابل فوق، غیر، سوای، بدون (لازم الاضافه)

ده: (ا) آبادی کوچک در خارج شهر، روستا، راه به ده بردن، به مقصد رسیدن

ذروهٔ اوج علیین: بالا ترین نقطهٔ که در جنت است.

ر

رأس: {ع} سر، کله

راستا: (ا) راستی، مقابل کجی و انحراف، جانب راست مقابل چپ، راستای کسی، راستای، در حق او، در بارهٔ وی، امتداد

رانده: (الِف) به رفتن وا داشته. به حرکت انداخته(مرکوب) بیرون کرده، مطرود، نفی بلند شده، تبعید شده.

راهی {=رهی}(ص نسب) رونده، راهرونده، راه نشین، غلام، بنده، چاکر.

رحمت: (مص ل) مهربانی کردن، شفقت ورزیدن، بخشودن، عفو کردن، (مص) مهربانی، شفقت بخشایش، عفو

ردا: جامه، بالاپوش، هر لباسی که روی لباس های دیگر برتن کنند؛ جمع ردایه، جالب، عجیب، نیکو و خوشایند. دور کردن، راندن، (شهری و جای)

رذایل: {ع}(اِ) ج. رذیله؛ پستی ها، فرو مایه گی ها، ناکسی ها.

رستگاری: (حا مص) خلاص، نجات، رهایی نور رستگاری: در میان ملاحان خلیج فارس معمول بود که به هنگام خطر مشعل یا چراغی را می افروختند برای طلب امداد که آن را نور رستگاری می گفتند.

رستن: {= رهیدن} (مص ا) رها شدن، نجات یافتن، خلاص گشتن

رفاه: {ع}(ا مص) تن آسانی، آسودگی، آسایش. سازواری، سازگاری.

رفو: دوخت، دوخت پاره گی ها و سوراخهای پارچه و جامه به نوعی که به سهولت معلوم نشود.

رکن: {ع} (ا) ستون، ستونی که چیز دیگر بدان تکیه کند، عمود، جزو بزرگتر از هر چیز، عضو عمده، کار بزرگ، امر عظیم، بزرگ، سرور، رئیس قوم، ج: ارکان، هر یک از بخشهای چارگانهٔ قوماندانی عمومی.

روایت: {ع} روایهٔ (مص م) نقل کردن مطلب، خبر یا حدیث، باز گفتن سنت از پیغمبر و امام بی واسطه یا با واسطه، یکی از شعب علوم ادبی عرب و آن گردآوردن نقل اشعار و امثال

و لغات و اخبار است، داستان، حدیث

رهبان: {ع} (ص) آنکه در ترس از خدا مبالغه کند، زاهد، ترسا؛ ج رهابین، رهابنه، رهبانون.

ریا: (مص م) به نیکو کاری تظاهر کردن، خود را پاکدامن جلوه دادن، دورویی، نفاق، ترک اخلاص است در عمل به آنکه غیر خداجَلَّ‌جَلالُه را لحاظ کند.

ز

زمرد: (ا) یکی از سنگهای قیمتی به رنگ سبز و آن هر چه بزرگتر باشد گرانبها تر است، قدما می پنداشتند که نظر به زمرد چشم افعی را کور کند.

زمزمه: (معر، زمزمهٔ، قس زمزم) (مص ل) ترنم کردن، تغنی کردن، (ا.) نغمه، سرور...

زیان: (اِ) ضرر(یا مادی یا معنوی) خسارت، ضد سودو نفع، آسیب، صدمه، نقصان

زیر: (ق) پایین، تحت، مقابل زبر ، بالا، فوق. پایین، تحت، مقابل روی، زبر(اِ) قسمت تحتانی چیزی، ته، پایین ؛مقابل زبر، بالا، فوق.

ژ

ژیان: (ص.) خشم آلود، خشمگین، غضّبناک، درنده، سبع

س

ساحر: {ع}(اِفا) سحر کننده، جادو کننده، جادوگر، افسونگر؛ ج ساحرون، ساحرین، سحار

سبکسری:(ص مر.) خواری فرومایه گی، بی وقاری، بی تمکینی،سفاهت،ابلهی،مجرد،بی تعلق.

سپر:{۱ سپر} آلتی فلزی یا چرمی که در قدیم به هنگام جنگ برای دفاع سر و اعضای بدن می پوشاندند تا ضربت شمشیر و نیزهٔ دشمن به بدن اصابت نکند.

سپری: (ص) تمام، کامل، به آخر رسیده، تمام کرده شده

ستودن: مدح کردن، تمجید کردن، ستایش کردن.

سجایا: {ع} جمع سجیه. سجیه به معنی خلق، خوی، عادت، طبیعت.

سجده: {ع.سجده} (مص ل)نهادن نماز گزار هفت عضو خود(پیشانی، دوکف دست، دو سرزانو، دوشست پا) را بر زمین با شرایط مخصوص و خواندن ذکر های لازم. عمل مذکور را انجام دادن به عنوان تعظیم پادشاه یا امیر.

سخاوت: {ع. سخاوه} (مص ل) بخشش داشتن، کرم داشتن، (ا مص) بخشش، کرم مروت : {ع. مروهٔ= مرؤهٔ} (ا، مص) مردی، مردانه گی، خداوند مروت = صاحب مردانه گی

سدره: سدره المنتهی درختی است در بهشت

سرشت: (ا) فطرت، طینت، نهاد، خوی، خلق، طبیعت

سرهنگ: {= سرآهنگ} (امر) (نظ. قد) فرمانده قشون، سردار، دگروال، مباشر، پیشکار، پهلوان، مبارز

سزاوار: (صفت مرکب): لایق، مناسب، شایسته و...

سفیر: (ا) فرستاده، پیام آور، رسول، اصلاح کننده میان دو قوم، میانجی، آنکه به نماینده گی دولت و مملکتی در مملکت دیگر امور مربوط به کشور خود را انجام دهد؛ ج سفراء، سفیر کبیر: عالیترین ایفا نمایندهٔ یک کشور در کشور دیگر.

سقوط: {ع} (مص ل) افتادن، فرود آمدن بر زمین، ریزش، ریختن

سلامت: {ع. سلامه}(مص ل) بی گزند شدن، بی عیب شدن، رهایی رستگاری. خلاص از بیماری، شفاء ارامش، صلح

سوسنی: منسوب به سوسن، {معر} (ا) سوسن گیاهی است از تیرهٔ سوسنی ها که جزو گیاهان تک لپه یی جام و کاسه نگین است. گلی است فصلی و دارای گل های زیبا دو درشت به رنگ های مختلف اصل این گاه از اروپا و جاپان و امریکای شمالی و همالیا است.

سوگ: غم و اندوه

سوگ: مصیبت، عزا، غم و اندوه.

سیاح: {ع} (ص) آنکه در شهر ها و کشور ها به سیاحت پردازند، جهانگرد

سیره: سرگذشت.

ش

شاداب: {= شاد آب} (ص مر) پر آب، سیراب، آبدار، تازه، طری، شاد، شادان، شادمان، مسرور، چراگاه سبز

شبان: (ا) نگهبان گلهٔ گوسفند و گاو، چوپان، راعی، شبان وادی ایمن: موسی (ع)

شحنه: پاسبان مشهور و برزن، نگهبان.

شرار: {ع} (ا) پاره یی از آتش که به هوا جهد؛ جرقه، شرر (واحدآن شراره)

شراره: (ا) جز و بندی کتاب، ته بندی کتاب و دفتر و غیره، بخیهٔ مخصوصی که صحاف بر دو طرف ته کتاب زند. مادگی دگمه، از هم گسیختن (پاشیدن) ازهٔ چیزی: پاره شدن رشتهٔ انتظام آن.

شرف: {ع} (ا مص) علو، مجد، بزرگواری، بزرگی، بلندی نسب، قوت کوکب در برج و درجه یی از فلک، مقابل هبوط، آبرو، عرض، مکان مرتفع.

شکوه: شأن، شوکت، بزرگی، حشمت، مهابت، هیبت، قوت، توانایی

شکیبا: (ص فا) بردبار، صبور، تحمل کننده

شکیبایی:(مص) بردباری، صبوری

شگفت انگیز: شگفت انگیز: تعجب آورنده، تحیر کننده، شگفت ماندن: متحیر ماندن

ص

صابر : {ع} (اِفا) صبر کننده، بردبار، شکیبا؛ ج. صابرون و صابران. یکی از نامهای خداوند(ج)

صخره: {ع. صخرة} (ا) سنگ بزرگ سخت، خرسنگ، صخرهٔ حمأ: سنگ سخت

صراحت: {ع، صراحة} (مص ل) ویژه شدن، خالص گردیدن، خلوص، بی آمیختگی، روشنی، آشکاری، صریح گفتن مقابل کنایه گویی.

صرف نان: خوردن نان

صفت: {ع.صفته} چگونگی کسی یا چیزی را گفتن. ستودن. (اِ مص) بیان حال، چگونه‌گی،کیفیت(اِ) نشان، نشانه، پیشه، شغل. معنی، واقع ، باطن، شکل ، گونه، طریقه، سیرت، خوی و خصلت. در دستور: کلمه ای که حالت و چگونه‌گی چیز یا کسی را برساند.

صیت: آوازه، نام و ذکر خبر، شهرت نیکو

ض

ضربات: {ع ضرباته} ج ضربت(اِ مر) یک بار زدن، (مص م) زدن (اِ) زخم، کوب.

ط

طبیعت: {ع، طبیعة} (ا) سرشتی که مردم بر آن آفریده شده، نهاد، فطرت، خلق و خوی، هر یک از چهار عنصر، وضع اختصاصی و مزاجی یک فرد، مزاج و طبایع، قوهٔ مدبرهٔ.

طبیعی: {ع}(ص نسب.) منسوب به طبیعت، مربوط به طبیعت، جبلی، ذاتی، فطری ضد مصنوعی. امری که مقتضای طبع باشد. چیزیکه مستند به ذات شی باشد.

طراوت: {ع، طراوهٔ = طراءهٔ} (مص م) تروتازه شدن، (ا مص) تری، تازه گی، شادابی.

طریقت: {ع طریقهٔ} (ا) روش، راه، مسلک، مذهب، سیرت، تزکیهٔ باطن، مقابل شریعت که تزکیهٔ ظاهر است و آن طریقی است که سالکان را به خداﷻ رساند، و حقیقت، اهل طریق، رهرو طریقت، صوفی.

طلایه: **پیشدار،** واحدی از سر بازان که در پیش عده یی قوی فرستند تا از کم و کیف دشمن آگاهی یابند، ـــ ج، طلایه گان، طلایه ها

طمع: {ع}(مص ل) آزمند گردیدن، حریص شدن، امید داشتن، انتظار، حرص، امیدواری.

طیب: (ص) پاک، پاکیزه، طاهر، خوب، نیکو، حلال، روا، خوشبوی، معطر.

ظ

ظرفیت: {ع. ظرافه} زیرک شدن ، ماهر گردیدن، مهارت ، خوش طبیعی ، نکته سنجی، زیبایی، خوشگلی.

ظرفیت: {ع}(مص جعـ) گنجایش، وسع، آبگیر، استعداد، قوه، قابلیت...

ظریف: {ع} (ص) زیرک، خوش طبع، نکته سنج، بذله گوی، زیبا، خوشگل ج. ظرفاء

ع

عابرین: مردم، عبور کننده گان از جاده و سرک.

عار: {ع}(ا) عیب، ننگ، فضیحت، رسوایی، ج اعیار.

عاقبت: (ا) پایان هر چیز، انجام، آخر، انتها، نتیجه، حاصل، ماحصل

عبادت: (مص م.) پرستش کردن، بنده گی کردن، طاعت کردن خدای (اسم مص) پرستش، طاعت خدای

عبور و مرور: رفت و آمد.

عجم: {ع} (ص) غیر عرب

عدم: {ع} (ا مص) نیستی، نابودی؛ مقابل هستی، وجود

عرفان: (مصدر. م) شناختن، معرفت، شناختن حق تعالی، معرفت حق (به مفهوم عام) وقوف به دقایق و رموز چیزی است، (به مفهوم خاص) یافتن اشیا به طریق کشف و شهود و به این جهت تصوف یکی از جلوه های عرفان است. در اصل تصوف یکی از شعب و جلوه های عرفان است.

عصاره: شیره و شربت

عطایا: جمع عطیه، بخش ها، انعام ها

عقوبت: شکنجه، عذاب، جزای کار بد، گناه و سیاست.

علایم: نشانه ها، علامت ها

علم: {ع} (مص م) دانستن، یقین کردن (ا مص) معرفت، دانش، مقابل ظن، جهل، یقین

علیک الصلوة: درود بر تو باد، ای پیغمبر(ص)

عناصر: {ع}(اِ) ج. عنصر؛ آخشیجان. عناصر اربعه: چهار عنصر قدما: آب، باد، خاک، آتش. اج.ا، قسمت، بخش

عناوین: {ع، (ا) ج، عنوان} به عناوین مختلف، به طرق مختلف، از راههای گوناگون

عنایت: (مص ل. م.) آهنگ کردن، قصد کردن، حفظ کردن، توجه نمودن، مورد توجه قرار دادن، احسان کردن، انعام کردن، (۱ . مص) قصد، توجه، اهتمام، احسان، انعام

عهد: (مص م) شناختن امری را، حفظ کردن، نگهبانی کردن، تفقد کردن، وفا کردن، وعده، سوگند، قسم، پیمان، شرط، میثاق. دوره، زمان، روزگار

عیار: (مص م) اندازه کردن (پیمانه) امتحان کردن کیل تا صحت آن معلوم گردد چاشنی زر و سیم، ترازوی زرو سیم سنج، امتحان، آزمایش، سنگ محک

غ

غارت: {ع.غاره} (اِ) چپاول کردن، به تاراج بردن؛ ج. غارات

غربت: {ع، غربهٔ} (مص ا) دور شدن از شهر و دیار، غریب گشتن (ا مص) دوری از وطن، غریبی، غیبت، ضد حضرت، جای دور از خانمان، آنجا که وطن شخصی نباشد، مقابل موطن غربت و وطن

غفلت: فراموش کردن، بی خبر گشتن، ندانستن چیزی

ف

فاخر: {ع} (افا) نازنده، فخر کننده (ص) هر چیز نیکو، عالی، گرانبها، گرانمایه، خرمای بزرگ بی دانه غور.

فتی: فتا، {ع} (ص) جوانه سال از هر چیزی، جوان شدن، جوانی و جوانمردی

فراگیر: گرفتن، اخذ کردن، تعرف کردن گرفته شده، اخذ شده، تعرف شده، احاطه شده، محاصره شده، در برگرفته شده ، شامل شده، آموخته شده، گسترش داده شده، پر شده، عادت گرفته شده.

فردوس: باغ، بوستان، بهشت

فروردین: {=فرودین، در لغت به معنی فرود های پاکان (ا) ماه اول سال شمسی و آن مدت توقف آفتاب است در برج حمل و مدت آن را اکنون ۳۱ روز گیرند. نام روز نوزدهم از هر ماه شمسی (فروردین روز)}

فساد: {ع}(مص ل) تباه شدن، نابود شدن، از بین رفتن، متلاشی شدن، آشوب، زیان، گزند، کینه، دشمنی، ظلم و ستم، شرارت و بدکاری، بیماری، علت.

فضیلت: {فضیله}رجحان، برتری، مزیت. درجهٔ عالی در فضل، فزونی در معرفت و علم، صفت نیکو، ضد رذیله، ج م فضایل.

فقرا: {ع، ف، فقرا} (ص، ا) ج فقیر، تهیدستان، تنگدستان، عارفان، درویشان

فیلسوف: حکیم

القاب: {ع}(اِ) ج.لقب، خطاب هایی که برای تعظیم و احترام کسی پیش از اسم وی آورند. یا بجای اسم آنها بکار برند، لقب ها.

ق

قارون: {معر. عبر} (ص.)(ف.) کسی که در اندوختن مال افراط ورزد. کسی که با داشتن ثروت بسیبار نابود گردد و ثروتش به فریاد او نرسد. گنج قارون: مال بسیار

قباء: (ا) جامهٔ پوشیدنی که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف قسمت پیش را با دکمه بهم پیوندند جمع اقبیه، ترکیبات اسمی: قبا آهنی یا جبهٔ آهنی، قبای راه، جامهٔ سفر، قبای زربفت

قدوس: پاک، بسیار پاک

قرعه {ع.قرعه)(اِ.) نصیب، بهره ،سهم،قطعه یی کاغذ، چوب یا استخوان و مانند آن که به وسیلهٔ فال زدن با آن نصیب کسی را معین کنند. پشک

قصار: قصیر، کلمات و سخنان کوتاه

قله: {ع}قلته(اِ) سرکوه،چکاد، تیغ.

قو: پرنده یی است از راستهٔ پا پرده داران که منقاری شبیه مرغابی دارد. این پرنده نسبتاً عظیم الجثه و بسیار زیباست و چون دارای بال های وسیع و گسترده است پروازش بسیار خوبست و در آب نیز خوب شنا می کند ولی چون دارای جثه سنگین است راه رفتنش به سختی انجام می گیرد. قو از حیوانات کوچک داخل آب و کرمهای لجن ها تغذیه می کند..

ک

کانون: {ع} (ا) آتشدان (اعم از گلخن یا منقل آتش) نام دو ماه از ماههای سریانی، مرکز، محل اصلی، باشگاه، کانون خانواده گی محل اقامت خانواده به مناسبت آنکه در قدیم هر خانواده دارای آتشدانی فروزان بود.

کاهش: کاهیدن، کاستن، کاسته شدن، کم شدن، ضعیف گشتن، نقصان یافتن، نحیف شدن کم کردن، کاهانیدن.

کبر: {ع}(ا مص) بزرگی، فروتنی، نخوت، خود را بزرگ شمردن، با تکبر.

کفران نعمت: ناشکری کردن بر نعمت خداوند(ج)

کوه پیکر: کوه+پیکر {امر} (ص) کوه مانند، مانند کوه، عظیم الجثه

کهین: کلمهٔ یی پهلوی: کهنه، دیرین، قدیم، بزرگ.

گ

گرایش: (ا مص) میل، تمایل، خواهش، قصد، اراده،آهنگ، سرپیچی، نافرمانی، سنجش.

گرایش: گراییدن، قصد، آهنگ، تمایل، میل و رغبت

گرو: (اِ)پول یا مال یا چیزی دیگر که نزد قرض گیرنده نهند. یا امیر و پادشاه مغلوب و زیر دست پادشاه غالب و زبردست گذارد تا پس از ادای قرض مسترد شود، رهن، مرهون. آنچه برای قمار یا شرط مسابقه و امثال آن درمیان نهند و آن متعلق به برنده باشد،قید، بند.

گزیده: (ا مف) انتخاب کرده، اختیار کرده

گزینه: انتخاب

گسترش (ا مص) عمل گستردن، پهن کردن مانند قالین، فروش و ....

گسسته: جدا شده، منقطع، دور شده، قطع شده، پراگنده، پریشان، ضد متراکم، انبوه، رها شده، از بین رفته نابود شده، باز شده، گشاده، ویران کرده، درهم ریخته.

گنجینه: (ص نسبـ) منسوب به گنج، جای گنج، مخزن، خزانه، مال بسیار، موزه، مکانی که کتابها را مطابق ترتیب معینی مرتب کنند و در موقع حاجت به آسانی در دسترس مراجعان گذارند؛ مخزن کتاب

گوارا: ملایم

ل

لا ابال: بی باک، بی پروا

لخت: قطعه، پاره، تکه، یک لخت: اندکی، مقداری (ص) برهنه، عریان.

لعبت: {ع} لعبة (ا) پیکر نگاشته، پیکر (عموماً) بازی (مانند شطرنج و نرد) بازیچه؛ ج لعب، چیزی که از مقوا و چوب و پارچه و غیره به شکل افراد آدمی کوچک سازند و کودکان با آن بازی کنند، عروسک، معشوق، محبوب، زیباروی، صنم، بت

لغز: {ع} سوراخ موش دشتی که بسیار پیچدار باشد. راههای کج و معوج، شمردن اوصاف چیزی است بدون آنکه نام آن را ببرند، چیستان، لغاز

لمیده: تکیه کرده شده.

لیل: (ا .) شب، مقابل روز

م

ماده تاریخ: ساعت، روز، ماه و سال یک واقعه تاریخی.

ماه: (مانگ = ج) (راخ) نام قمر، (اخ) نام فرشته یی است هر ستاره ای که به دور یکی از

عبارات بگردد. قمر، روز دوازدهم از هر ماه شمسی...

مأیوس: {ع} (ا مف) نا امید گشته، نومید، ج مأیوسین .

مبادا: {م.نهی +باد(فعل. صیغهٔ دعا و نفرین)} سوم شخص مفرد نهی از بدون: الف- مشود؛نباشد، اتفاق نیفتد. ب: نیست باد! محو بشود!

مبتلا: {ع}(اِ مف) آزمایش شده، گرفتار بلا، گرفتار، معتاد (مبتلی) در بند و قید آمده.

مبدأ: {ع.ف مبدا}(اِ) جای شروع؛ مقابل مقصد. آغاز، شروع، جای آشکار کردن. ج. مبادی، سبب.

متعفن: {ع}(افا) بدبو، گندیده.

متوازن: {ع}(اِ فا) آنچه که هم وزن و معادل دیگری باشد، هموزن، همسنگ

متهم: {ع}(اِ مف) کسی که مورد تهمت قرار گرفته، تهمت زده، به بدی شناخته ج. متهمین. متهِم: تهمت زننده، افترا زننده؛

مجرم: گناهکار، کسی که مرتکب جرم شده باشد.

محزون: غمگین

محقق: {ع} (ا مفـ) امر تحقیق شده، ثابت گشته، تحقیق یافته، {ع} (ا فا) تحقیق کننده، بازجو، آنکه سخن خود را به دلیل ثابت کند. دانشمندی که در علمی یا فنی به تتبع بپردازد. کسیکه حقیقت اشیا را چنانکه باید بر او کشف شده باشد...

محوطه: {ع}محوطه(اِل) جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد. ساحت

مخازن:جمع خزینه

مخدر: {ع}(اِ فا.) آنکه بخوابد و دست و پای سست گرداند. آنچه که تولید رخوت و ستی اعصاب کند. در پرده نشاننده.

مرثیه: شعری که در مرگ و سوگواری سروده می شود.

مرشد: هدایت شده، راه نمود

مرید: اراده کننده، خواهنده از صفات ثبوتی خدای تعالی است.

مزاح: (مص ل) شوخی کردن، خوش طبعی کردن (ا مص) شوخی، خوش طبعی،خورسند

مزایا: {ع} ج مزیت(ا مص) افرونی و رجحان از نظر علم، عقل، بزرگواری، شجاعت و غیره) برتری، امتیاز.

مساکین: جمع مسکین {ع} (ا ج) تهیدستان، بی چیز ها، درویش ها، بیچاره ها

مستوفی: {ع} (ا، فا.) تمام فرا گیرنده، آنکه تمام حق خود را بگیرد، (مال) محاسب عاید

مالیاتی، کامل، تمام، استیفا شده.

مشام: بینی، محل قوهٔ شامه.

مشحون: آگنده، پرشده، مملو، انباشته.

مشکور: شکر گزار، شکر گفته شده ، سپاسگذاری شده، پسندیده و ستوده شده.

مصاحب: {ع} (افا) مصاحبت کننده، (ص) هم صحبت، یار همدم ج مصاحبین

مصایب: جمع عیب ها

مصنوعی: {=نیازمند}(ص) حاجتمند، محتاج.

مضحک: خنده آور

مضر: {ع} ضرر رساننده، زیان آور، زیانبخش، ضد سودمند و نافع.

مطبوعات: {ع} (ا، مف.) ج، مطبوعه (مطبوع) نوشته های چاپی، (اصط) روزنامه ها و مجلات

مطموره: محلی در زیر زمین که در آن مواد غذایی را پنهان کنند، سرداب، زندان

مظهر: {ع} (ا) جای آشکار شدن، محل ظهور، تماشاه گاه، منظر، جلوه گاه، تجلی گاه، کسی که دارای قیافهٔ کامل عیار یک درویش باشد.

معتاد: {ع} عادت گیرنده، خو گر؛ ج معتادین (امف) عادت شده

معرفت: {ع، معرفهٔ} (مص م) شناختن، (ا مص) شناسایی، علم، دانش، ادراک امر جزئی یا بسیط است.

معطر: عطر آگین، عطر آمیز، خوشبو

معما: {ع} (ا مفـ) پنهان داشته، پوشیده، آنست که اسمی یا معنی را به نوعی از مشکلات حساب یا به چیزی از قلب و تصحیف و غیر آن از انواع تعمیه پوشیده گردانند تا جز به اندیشهٔ تمام و فکر بسیار ان را نتوان کشف کرد. معمیات.ج

مغاره: {ع} (ا) غار، مغار، شکاف، کهف

مفلس: {ع} (افا، ص) بی چیز، تهیدست، تنگدست، ج مفلسین

مقام{ع}(اِ) محل قیام، محل ، مکان. رتبه، منزلت،درجه، مرتبه. برای احترام در تخاطب ونامه نگاری کلمهٔ مقام را پیش از «وزارت» مدیریت، ریاست، معاونیت و مانند آن آورند.

مقبره:قبر، گور

مقطعی: {ع}، بریده ، جدا جدا، دور دور، پاره پاره شده، قطعه قطعه

مکافات: پاداش

ملکه (اِ) ملک، قدرت . (اخلاق) صفت راسخ نفسانی که قابل زوال و تغییر نباشد ملکهٔ نفس:

صفت راسخ در نفس.

ملوث: پلید، آلوده شده، آلوده.

ممثل: {ع}(ا مف) مصور کرده، تشبیه کرده، مانند قرار داده، مجسم شده.

ممنون: {ع} (ا مفـ) نعمت داده و منت نهاده متشکر، منت دار

منزلت: {ع.**منزلة**}(اِ) درجه، مرتبه، مقام.

منشأ: {ع}(اِ) محل پیدایش، محل صدور جای نشو ونما، اصل، مبدأ.

منشور: زنده شده، نشر شده، مبعوث.

منظور: {ع} (ا مفـ) دیده شده، نظر کرده شده، مقصود، مراد، مقبول، پسند افتاده منظور نظر: لایق نظر، مورد توجه

منظوم: برشته کشیده شده، برشتهٔ نظم در آمده، سخن موزون، شعر، خلاف منثور.

منعمان: {ع} (ا مفـ) جمع منعم، انعام داده شده ها، احسان کرده شده گان، بخشش کرده شده ها.

منقبت: هنرو کار نیکو که موجب ستایش شود. آنچه مایهٔ فخر و مباهات باشد. و به معنی راه در کوه و راه باریک. شعری که در وصف امامان و پیشوایان دین گویند.

مواج: بسیار موج زننده

مواجهه {ع. مواجهه} روبرو شدن باکسی، رو یا روی گردانیدن، رو یا رویی.

مواهب: جمع موهوبه به معنای عنایت، فضل و بخش.

موقوفات: {ع} {جمع موقوفهٔ} آنچه از قبیل ملک، زمین، مستغلات و غیره که در راه خدا وقف کنند.

مهبط: جای فرود آمدن، فرود آمدن

مهجور: {ع} (امفـ) جدا کرده شده، دور افتاده، متروک، ج مهجورین

ن

نا خلف: {ف، ع} (ص) فرزند بدرفتار، بی ادب، نا اهل، فرومایه، بدسرشت

نابخرد: بی عقل، بی خرد.

نازل: {ع} (افا) از بالا به زیر آینده، فرو آینده، (ص) پست، حقیر، کم قیمت ارزان.

ناسپاس: (ص) ناشکر، حق ناشناس

ناشی: {ع}(افا.ص) تازه کار، مبتدی، بی تجربه، منشأ گرفته شده.

نبی {ع. نبیٔ}(ص.اِ) پیغامبر، پیغمبر،رسول، ج. انبیا. محمد(ص) بن عبدالله (اختصاصاً)

نجابت: {ع} نجابة (مص ل) نجیب بودن، اصیل بودن، پاک نژاد بودن، (ا مص) اصالت، پاک نژادی

نحو: {ع} (ا) راه، طریق، طرز، شیوه، اسلوب، قسم، گونه؛ ج انحا، نزدیک، قریب، در حدود (به اضافه آید) به نحوی: به طرزی، به نوعی، بخشی از دستور زبان که به وسیلهٔ آن عمل و وضع کلمات در جمله و عبارت شناخته می شود. ائمهٔ نحو: پیشوایان علم نحو.

نحوه: {ع} نحوهٔ/ (ا) طریقه، روش

نخست: (ق) در آغاز، در اول، بار اول، از آغاز، قبلاً، اولین، نخستین، پیشین، سابق، ابتدا.

نژاد: (اِ) اصل ونسب،گوهر، مجموعهٔ افرادی که از نگاه مشخصات قیافه، کوتاهی و بلندی قد وضع لب و دندان، مو، رنگ باهم شباهت دارند.

نشئه: {ع. نشاه} (مص ل۹ سرخوشی، حالت سکری که براثر استعمال مواد مخدر یا مشروبات الکلی دست دهد.

نظام: (مص م) آراستن، نظم دادن، مرتب کردن، برشته کشیدن گوهر ها، (ا مص) نظم، ترتیب، آراسته گی، رشتهٔ مروارید، عادت، روش، شعر، مجموعه سپاهیان و افسران کشور و ادارات مربوط به آنان.

نظر: {ع} (مص م) نگاه کردن، نگریستن، بنظر آوردن، مورد توجه قرار دادن چیزی را به جهت دفع چشم زخم، اندیشیدن.

نعت: (ع) (مص م) وصف کردن (مخصوصاً توصیف نیکو) (ا مص) وصف، صفت، خصلت (بیشتر در مورد خدا و رسول (ص) استعمال شود) ج نعوت.

نفس: {ع} خون، تن، جسد، کالبد، شخص انسان، ذات، حقیقت، هر شی، روح و روان، جوهری است که ذاتاً مستقل است و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است. به عبارت دیگر جوهری است مستقل قایم به ذات خود که تعلق تدبیری به ابدان دارد.

نقیب: {عربی} (ص، اسم) مهتر قوم، سرپرست گروه، کسی که مأمور تیمار داری و تفحص احوال دسته یا صنفی است.

ننگ: (ا) بدنامی، بی آبرویی، عار، حرمت، آبرو، شهرت، آوازه، مقابل، ننگ و عار، نام و ننگ، شهرت و آبرو، شرم، خجلت.

نو آور: (ص فا)، نوپردازنده، آنکه چیزی نو آورد (نو)، شاعری که به سبک نو شعر گوید.

نوازش: (ا مص) دست بر سر و روی کسی کشیدن، دلجویی، مهربانی، شفقت، لطف، مرحمت بخشش، هدیه، نواختن آلت موسیقی، ج نوازشات.

نوامیس: جمع ناموس {عادت،شریعت} آبرو،عزت،احترام،جنگ،حرب،عفت،عصمت،پاکدامنی.

نهار: (ا.) روز؛ مقابل شب

نهضت: {ع} (نهضة) (مص ل) بر خاستن، قیام کردن برای رسیدن به منظور های اجتماعی و سیاسی، حرکت کردن (ا مص) بر خاسته گی، قیام، جنبش.

نیاز: (ا) حاجت، احتیاج، خواهش، تمنی، اظهار محبت، تحفهٔ درویش.

نیرو: زور، قوت، توانایی، رمز قدرت. در فزیک عاملی که می تواند جسم ساکن رامتحرک و متحرک را ساکن سازد و یا در حرکت تغییری وارد کند، هر یک از قوای مختلف نظامی، انرژی.

نیکو: (ص) خوب، نیک، مقابل بد، شخص خوب رفتار و نیکو کردار، زیبا، خوب روی: ج، نیکوان

و

واحد: {ع} یک (نخستین شماره) (ص) یگانه، یکتا، جزوی از کل، فردی از افراد، بسیط، بی جزو، مفرد، مقابل جمع، نظیر، مثل، امری که منقسم نشود؛ مقابل کثیر، مقیاسی که بدان کمیت ها را سنجند، واحد پول، واحد درس: (درس نو)

وافر: زیاد، بیش

واقعه:پدید آینده، پیش آمد، رخ دهنده، آسیب در کار زار و بلا و سختی

وجوب: {ع} (مص ا) لازم بودن، ضرورت داشتن، ذاتی بودن هستی خدا(ج) (ا مص) لزوم، ضرورت، هستی، مقابل عدم.

وجه: راه، طریقه، روش، نوع، قسم، پول، روی، چهره، صورت، جهت، جانب، سوی، ذات، شخص، قصد، نیت، آهنگ، صحیفه، صفحه، آنچه بدان معاش کرده شود.

وحش: {ع.}(اِ) جانوری که با انسان مأنوس نشود، جانوردشتی ؛ج وحوش.

ودیعه: مالی که به عنوان امانت نزد کسی بگذارند؛ جمع ودایع

ولگرد: {= ول گردنده} (ص فا) هرزه گرد، آواره، بیجا و مکان

هـ

هجو: شمردن معایب کسی را، نکوهیدن، دشنام دادن کسی را به شعر.

هزل: مزاح کردن،بیهوده گفتن، شوخی مزاح آمیز و غیر جدی.

هموار: (ص) مسطح، برابر، صاف، مستوی، خوش ساخته، آهسته، نرم و آهسته، یکنواخت، یکسان(ق) همیشه، دایماً، پیوسته(ا) تحمل.

همی: پیشوندی است که بر سر فعل ماضی، مضارع و امر در آید: همی رفت، بر سر ماضی و مضارع معنی استمرار دهد ـــــ گاه در قدیم بین «همی» و فعل «ب» زینت در می آمده: همی برفت، گاه بین «همی» و فعل یک یا چند کلمه فاصله می شده، گاه به ضرورت شعر

«همی» پس از فعل آید.

هنگامه: (غوغا، شلوغی) جمعیت مردم، داد و فریاد، معرکه، هنگامه دریدن کسی را، بهم زدن معرکهٔ کسی

ی

یورش: (رفتار) تاخت و تاز، هجوم

منابع و مآخذ

۱- آیین درست نویسی، گردآورنده، سید علی محمد اشراقی، انتشارات مطبعهٔ بلخ، کابل، ۱۳۸۶ هـ .ش.

۲- ابو عبدالله جعفر رودکی، برگزیدهٔ اشعار رودکی و منوچهری، تألیف اسماعیلی حاکمی، چاپ اول، تهران: اساطیر ۱۳۷۰ هـ .ش.

۳- ابوعبد الرحمن سلمی، ملامتیان، صوفیان و جوانمردان غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ

۴- احمد سمیعی و دیگران، فارسی سوم راهنمایی، تهران:

۵- احمد یاسین فرخاری، سیری گرا میداشت بهاران در فرهنگ های معاصر بستان، آشیان: ویژه نامهٔ بهار تورنتو-کانادا: ۱۳۸۷ هـ.ش.

۶- ادبیات فارسی(۳)، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی، چاپ نهم، ، تهران، ۱۳۵۶ هـ .ش.

مؤلفان، اصغر ارشاد سرابی، غلام رضا عمرانی، دکتر حسین قاسم پور مقدم، سید اکبر میر جعفری

۷- امیر هوشنگ مهریار و مجتبی جرایری، پیشگیری و درمان، تهران: نشر روان پویا، ۱۳۷۷ هـ .ش

۸- بدخشی، شاه عبدالله، لعل پاره های بدخشان(مجلهٔ آریانا)، شماره هشتم، کابل، ۱۳۲۷ هـ .ش.

۹- بهارستان، عبدالرحمان جامی، به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی،انتشارات اطلاعات، ، تهران صفحه ۵۲، ۱۳۸۱ هـ .ش.

۱۰- پرویز ناتل خانلری، دستور زبان فارسی، چاپ دوم، انتشارات عابد، ۱۳۵۲ هـ .ش.

۱۱- پروین مولانا، دستور زبان فارسی نو ، تهران : انتشارات افشار، ۱۳۷۹ هـ .ش.

۱۲- تنویر، محمد حلیم، زنان سخنور و نامور افغانستان، انتشارات علمی و فرهنگی افغانستان، پشاور، ۱۳۸۰ هـ .ش

۱۳- جلال الدین محمد مولوی، گزیدهٔ غزلیات شمس، به کوشش و مقدمهٔ محمد رضا شفیعی کدکنی، کابل : مطبعه دولتی، ۱۳۶۵ هـ .ش.

۱۴- حسن انوشه و دیگران، دانشنامهٔ ادب فارسی، تهران: چاپ دوم ، ۱۳۸۱ هـ . ش
۱۵- حصاریان، سید اکرام الدین، مخفی بدخشی، بانوی سخنور و آزاده، ضمیمهٔ دیوان مکمل مخفی، انتشارات نشر جوان، کابل، ۱۳۸۴ هـ .ش.
۱۶- خال محمد خسته، معاصرین سخنور، چاپ دوم، پشاور: انجمن نشراتی دانش، ۱۳۸۶ هـ .ش.
۱۷- خسرو فرشید ورد ، دستور مفصل امروز، چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۴ هـ.ش.
۱۸- خلیل الله خلیلی، کلیات اشعار استاد خلیل الله خلیلی، به کوشش عبدالحی خراسانی، تهران : نشر بلخ ، ۱۳۷۸ هـ .ش.
۱۹- داریوش آشوری ، عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹ هـ .ش.
۲۰- دانشنامهٔ ادب پارسی(جلد چهارم)، بخش یکم، ص ۲۷۲ تا ۲۷۵، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات، تهران، ۱۳۷۵ هـ .ش
۲۱- دانشنامهٔ ادب پارسی، جلد دوم، صفحه ۹۳۴، به سرپرستی داکتر حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات، تهران ۱۳۸۱ هـ .ش.
۲۲- رولان برتون، قوم شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشرنی، ۱۳۸۰ هـ .ش.
۲۳- زاکانی نامه، دکتر علی اصغر حلبی، انتشارات زوار، ۱۳۸۴، تهران صفحه ۲۷۴
۲۴- زبان و نگارش فارسی، دکتور حسن احمدی گیوی، دکتور اسماعیل حاکمی و دیگران، سازمان چاپ و انشارات تهران، ۱۳۸۲ هـ .ش.
۲۵- سورهٔ بقره، و سورهٔ الرحمن
۲۶- سید جلال الدین افتخارزاده واعظ، نقش معلم در تمدن جهان، باتقریظ علامه جلال الدین همایی، تهران، چاپخانهٔ تصویر، ۱۳۵۱ هـ . ش.
۲۷- شجاع الدین خراسانی، حنجرهٔ سبز غزل، کابل: مطبعه نعمانی، ۱۳۸۴ هـ . ش.
۲۸- شجاع الدین خراسانی، ستاره و سیاهی، کابل: میدیوتیک، ۱۳۸۳ هـ . ش.
۲۹- شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران، ۱۳۸۷ هـ . ش.
۳۰- شمس الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان حافظ شیرازی، با مقدمهٔ احمد شاملو، کابل: مطبعهٔ دولتی، ۱۳۶۵ هـ .ش
۳۱- عبدالحبیب حمیدی، دستور زبان دری، چاپ دوم، پشاور: انتشارات الازهر، ۱۳۸۲هـ ش.
۳۲- عبدالعظیم قریب و دیگران، دستور زبان فارسی پنج استاد، به کوشش امیر اشرف

الکتابی ، چاپ دوم، تهران: نشر جهان دانش، ۱۳۸۰هـ . ش.

۳۳- عبدالقیوم قویم، مروری بر تاریخ ادبیات معاصر دری، کابل :

۳۴- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید(۳ جلدی)، جلد اول، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۵ هـ .ش.

۳۵- غلام حیدر یقین ، عیاران و کاکه های خراسان زمین در گسترهٔ تاریخ، کابل : میوند، ۱۳۸۷هـ . ش.

۳۶- فرهنگ ادبیات فارسی دری، دکتر زهرای خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ، تهران صفحه ۱۷۱، ۱۳۴۸هـ . ش.

۳۷- فرهنگنامه ادب فارسی، جلد دوم، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۸۱هـ . ش. ، تهران صفحه ۱۳۷۴

-قرآن مجید

۳۸- گزینهٔ شاهنامه فردوسی، مسعود روحی، مؤسسه فرهنگی حیات، ۱۳۸۴هـ . ش.، تهران صفحه ۲۳

۳۹- گزینه اشعار فرخی سیستانی، بکوشش دکتر خلیل حفیظ رهبر، چاپ مروی ، تهران ، ۱۳۸۲ هـ . ش. ، صفحه ۱۲۳

۴۰- گزینه شعری محجوبه هروی، بکوشش غلام سودایی، مطبعه دولتی، کابل ۱۳۵۶هـ. ش.

۴۱- لطایف و ظرایف، شایق جمال، به کوشش محمد عثمان نالان، کابل، ۱۳۸۳هـ . ش.، صفحه ۳۶

۴۲- ماجرا های جاودان در فلسفه، هنری توماس، مترجم احمد شمس، انتشارات ققنوس، تهران صفحه ۷۹ تا ۹۱، ۱۳۷۵

۴۳- محمد حسین یمین، دستور معاصر زبان پارسی دری، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۴ هـ .ش.

۴۴- محمد رحیم الهام، شعر معاصر فارسی دری، تألیف شجاع الدین خراسانی، کابل ۱۳۸۶ هـ .ش

۴۵- محمد رضا شفیعی کدکنی، تارنامه های سلوک، نقد و تحلیل چند قصه از حکیم سنائی، چاپ، تهران: ۱۳۸۶ هـ .ش.

۴۶- محمد معین، فرهنگ فارسی گرد آوری عزیز الله علی زاده، دو جلد ، چاپ اول،

تهران: انتشارات آریانا.

۴۷- محمود روح الامینی، آیین ها و جشن های کهن در ایران امروز، چاپ چهارم، تهران: ۱۳۸۷ هـ‌ش.

۴۸- مخفی بدخشی، بانوی سخنور و آزاده، دکتر اکرام الدین، هارون، نشر جوان، کابل ۱۳۸۴ هـ . ش.

۴۹- مصلح الدین سعدی، گلستان: دیباچه، به تصحیح و تحقیق محمد حسن شیرازی، تهران: نشرکانون پیام محراب، ۱۳۷۰ هـ .ش.

۵۰- مولانا رمضانی، پروین، دستور زبان فارسی نو، انتشارات افشار، تهران، ۱۳۷۰ هـ .ش.

۵۱- نوابی، غلام حبیب، دیوان مخفی بدخشی، مطبعۀ دولتی، کابل، ۱۳۶۸ هـ .ش.

۵۲- واصف باختری، در غیاب تاریخ، به کوشش ناصر هوتکی، پشاور: ۱۳۷۹ هـ .ش.

۵۳- ولوالجی رستاقی، عبدالحکیم، چراغ انجمن، مطبعۀ خریس پریس، دهلی،صفحۀ ۴۹.

۵۴- هزار سال نثر پاریسی، به کوشش کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، صفحه ۶۳۴. ۱۳۷۷ هـ‌ش

۵۵- یمین، محمد حسین، دستور معاصر زبان پارسی دری، انتشارات میوند، پشاور، ۱۳۸۴ هـ‌ش.